

۱۲

حیات
سید جمال الدین افغان

مؤلف: محمد امین خویانی مدیر و صاحب امتیاز جریده ملی فیس

حصه اول

حق الطبع محفوظ

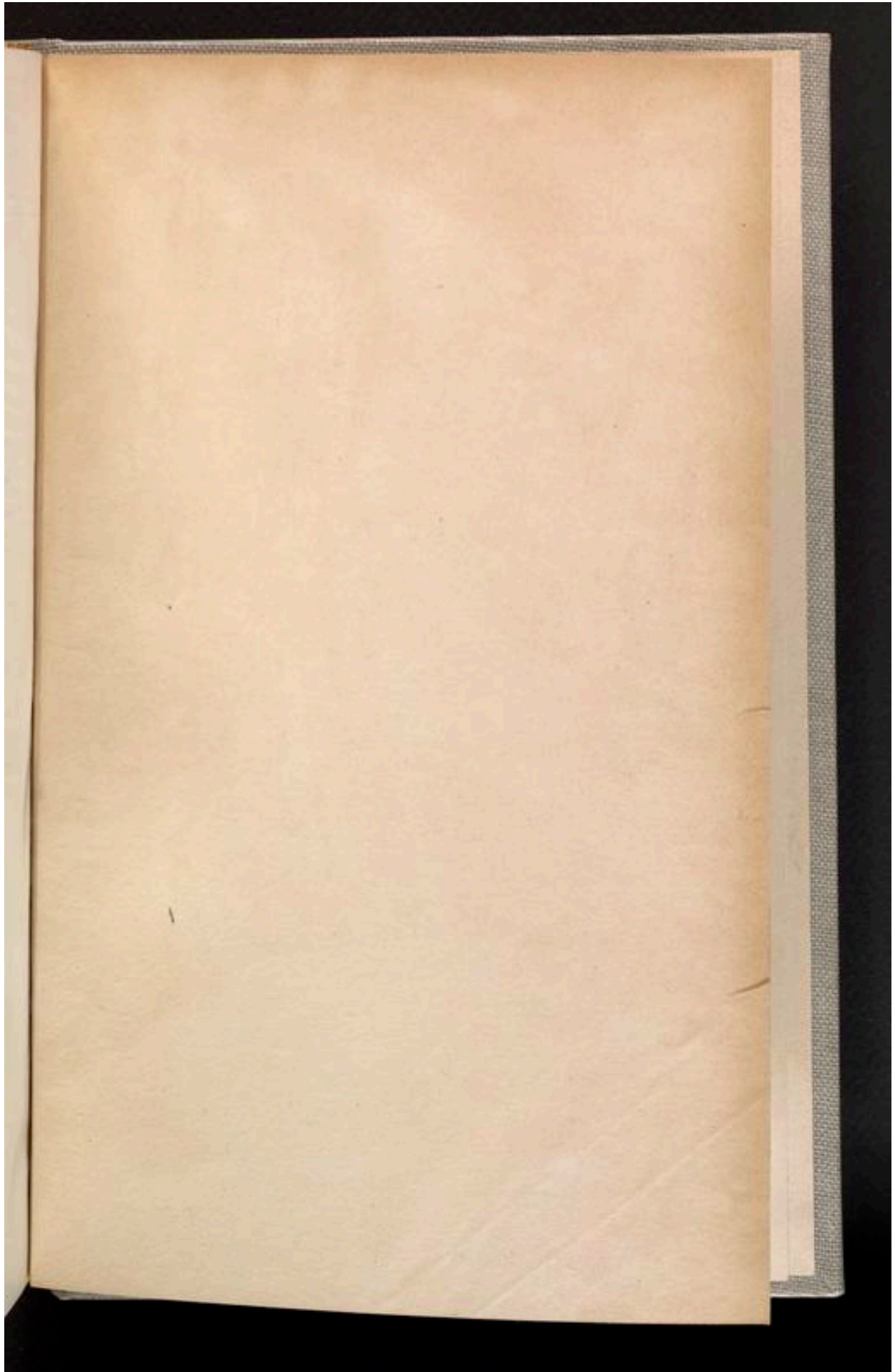
در مطبعه عمومی کابل طبع گردید

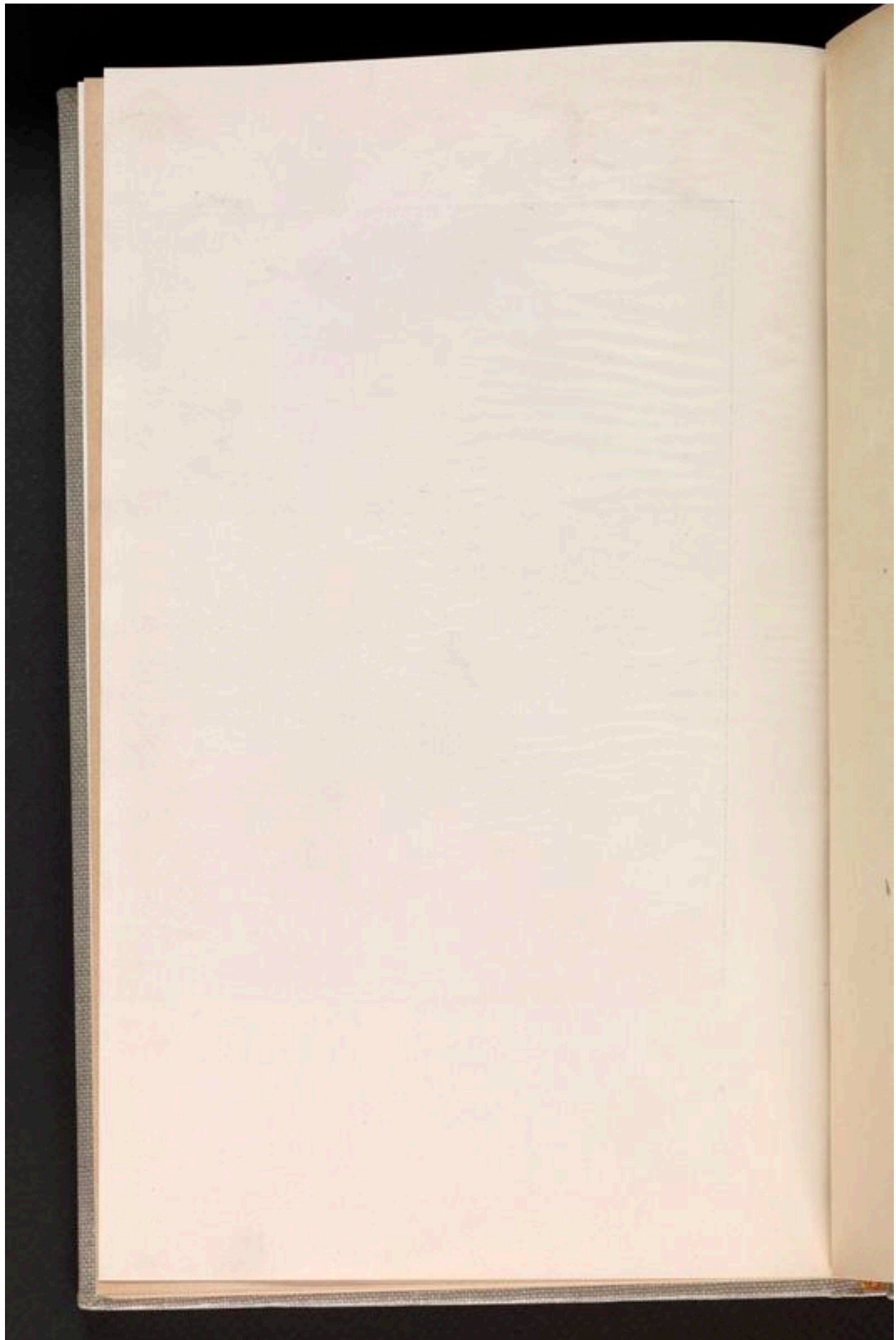
۱۳۱۸

۱۹۳۹

Ketabton.com

تعداد طبع ۲۵۰۰ جلد







ښکانه حامی تر قیات کشوری و لشکری و مربی عالی معارف
یادشاه جوان و جوا نبخت افغانستان اعلیحضرت
المترکلی علی الله محمد ظاهر شاه خلد الله ملکه

فهرست مندرجات

الف مضامین :

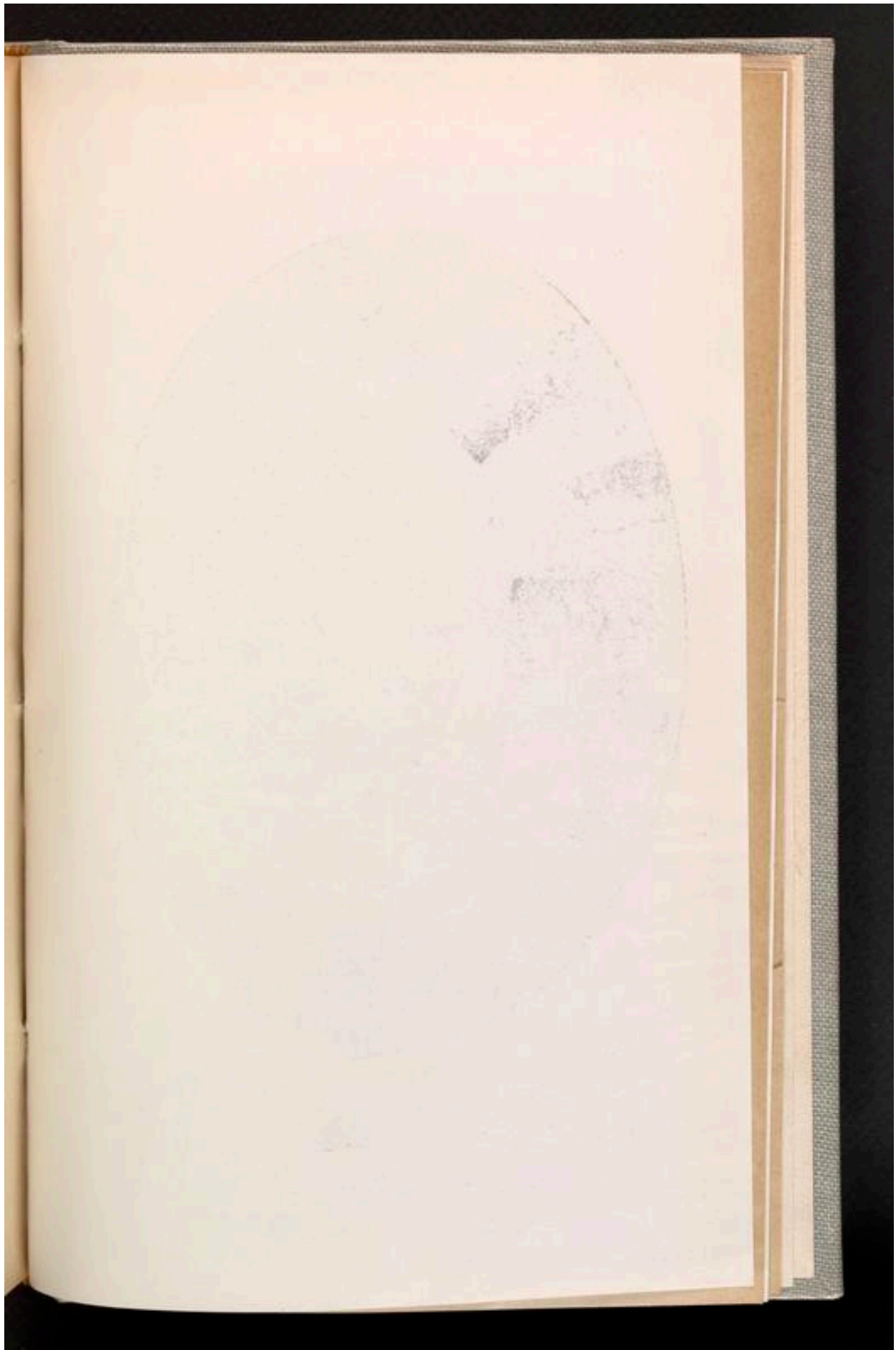
صفحه	عنوان
الف	عرض مرآه
۱	مقدمه
۵	سلسله نسب
۶	یادداشت حیات ابتدائی سید
۱۱	سفر حجاز - تشکیل جمعیت ام‌القری - نهضت سیاسی سید
۱۲	شول در محاربه هرات - وفاداری سید
۱۳	سفر هندوستان
۱۷	سید در آستانه
۱۸	ملازمت رسمی
۱۹	جمال الدین و شیخ الاسلام
۲۰	خطابه سید
۲۳	سید در مصر
۲۴	قدر دانی حکومت مصر از جمال الدین
۲۵	مداخله سید در سیاسیات مصر
۲۶	از معانی عرفانی جمال الدین به مصر
۲۸	طرز تدریس سید
۲۸	مطالعات جمال الدین
۲۹	مقاله مقاله تربیه
۳۲	مقاله صنایع
۴۰	تبعید سید به هند
۴۱	سید در لندن و پاریس
۴۲	سید در ایران
۴۳	د در روسیه - سید در ایران بار دوم
۴۶	در لندن بار دوم - آخر حیات سید در آستانه
۵۲	مرض وفات
۵۴	ثقافت علمی سید
	مشرب سیاسی سید

» ب «

صفحه	عنوان
۵۹	مجلس سید
۶۰	خلق سید
۶۱	مقدمه کتاب افغان
۶۲	فصل اول وجه تسمیه افغان
۶۵	» دوم نسبت به تیزاد افغان
۷۲	فصل سوم ابتدای سلطنت افغان
۱۵۶	فصل چهارم دریان قبایل افغان
۱۸	نصائح امیر عبدالرحمن خان به ولیعهد او
۱۹۱	شغل خاندان سید و مسقط الرأس او
	تصاویر :
سرورق	اعلیحضرت هما یونی
مقابل صفحه الف	اعلیحضرت شهید
مقابل صفحه هـ	والاحضرت صدر اعظم صاحب
» » و	» وزیر صاحب حربیه
» » ز	» » معارف
» » ا	تصویر سد جمال الدین
۱۰	امیر دوست محمد خان
۱۴	» شبر علی خان
۱۶	» محمدا عظم خان
۱۸	» افضل خان
	» محمد یعقوب خان
۲۳	خدایو اسمعیل
۷۲	سید جمال الدین در مصر
مقابل ۴۰	مکتوب سید به شیخ محمد عبده
۴۱ »	» » محمد موبلجی
۶۰ »	بعضی تصاویر سید در جاهای و قیافه های مختلف (۴ قطعه)
	بعضی معاصرین بزرگ سید (سلطان عبدالحمید -
۶۱ »	ناصرالدین شاه ، محمد عبده ، متهمدی سودانی)



مؤسس حکومت صحیح مدنی اسلامی افغانی و قهرمان معروف محاربه استقلال
و بطل اعظم نجات مملکت اعلیٰ حضرت غازی محمد نادر شاه
شهید راه معارف رحمۃ اللہ علیہ



(ج)

صفحه	تصاویر
۹۲	بعضی از برر کتابکه در کتاب ذکر شده (تیمور لنگ - شاه عباس - شاه حسین - نادر افشار)
۹۳	بعضی از شاهان افغان (معز الدین کیقباد - علاء الدین خلجی - ابراهیم لودی - شیر شاه سوری)
۱۲۳	بعضی از شاهان افغانی (محمود غزنوی - قیث الدین غوری - میرویس خان - شاه محمود هوتکی)
۱۲۴	بعضی از شاهان افغان (احمد شاه بابا - تیمور شاه شاه زمان - شاه جاع)
۱۲۰	معاهده افغان و انگلیس
۱۴۱	عہدنامہ پسران پایندہ خان
۱۸۴	افیر محمد یقوب خان
۱۸۶	«عبد الرحمن خان»
۱۸۸	«حبيب الله خان»
	جناب محمد سلام مدکور مولف مصری .
مقابل ۳۱۰	خطاب زیدان بدران منشی باشی سفارت مصر مولف و مترجم این کتاب



عرض مرام

طبیعی است سالکین طریق سعادت، هر شیدن عالیه رتبه بشریت، مصلحین فکور و سیاسیون وطن پروری که دارای روح حریت و استقلال خواهی بود و از پستان شجاعت شیرمکیده در هوای آزادی نشو و نما یافته علم و ادب فضائل و اخلاق ارجمند نخستین مهذبتر قیات آنها باشد و وجود ایشان خیر محض دانسته میشود طوری که حوادث جهان و اوراق تاریخ شهادت میدهد در جال پر جستجو فائیدن زیر دست اغلباً وقتی در سحنه وجود قدم میگذارند که آتش خانما نسوز چهل و نادانی سیل مدتش نفاق و خونریزی بنیان سعادت و از کان هستی جامعه را تحت حمله قرار داده و همه در کنار پرتگاه عمیق فلاکت و ادبار منتظر سرنگون شدن ایستاده باشند مگر آغوش رؤف زادگان ممتاز و نخبه گران دودۀ آدمیت برای استقبال و حمایت آنها گشاده شده جهت شیراز و بندی و اوراق متشسته اصلاح مشکلات و مصائب شان قدم در دانگی علم نموده همرا بر منزل سعادت و رفاهیت همیرسانند پس عموم افراد جامعه و مخصوصاً ملت که از بین جمعیت خود هرچه دایه عظمی را بیرون نموده و پرورش داده باشند هر هنر خدمات و فداکاریهای او کرده و قانون حق شناسی تا زمان گردش لیل و نهار را ادامه روزگار حق بزرگ او را بدوش ایشان تحمیل می نماید.

آقای سید جمال الدین افغانی کسی است که صیت علم و لیاقت سیاست و نبوغش در فضای ربع مسکون استماع میشود. آن اسلام نواز مسلمانان پرور جهت از بیخ و بن برکنندن ریشه های اجانب و سلطه بیگانگان، برافراشتن لوای حریت و استقلال، بدست گرفتن پرچم شجاعت و جوانمردی، تحصیل علوم و معارف حقیقی جامعه اسلامی را بلا امتیاز حدود و مناطق دعوت داد و بنام کلمه تو حیدمه مسلمانها بندای بلند سلای اتحاد و اتفاق داده است.



ج ۱ ع ۱ ج ۱ ا ۱ نشان والا حضرت اشرف معظم سردار محمد هاشم خان
مدیر معروف و حکیم حاذق ترقیات اجتماعی، صدراعظم افغانستان



ع' ج' ا' ا' نشان والا حضرت اشرف سردار شاه محمود خان غازي شجاع
معروف وزير امور حريه افغانستان ترقى دهنده اردوي افغاني

Pour le centenaire 1318/1938-39
de sa naissance (1838 - 1898)

(ب)

dic. 1929

خوشنود یاد روح پر فتوح آن یگانه محی و منجی ملت مترقیه افغان اعلیحضرت شهید که
نخستین پاد جدی ۱۳۰۸ از جهت قدر دانی و حق شناسی این بطل فرزانه این فرزند
یگانه کوهساران وطن بنده عاجز را به نگارش احوال و دورهای حیات و آثار آقای
جمال موظف فرمودند لذا بتأسی فرمایشات شاهانه و معارف خواهی اعلیحضرت محمدنادر شاه
نورالله مرقده ترجمه کتاب «تتمه البیان» که یکی از آثار جاویدی و معروف
واقعی افغانستان اودانسته شده نماینده عالی به شجاعت، حماسه، عسکریت، وطن
پروری و سلحشوری ملت غیور افغان بوده و ضمناً دروس مهمه اخلاقی و تاریخی
را به پیش گاه خوانندگان محترم تقدیم میدارد تقدیم نمودم. پسند خاطر شاه افتاد
مگر درانی شمرت مشاغل و مصروفیت هاتنا این زمان طبع ترجمه آن به تعویق افتاد.
چون پاد شاه جوان و حق پرور ما که داد حق شناسی و ملت خواهی را داده
مانند والد ما جد شهید و بزرگوار خویش ابطال و رجال برجسته دینی، علمی،
ادبی، سیاسی و عسکری گذشته و حاضره وطن را به بهترین صورنی تقدیر و بیژ و هوش
می نمایند اینک به استقبال ورود صدمین سالکرة آن کوهر متلا لا و آن آفتاب
درخشان معارف یاد داشت های مطالعات خود را در یک هفته نسبت به حیات و خاندان او
از حافظه بقلم سپرده با ترجمه کتاب یکجابه طبع رسیده ایم این ار مغان را هدیه نفیسی
دانسته بحضور اشرف ملوکانه و جمیع بناء وطن اهداء می نمایم
ذات اشرف والا حضرت سردار محمد هاشم خان صدراعظم افغانستان که در نائره
انقلاب و عمران مملکت و ترقی سائر شعب اداری دولت بقوه تدبیر دانی و همت
بازوی افراد برجسته کما بینة محتشمه خویش خدمات بس بزرگ و قابل قدری نموده
اندیس اذعان کامل داریم که این کتاب عالی اصلاحی محل تمجید و قبول ذات
سامی واقع خواهد شد و چون وقت نگارش این کتاب خاتمه انقلاب بوده که خون
غیرت و فتوت افغانی در حفظ و حراست وطن در انتهای جوشش بوده در ذات اشرف
ع، ج، ۱۱۱ نشان والا حضرت وزیر صاحب امور حریه سردار شاه محمود خان که

(ج)



اردوی افغانستان به مجاهدت ایشان به
منتهای جلال مادی و معنوی نائل گردیده
اشاعت این نگارشات بقیناد و عسکر جوان
و اخلاق حری و روح سلحشوی
خدمت خوبی خواهد نمود.

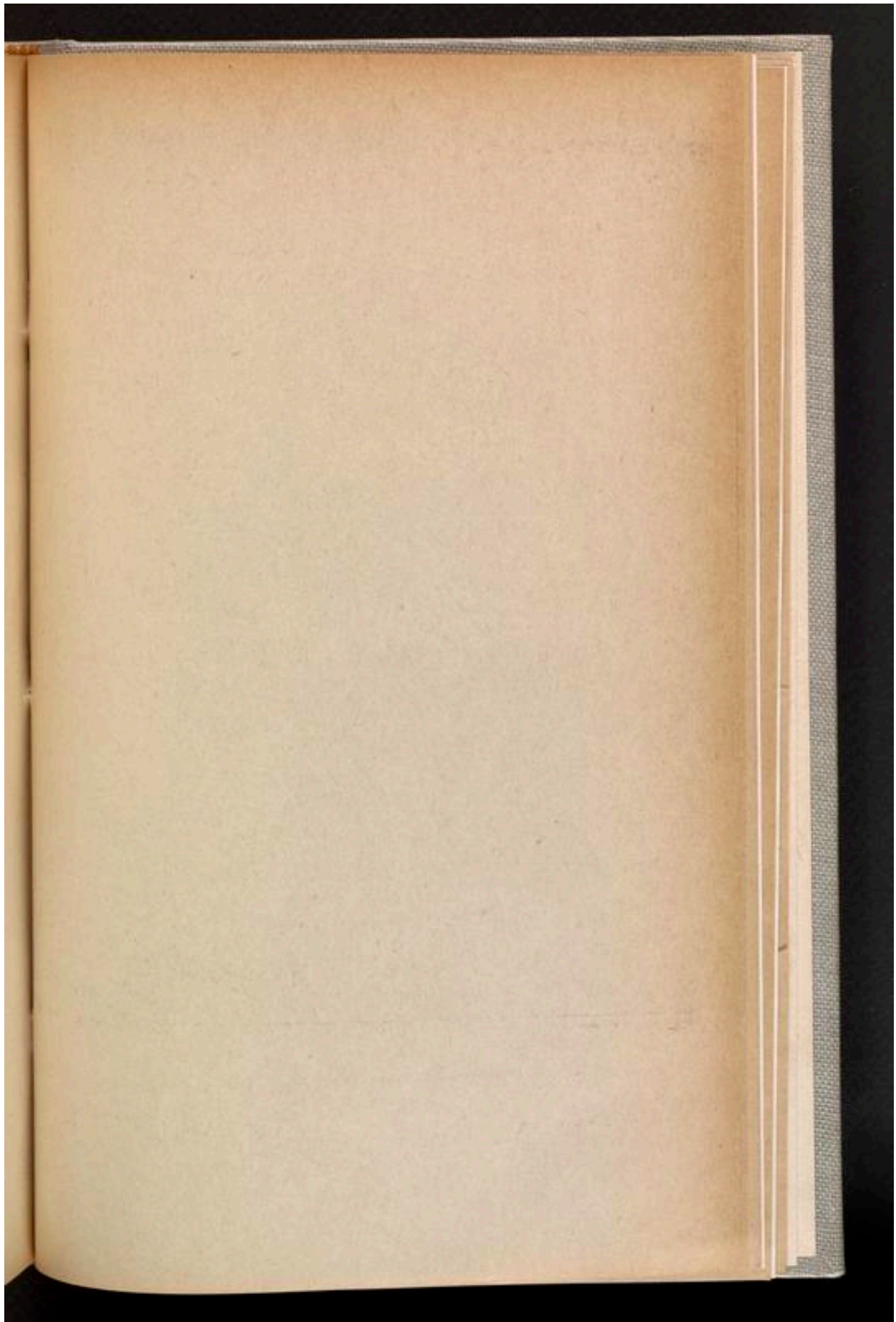
در خاتمه از مراجع و عرفان
پروریهای وزیر جوان و درایت تخمیر
معارف آقای سردار محمد نعیم خان که
حقیقتاً اخلاق بلند و کمالات ارجمند

ع' ج سردار محمد نعیم خان وزیر جوان
معارف را هنمای صحیح نیت جدید وطن
است کمال تشکر دارم زیرا جو صله افزائیهای منظم منتهی ایشان در طبع این
کتاب خیلی مفید و مؤثر ثابت گردید.

نا گفته نماند آنکه جهت تعمیم افاده اصل مؤلفه سید جمال الدین را به فارسی
ترجمه نموده در تبویب و ترتیب آن که از مصنف مشوش مانده بود، زحمت کشیدم
و بعد در اثر تتبعات و استنادات موثق تاریخی دوره های حیات آقای سید
جمال الدین افغانی را بصورت مقدمه و معرفی دو دمان و آباء و اجداد ایشان بصورت
خاتمه صفحات چندی اضافه نمودیم. این موضوع بایستی خیلی مفصل و دارای حواشی
زیادی میبود مگر فعلاً در اثر تنگی فرصت و کثرت مشغولیت از آن صرف نظر نمودیم.
از مطالعین محترم توقع میرود آنکه در سبک نگارش و عبارات گر سهم تحریری و مطالبی
ملاحظه فرمایند بنظر اعمام و توافل بگذراند. محمد امین خوکیانی مدیر جریده ملی ایس



حضرت سید جمال الدین افغان در استانبول (۱۳۱۳ ق)
این عکس خود را برای یکنفر هموطن خویش برهان الدین بلخی که از مصاحبین وی بود
یادگار داده است .



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين اياك نعبدوا ياك نستعين
وصلی الله علی سیدنا و مولانا محمد وآله واصحابه واتباعه و ذریاته اجمعین.
ترقی و تعالی ملل وابسته بهارتقاء سویتہ عرفانی جوامع بشریست بعبارة دیگر
معارف يك کشور معیار صحیح تقدم و پیشرفت آن دانسته میشود.

قدردانی و پزوهش فرزندان برجسته و ذوات برگزیده انسانی که راه سعادت
و فیروزی واقعی بشر را به احسن طریق نشان میدهند از فرائض ذمه همگان بوده
عقلاً و شرعاً واجب میباشد.

زیرا نور آفتاب جهانتاب علم از روزنه دماغ رجال منور سرزده بر آئینه دل‌های
یاک و می آرایش اولاد انسان میتابد چون انعکاس آن در قلوب بی‌زنک و گوشه‌های
غیر روشن می افتد اشعه آن بحدی با فروغ میگردد که از شمع شب افروز درخشان تر
جلوه می نماید. آری فرد واحدیکه حسب استعداد طبیعی خود به کمال حقیقی رسیده
باشد از فیضان عرفانی او عالم بشریت مستفید شده میتواند (و ذالك فضل الله
یوتیه من یشاء).

اگر با وجود چنان افراد عالی رتبه جامعه بشری از قائلین بی‌علمی میرا نگردند
مستلزم این نیست که در وجود ذوات ممتاز و کامل عیب مشاهده میشود زیرا خورشید
در ضیاء افشانی خود هیچ خود داری ندارد امامقاماتی که نمیتوانند رو بروی آفتاب

آیند یا حجابها مانع گردد تقیصه مهر درخشان شمرده نمیشود.

و هنمای اکمل و اتم عالم بشریت حضرت ختمی مرتبت روشنی عرفانی خود را
بیشتر از شمس نصف النهار به افقار عالم فرستاده و بعد از خود ستور العمل آسمانی بسیار
روشنی گذاشته است که افراد بشر حسب استعداد خردها از آن استفاده می بردارند.
بهر اندازه که لوحه فطرت افراد یا کثرت است بهمان پایه بلندتر استفاده گرفته
و به اندازه استفاده خود قابل افاده گردیده اند.

لوحه صاف و منور سید جمال الدین افغان جمال عرفانی افغانیان را در عالم بشریت
جلوه امتیاز داد.

بلی! تا فقه عشق تا تار در قلل و جبال عرض وجود می نماید و راجحه دلکش آن
در شهرهای یر نفوس از ماحول رؤساء و شرفاء با انعم استشمام میگردد.
میشود که از کوستان دور افتاده از عمران و ترقی فردی بوجود آید که به وجود
(ما به لا افتخار) او موطن و مولدش شهره آفاق گردد.

این امر را از لوازم نباید شمرده و گوهر همه وقت در بطون بحار
و جبال تو لدی باید و تاجهای سلاطین تا مدار جهان از آن عزمین میگردد
که نور جز سنگ چیزی نبود که مثل در بای نور از سنگ خارا برآمده در اکلیل شاهان
عالیشان آسیا و اروپا درخشیده میروند. بلی سنگ است و ماهیت سنگی خود را تا
حدی به سنگینی رسانید که امپراطوران جهان به داشتن آن مینا زنند.

سید جمال الدین افغان نیز به افتخاریت خود مینازد و افتخاریت خود را به ما هبت
اصلی رسانیده ملت عزیز خویش را بدینا طوری معرفی نموده که خوشه چنان
خرمن او تا امروز از فیض میامن او بهره می اند وزند.

خوشا بحال کسیکه در حال زندگی بعدی ترقی نماید که بالای زمین و زیر آسمان

وطن خود به مقتضای «ضاق الارض بهار حبت» تکتجید و بعد از مرگ بدرجه محبوب
باشد که در هر منزلی که فرود آمده و در هر محلی که اخذ مقام نموده او را کأحد
منهم دانسته و به افکانش راضی نمیشوند؛ تاخیر نه کأحد منهم دانسته؛ بلکه او را
راهنما، پیشوا و مقتدی و بالآخره ما به الا فتخار خود معرفی مینمایند.

افغانیان به این مینازند و از خداوند آرزو دارند که امثال جمال را به ایشان
مرحمت فرماید تا در جلال سیاست و کمال درایت در خدمت بشریت سر افتخار را
به آسمان تحسین برسانند.

مناسب است که معدن این گوهر عالمقدار را که برای خدمت و سعادت بشریت
آفریده شده است معرفی نمائیم.

چون انسان بود و محتاج مکان و زمان بود لهذا بیان و بیان خود او را درین
امر اعتبار باید داد و اگر او را در بیان تعارف ذات او تصدیق نه نمائیم پس
سزاوار این نیست که او را بشناسیم زیرا شخصیکه نمیتواند خود را بدینا معرفی
نماید و از لوم لائم بحدی بترسد که قوم و آئین خود را بهیچ شانس نمی زیبد که
او را قافله سالار کاروان ترقی خود بداریم. کلا و حاشا که قائد علم و عرفان
در تعارف اسل و نسب «مسلک و عقیده» ملک و ملت خود را به لباس دیگر خلاف
نفس الا مر معرفی نماید. این وضعیت از شان چنین مصلح شجاع بسیار دور است
(و لایخافون لومة لائم).

سید جمال الدین افغان فرزندعالی گهر سید صفدر است که نسب سامی او به سید علی
ترمذی (پیر بابای بنیری) می رسد. مولد مطهرش اسعد آباد کنرا از بلاد افغانستان

است و خاندان نجیب اواز زمان خانوادۀ بابر در آن ولایات اختیاری نموده خانی
شان بدست امیر دوست محمد خان به اشتهاء رسید خودش را باید بزرگوارش بکابل
خواست. این گفتار را تاریخ افغانستان جمله ۱ جمله تصدیق می نماید (۱)

[۱] شیخ محمد عبده که از خواص شاگردان سید است در سفر و حضر با او مدت ها یکجا
زندگانی نموده و حصصاً کثر معلومات سید از بیانات و تحریرات او فراهم می شود در مقدمه ترجمه عربی
رد دهر بن تالیف فارسی سید که به قلم شیخ مذکور عربی شده می نگارد که سید از يك خاندان
بزرگ بلاد افغان است که از روی کثرت نفوس صورت يك قبیله را اختیار نموده و به فاصله
سه روزه راه از کابل در خطه کشر که از مربوطات کابل است سکونت دارند.

و سید رشید رضا مرحوم منشی المثار مصر در مقدمه تفسیر قرآن حکیم او صاف و خصائص
سید را نگاشته و در تاریخ الامام مولد سید را چنین می نگارد که در فرقه اسعد آباد که از فرقه جات
کشر است تولد یافته و عبدالرحمن رافعی در تاریخ حرکت قومی به رشته تحریر کشیده که در فرقه
اسعد آباد که یکی از دپلمات مربوط کشر که از معاللات کابل [پای تخت افغان] است تولد یافته
و شکیب ارسلان در حاضر العالم الاسلامی به این مسئله قلم برداشته که آسید در بلاد افغان
تولد یافته یا مطابق قول بعضی مردم در همدان ایران پیدا شده و به کابل رفته است! اخیراً تر هیچ
این را می دهد که در بلاد افغان پیدا شده است یکی از استدلالات او ملاقات او با جناب سید حسین خان
پادشاه صاحب کری ۱۳۳۱ در مکه معظمه در مراسم حج است و علاوه بر آن با سید جمال الدین ملاقات های بسیار
کرده و سید ملاقات های سلطان عثمانی را به او اظهار داشته است گو یا طول صحبت امیر الیابان و تحقیقات
او هر دو مستندند و جناب پادشاه صاحب بجهاد الله حیات است ۱۳۰۸ که من این کتاب را ترجمه کردم
از او شان معلومات خواستم حضرت پادشاه صاحب يك شرح مفصلی تحریر فرموده بود که بد رسیده
بتون همسر مزادۀ افغان یوسف زئی بوده و خورد سال از والدۀ مایه بود با جناب سید فقیر
پادشاه صاحب جد من زندگانی میکرد اوصاف و لدین سید را در مکتوب خود بیان داشته
است و علاوه بر آن پادشاه صاحب در سفر حج خود در قاهره با مدبر مرحوم مجله چهارم نموده الاحمد خان
ملاقات افغانی افتاده بود حضرت مدبر معلوماتی از جناب پادشاه صاحب خواسته بود که آن مصاحبه
در جرائد نیز نشر گردیده است و جرجی زیدان در مشاهیر شرقی در جلد دوم با عکس های سید
جمال الدین حال حیات او را نگاشته گفته که سید در خاندان علم و شرافت در اسعد آباد که
از فرقه جات کشر است مربوط کابل افغانستان است تولد یافته من تویی

و شارلز ادیس در الاسلام والتجدید قامی کتاب خود نوشته که سید در اسعد آباد قریب
کابل افغانستان تولد یافته و مستر بلنت در کتاب تاریخ سری تحریر نموده که تازمان
[بقیه در صفحه ۵]

سلسله نسب

سید جمال الدین ابن سید صفدر نواده میا ن مصطفی^۱ ابن سید علی ترمذی
رحمت الله علیه معروف به (بیر بابای بشیر) متوفی ۹۹۱ است و سید علی فرزند
قنر علی (امیر نظر بها در امیر است بدر بار همایون ابن بابر که در وقت فتح هند

[بقیه از صفحه ۴]

وصول به مصر، تجارب عالمی سید در آسیای وسطی محدود بود و او بترتیب دینی علم را در بخارا
تحصیل کرده و تولدش در افغانستان است
و موسوی براون در کتاب انقلاب فارس می نگارد که سید ازین جهت خود را افغان معرفی نمود
که امیرش او در جمله سنی های مسلمین آسان گرد و از سریر سنی فارسی ها بیکه فیضان در شک بوده
نجات یابد و در خورد سالی به افغانستان رفته اینجاموسوی براون در لباس دوستی به سید پنهان بسته
ور وایت ایرانی بودن به این می رسد که در قریه اسمد آباد همدان ایران تولد یافته سبب
انتساب او به افغانستان و پسندیدن این نسبت ممکن نیست که معلوم شود مگر بطریق حدس
و مصطفی عبدالرزاق در صدر طایعات ثانوی عروۃ الوثقی که در دمشق طبع شده می نگارد که آیا
جمال در قریه اسمد آباد کثیر که از محالات کابل است در یک خاندان بزرگ بلاد افغان پیدا شده است
یا در تواجی همدان در قریه اسمد آباد ایران تولد گردیده است و در شهرهای قزوین و فارس
تحصیل کرده و بعد از آن به افغانستان رفته و قبلیکه اهل سنت خیال دارند افغانی الاصل نمی باشد
باینکه پدرش از مازندران ایران بوده که در فوج ایران مشایط بود و حکومت او را به افغانستان
فرستاده بود و آنجا اهل کرده و پدرش جمال الدین انجالتو انداخته یا اینکه در ایران از صلب او سید تولد شده
رقمی من موافق این است که در افغان بودن سید نه سید اخفا کرده و نه افغانها فراموش کرده و نه به شاگردان
معاصر او در حال حیات و معات او این اشتباه پیدا شده است چری زیدان به قدری صفا میگوید که با اعطان
عثمانی در لباس افغانی خود با دستار پیچ پیچ ملاقات نمود تنه الیابان که ترجمه آن اینست
حاضر است شاهد حال اوست مولانا منصور احمد انصاری میگوید که در ترکیه یک عکس به من
کسی از سید جمال الدین داد که به کدام جمال الدین دیگر بطور یادگار پامضاء خود داده بود که از طرف
سید جمال الدین افغان به جمال الدین دیگر داده شد و من فوتوی آن عکس را برداشته کاپی های متعددی
از آن طابع کرده در کابل بدوستان داده ام جناب سید حسن خان رئیس حربی ۱۳۰۹ یک مجله الهلال
به من داد که در آن مکتوب سید جمال الدین بنام یک فیلسوف فرانسوی موسیور رینان فرستاده شده است نشر شده
که در آن افغانی بودن خود را معرفی نموده و موسیور رینان می نگارد که سید از قومیت که در شرق غیر قوم
خود او افغان و جاپانی ها دیگر قوم به نام قومیت حقیقی هیچ وجود ندارد

بدست بابر ۹۳۲ (ه.ق) بایرش همایون از قندز بهندوستان رفت (فرزند
 سید احمد نور فرزند سید یوسف نور پسر سید محمد نور بخش ترمذی پسر سید احمد
 بیغم پسر سید براق پسر سید احمد مشتاق پسر سید شاه ابو ایوب ابو تراب
 پسر سید حامد پسر سید محمود پسر سید اسحاق پسر سید عثمان پسر سید جعفر
 پسر سید عمر پسر سید محمد پسر سید حسام پسر سید شاه نا سر ابن خسر و
 معروف مقوفی ۴۷۹ پسر سید جلال کنج عالم پسر سید امیر علی
 پسر سید محمود مسکی پسر سید محمد مهدی پسر سید حسن عسکری
 پسر سید تقی پسر امام موسی رضا پسر سید امام موسی کاظم پسر امام جعفر صادق
 پسر امام محمد باقر پسر امام زین العابدین پسر امام حسین شهید دشت کربلا پسر
 فاطمة الزهراء زوجة حضرت علی مرتضی و جگر گوشة محمد مصطفی صلی الله علیه
 وآله وسلم است

سید جمال الدین لقب افغانیت خود را هیچ وقت از امضاء خود حذف ننموده است.
 عکس امضاءهای خود او در متن کتاب هذا مندرج است در سلسله نسب خود به اتباع
 خود صرف نام پدر وجد اعلائی خویش را که به چند واسطه به ذات شریفش می رسد
 سید علی ترمذی (پیر بابای بشیری جد سادات کمر) معرفی نموده است.

اسم سید علی ترمذی جدا مجد او در افغانها به (لقب پیر بابا) مثل آفتاب روشن است
 سید علی ترمذی از دربار داری که پدر او بر خلاف مسلک ابا و واجدانش داشت
 دست کشیده بعد از فراغ تحصیل دست ارادت را به شیخ سالار رومی در اجمیر داده
 بعد از شهرت به تنگ آمده آرزوی گوشه نشینی کرده به اشاره شیخ خود به گوشه نشانیها
 عازم گردیده چندی در کجرات پنجاب مانده در وقت سقوط حکومت همایون
 ۹۴۷ (وقت پناه بردن همایون به شاه ظهیر ماسب صفوی ایران) به عزم وطن خود قندزار
 اجمیر برای پشاور حرکت نموده بنا بر وجوهائی که در حال حیات سید علی مفضل

ذکر گردیده است چندی بعد در قوم ملی زئی یوسف زئی بمقام بنیر متاهل گردید و با جازۀ والدۀ خود در آنجا رحل اقامت افکند در زمان حیات او اهالی تاجک کثر در وسط افغانه صافی و مهمند بر سواحل دریا معمورترین اراضی از بهسود قاسمار قابض بودند. چون خود را محافظه کرده نمیتوانستند از پیر بابا دعا خواستند او شان بادعاء میان مصطفی پسر ارشد خود راه سرپرستی او شان مقرر کرد. میان مصطفی با وجود یکۀ بنیر را هم بکلی ترک نه نموده بود به زعامت ایشان میپرداخت اخیراً از جمله سه نفر نوادہای او میان عباس بابا و شاه جی بابا و میرزا علی شاه بابا احفاد بسیار گذاشتند دارای اولاد و احفاد زیاد گردیدند که اولاد اول الذکر به خانی کتر معرفی بودند. اهالی سرحد آزاد صواتی ها و باجوری ها بحدیث آقا کلمۀ پاچارا استعمال می نمایند این کلمه در کتر از میزۀ اولاد میان عباس بابا گشت اخیراً همان نام را دیگر سادات کتر نیز حاصل کردند.

اکنون سید کتر در هر ناحیہ از نواحی مملکت که زیست می نماید بنام پادشاه صاحب اعزاز آباد میشود. اخیراً در زمان امارت دور دوم امیر دوست محمد خان چون جناب سید لطیف پادشاه صاحب عوض جناب سید فقیر پادشاه صاحب پسر بزرگ خود پسر کوچک خویش سید بهاء الدین پاچارا به ولایت عهد خانی معرفی نمود برادر بزرگش بر خواستہ ولی عهد خانی را در حضور پدر بقتل رسانید از آن جهت امیر دوست محمد خان جناب سید فقیر پاچارا از کتر به لغمان تبعید نمود و به پسر سید بهاء الدین پاچا سید محمود پاچا صبیہ سردار محمد کبر خان غازی را اعزاز آبه نکاح داد. از جهت اتفاق خانگی سادات محتاج حکومت بودند و حکومت آنوقت سید محمود پاچارا پرورش میداد شاید اقتدار شان در سال ۱۲۶۲ که سال هشتم تولد سید جمال الدین است سلب شده باشد که از بیان او شیخ محمد عبیدہ تحریر نموده است. اماسلب کلی خانی کتر بدست امیر عبدالرحمن خان بعد از مراجعت او از هندوستان ۱۳۰۴ به عمل آمده است.

گزارشات زندگانی سید جمال الدین

مولد و فاعیل سید

محمد جمال الدین پسر سید صفدر سال * ۱۲۵۴ هـ ق مطابق * ۱۸۳۸ میلادی در اسعد آباد کنر یا به عرصه وجود گذاشته پدر و مادر سید جمال الدین از طبقات متوسط بوده لیکن ایشان به خاندان بسیار مشهور مملکت خویش منسوب بودند که بر شرف نسب و علوی حسب امتیاز داشت نسب این خانواده معروف به سید علی ترمذی مشهور رسیده به چند واسطه به حسین ابن علی (رض عنهما) وصل میگردد و این سلاله در ملت غیور افغان که آل بیت نبوی را بسیار احترام می نماید و قرار بیان جناب محمد سلام مذکور سید جمال الدین به این قوم باشهاست افغان اعتزاز می نماید که در سایه جنگجویی های پر صولت خویش عزت نفس خود را بجای محترم نگاه داشته اند که برای هیچ فرمانفرمای اجنبی اقیاد نه نمود ما ند و باین وضعیت تربیت یافته اند.

این خاندان نازمان حکومت امیر کبیر دوست محمد خان بر منطقه کنر که از ملحقات حکومت جلال آباد افغانستان است با استقلال حکمرانی می نمودند امیر کبیر حکومت کنر را از دست ایشان کشید و ایشان را از کنر به کابل آورد.

دوره تحصیل

در این هنگام عمر سید جمال الدین به هشت سالگی بالغ گردیده بود سید جمال الدین در يك مکتب خانگی (۱) به تحصیل درس آغاز نمود در ایام تحصیل ذکاوت فطری و صفاتی فطرت و تیزی ذهن او آشکارا گردیده علوم لغت عربی و صرف و نحو بیان و بدیع و معانی و انشاء عربی و علوم شرعی و فلسفه و ریاضی و منطق و نظریات طب و تشریح و تاریخ عام و خاص معلومات خوبی بهم رسانید (و مستر جورج کورتش میگوید که) از عهد طفولیت به ذکاوت نادر و مائل قوی خود در تمام رشته های فنون عسکری مهارت حاصل کرد.

یاد داشت راجع به حالات ابتدائی سید.

موقعیت اسعد آباد: قرار بیان جناب سید حسین خان پاشا و مرحوم کاکاسید احمد خان لودین اسعد آباد مولد سید جمال الدین قریه بود مقابل یشد قریب یقین میان چهره‌سرای و نورگل که تالی آب خیزی در بای کشر آن راز بر کرده خرابه‌ها و آثارش هنوز باقیست عادت در بای کشر چنین می‌شد و والد سید از طرف پدر یوسف زئی و دختر محمد قاسم مشهور است که در عصر شاه شجاع مجاهدات کرده بود و از طرف مادر سید بود این قریه به خان کشر سید محمود یاد شاه منسوب است.



اعلیٰ حضرت امیر دوست محمد خان

سید جمال الدین راجع به حالات خانوادۀ خود در پاریس يك خطا به بصورت محفلی که یکی از افرادش مستر بلنت نویسنده انگلیسی بود ایراد کرد. (کتاب مستر بلنت موسوم به قبضه مخفی انگلیس بر مصر) سید: سید در جلال آباد نزدیک نرکیاء شناس هندی معروف به (مولوی) منجمله علوم عصری هیئت و نجوم و غیره را آموخت (تأیید سال پیش هم بعضی هندی

ها برای جستجوی نباتات در کوهستانات مشرقی به کثرت می آمدند .
 کذا تعلیمات دینی و علوم عربیه را بعد از دهر حوم سید فقیر پادشاه صاحب کنری جد
 سید حسین خان پادشاه صاحب فرا گرفت .

زمانیکه باید از خود بکابل آمد در کابل در مسجد گذر گذری درس خواند
 و حکیم موسوی به این قناعت نه نموده رغبت زیادی بسوی تحصیل
 داشت تا که از وطن بسوی هند حرکت نموده و هرز حمت و تکلیفی که در این راه
 پیش می آمد آن را سهل می پنداشت و در هندوستان یکسال و چند ماه توقف
 نمود در تحصیلات سابق باصول غربی و شرقی علوم و معارف نوی ایزاد نمود مثلیکه فارس
 و ترکی را قبلاً یاد گرفته بود انگلیسی را در این وهله درس گرفت

سید جمال الدین فلسفه قدیم را که در ضمن علوم عربی خوانده بود با فلسفه جدیدی
 که با اساس از ویائی حاصل نمود جمع نموده اقتدار رأی مخصوصی را در علوم غلبه
 و علم النفس و علم وجود و تکوین و علم اخلاق حاصل کرده کسانیکه عروقالوقی ورد
 دهر بین او را مطالعه نموده باشند می دانند که او در بین این قتیبه و غزالی راه نوی
 را کشف نموده است .

و سید جمال الدین فرستی را می جست که او را به دیدن امصار و بلاد هند و مرغزارهای
 آن موقع بخشد زیرا توقف در يك محل موجب ملال میگردد و او با الطبع سفرها
 سیاحت ها مائل بوده و به کشف احوال اقوام و جماعت ها و مطالعه اخلاق قبائل
 علاقه مند بود پس احوال و اخبار هند و ستان را در سیاحت های
 خود معلومات میگرفت

سفر حجاز

در حالیکه جمال الدین در هندوستان توقف داشت به اراده‌ی اداء فریضه حج بسوی حجاز عزیمت فرموده در جزیره عربده به ده شهر به شهر سیر کرده می‌رفت تا که در موسم حج ۱۲۷۳ هـ ۱۸۵۷ م بعد از گذشتن یکسال از توقف هند به مکه معظمه رسید و در سیاحت عربستان احوال بلاد و عادات اهالی و اخلاق ایشان را تحت مطالعه گرفته بود خبرت که از سیاحت سفر حج حاصل نموده بود به او مفید گردید

تشکیل جمعیت ام‌القری

اولین بمی که سید جمال الدین بالای دو لار ویا افکنند عبارت از تشکیل جمعیه (ام‌القری) است در مکه معظمه که به پارلمان اسلامی خیلی شباهت داشت و همین جمعیت بنام ام‌القری جریده تاسیس نمود چون جمال الدین قبلاً در دل خود فکر اتحاد اسلامی را می‌پرورانید و برای اظهار مافی‌الضمیر خود موضع مناسبی نمی‌یافت و قتیکه به مکه معظمه داخل شد ذهن صاف او کشف نمود که در این سرزمین بزرگترین مؤتمر اسلامی همه‌ساله تشکیل می‌گردد که نمایندگان بسیاری از طبقات اسلامی را ادا کرده می‌تواند زیرا هزاران نفر از افراد مسلمین دنیا از تمام اقطار عالم هر سال در موسم معین این جا برای اداء فریضه حج فراهم میشوند و جمعیت این مرکز اسلامی میتواند که به بیشگاه این نووار دین (حجاج) دعوت خود را بیان نموده در دل حجاج اثری تولید نمایند دیری نخواهد گذشت که اثرات دعوت ایشان در بلاد مسلمین بسرعت نشر خواهد گردید لهذا از بلاد حجاز تا زمانی که نهال خوبی در آنجا نشانی و مفکوره خود را عمیقاً نمود بیرون نکرده

تفهضت سیاسی

بعد از آنکه سید جمال الدین فریضه حج را اداء کرده بلاد عربی را بدرستی سیاحت کرده و اقطار هندوستان را بخوبی مشاهده نمود و اخلاق و عادات و طرز

اقتضای این ممالک را بیستم سرنگریست و یک از دائمی را در حجاز گذاشت
 بسوی افغانستان که موالدومکن او بوده عودت فرموده بوطن خویش درحالی
 وارد گشت که یک عالم بزرگی گشته بود حکومت او را در قطار هیئت حاکمه داخل
 نمود و در این اوان امیر افغانستان امیر کبیر اعلیحضرت دوست محمد خان بر تخت
 سلطنت وطن متمکن بود و زما نیکه حضرت امیر در تهیه سفر هرات بوده و برای
 محاصره هرات قشون سوقی داد سید جمال الدین را با خود همسفر گردانیده به هرات برد

شمول در خاربه هرات

امیر برادر زاده و داماد خود سردار سلطان احمد خان را در هرات محاصره
 نمود تا او را از تصرف او کشیده ضمیمه حکومت مرگری سازد و وقتی که امیر
 بعد از محاصره مطلق و بر زحمت هرات و فتح آن وفات نمود در مام امارت را
 وایعهد او شیرعلی خان متکفل گشت سید جمال الدین که در عسکر پادشاهی حاضر بود
 زمانی که شیرعلی خان و محمد اعظم خان برای پادشاهی بر سر پیکار بودند و بوطن میدان
 حرب گشته بود و هر که قوت میگرفت به زور عساکر و شوکت خود به امارت مستقل
 خود را می رسانید و این جنگهای خونین جمعیت افغانه را بر ایشان ساخته بود
 او طرفدار محمد اعظم خان بود و سید جمال الدین در عهد حکومت امیر
 محمد اعظم خان به مرتبه ریاست وزراء ترقی یافته سن او از (۲۷) سال متجاوز
 نبود و وصول این مرتبه عالی در دل امیر محبوبیتی را حاصل نموده محل اعتماد
 کامل او گشت تا سید در تمام امور مشوره و مقارنه به عمل می آورد .

وفاداری سید

زمانیکه امیر شیرعلی خان بعد از وفات امیر کبیر در هرات به پادشاهی انتخاب
 می گشت محمد اعظم خان به پادشاهی او راضی نبوده با اثر آن عدم رضایت بین

محمد اعظم خان که بار اول (بنام محمد افضل خان) و شیر علی خان مخاربات خونینی روی کار آمد و هر یک از طرفین قوت و شوکت خود را می افزودند هر کدر جنگ غالب میشد به امارت می رسید.

سید جمال الدین از اول و هله طرفدار محمد اعظم خان بوده امیر شیر علی خان هر چند او را دعوت می داد او به مقابل اخلاص خویش رتبه و منصب را اعمت نمی داد زما نیکه سید با محمد اعظم خان کار می نمود شرافت و حریت فکر احترام ضمیر خود را خیلی محافظه نمود و رتبه و منصب را قربان آن ساخته دعوت امیر شیر علی خان را از روی خوف امیر سابق قبول نمی نمود بلکه از روی عدم توافق با امیر شیر علی خان دعوتش را اجابت ننمود سید جمال الدین به شکست محمد اعظم خان قوه قلب را از دست نداد چون وطن ملجاء و مأوای غاصبین و خائنین شگفته بود به قوه قلب از مملکت مدافعه می نمود و با امیر شریک کار نمی کردید.

سفر هندوستان

چون سید جمال الدین در زمان حکومت شیر علی خان وضعیت را به حال خود مناسب ندید سه ماه بعد از شکست محمد اعظم خان پروگرام اصلاحی خود را بحضور اعلیحضرت امیر شیر علی خان تقدیم داشت این پروگرام را در زمانیکه سید تهیه مینمود بعضی از حامدین او به پادشاه اطلاع داده بودند لذا قدری محل تعقیب واقع شد هنگامیکه سید جمال الدین به تداریک پنهانی امیر بی برد از امیر اجازت سفر حج خواست تا از سطوت و شوکت او امان یابد.

امیر او را اجازت داد به شرط اینکه از راه ایران سفر نه نماید زیرا مبادا با محمد اعظم خان امیر سابق بقیه با سید جمال الدین محبت داشت و او را به رتبه ریاست وزراء رسانیده بود ملاقات بعمل آورد.

قرار معلومات کاکاسید احمد خان مرحوم که توسط آقای عبدالله خان افغان نویس رسیده . امیر محمد اعظم خان تحت تربیه سید بوده و سید امید زیادی باین

شهادت داشت لیکن اخیراً روزگار به ایشان مساعدت نکرد.
 اصلاحات امیر شیرعلیخان، مربوط به سیداست که روز حرکت قطعی از افغانستان نزد امیر
 رفته طوماری باو در بالا حصار داد و در آن جمیع اصلاحات مذکور و منجمله اعلان
 استقلال سیاسی، تشکیل کابینه، تنظیم عسکر، تقویة زبان ملی پشتو، تأسیس مکاتب و راه
 ها و بوستانه خانه ها و نشر روزنامه درج بود و ثانی مؤید اصلاحات مزبور ما ما غلام
 حسن خان صافی گردید.



اعلیحضرت امیر شیرعلی خان

سید در ۱۲۸۵ مطابق ۱۸۶۹ بار دوم به هند آمد در این کهوار علم و ادب که دارای
 مدرسان زیاد بود از طرف اکابر مملکت پذیرائی او بسیار به خوبی انجام
 داد و به سخن او گوش میدادند و از بحر علم او سیراب می شدند و عقول و ارواح
 خود را مستفید می ساختند عزت نفس و خود داری را از او یاد می گرفتند.

حکومت هند بسیار به اجلال و اکرام استقبال او را نمود لیکن در وجود او
نفس خرد ازادی را ملا حظہ نمودند که از استعمار و دول استعماری سرکش
بود و نه هر دم دعوت حریت می داد.

بنا بر انقلاب ۱۸۵۷ هندوستان در اهالی هندیک اضطراب و تشویش زیادی
دیده میشد به این جهت انگلیس ها از بقاء سید جمال الدین در هندوستان خائف
بودند و عداوت او با انگلیس ها از ایشان مخفی نمائند بود زیرا دروس
او بر دفع اختلافات اقتدار تام داشته و برای آنچه در دلهای ایشان مضمر بود
محرک بزرگی دانسته میشد.

از این رهگذر انگلیس ها او را از تدریس علوم دینی و سیاسی باز داشته جاسوس
ها را به مراقبت او گذاشتند و این مراقبت ها همچو سایه هر جا با او روان بوده مصاحبت
داشتند از این باعث میدان عمل او محدود شد و دعوت اریوشیده نه ماند و درس های او
باطل گشت و حریت او زیر فشار آمد.

سید را انگلیس ها از هند بسوی مصر اخراج نموده

در اوائل ۱۸۷۰ ع و اواخر ۱۲۸۶ هجری از او به بندر گناه سویس رسید سید از
انجا به قاهره سفر نموده تا ۴۰ روز توقف کرد در این ایام به قوت ذکاوت خود بسیاری
از عرف و عادت مصری ها و اخلاق و سیاست داخلی مملکت را شناخته به جامع
از هر آمده با بسیاری از اساتذہ و تلامذہ آشنا شد و از ارباب شهرت
و اعیان قوم اشخاص زیادی با وی دوستند

اما محمد عبد بهسید رشید رضاء شاگرد خود خیر و روداولین سید جمال الدین
را به عبارات ذیل تکاشته که یکی از شاگردان شامی از هر در و واق شامی های از هر
نه من اطلاع داد که یک عالم بزرگ افغان در خان خالیلی مصر فرود آمده من
از این خبر بسیار مسرور گشتم و شیخ حسن طویل را واقف ساخته به زیارت
او دعوت نمودم چون داخل میشدیم او را در حالی یافتیم که با خادم خود باو ترابا افغان



اعلی حضرت امیر محمد اعظم خان

سران شام نشسته بود ما را صلاح شعول در طعام دادند ما عذر پیش کردیم
پیش در خصوص بعضی آیه های قرآنی اقوال مفسرین و توفیه را که گفته اند از ما
پرسیدند بعد از آن تفصیل مطالب آن را شرح میداد این بیانات او دل مرا به محبت
خویش مائل ساخته از لیاقت او خیلی تعجب نمودیم

سید جمال الدین در تهیه سفر حج از بوده و خیال اقامت خود را در آن سرزمین

مقدس نموده بود تا در جمیع نام القری که خودش در سفر اول تشکیل داد است
افکار خود را تزیین دهد در آن هوای صاف و میری از کثافتات اجنبی و تنها جماعت
مستعمر بن کفخیلی مامون بوده به حریت تمامه مشغول داشته میشد گذار حیات خود را
از طمع طامعین و تجاوزات آنها مطمئن می دید زیرا این حصا رطیبی خاک پاک
تجاوزات متجاوز بن رانع می نمود علاوه از این ها سید در این بلاد دعوت
خود را به عموم مسلمین اشاعه داده می توانست چون به سمع عالی خلیفه عالی رتبه
ذوق سید جهت تو حید مسلمین و تشکیل جمعیت امقری رسیده بود او را به استانه دعوت
داد پس مقدرات خود را به مقدرات قدرت گذاشته دعوت سلطان را احترام
نموده به استانه رفت .

سید در استانه

سید جمال الدین در ۱۲۸۷ هـ - ۱۸۷۰ ع به طرف استانه سفر نمود و از طرف سلطان
عبدالعزیز استقبال او به اجلال و اکرام خوبی به عمل آمد و صدر اعظم
عالی پاشا و سایر وزراء و اکابر به ملاقات او مسرور گشتند و علماء و ادباء
در ماحول او فراهم شدند و سید منزلات عالی در بین ایشان پیدا کرده صفت و ستایش
او در مجالس ذکر میشد و ما نی که سید بهزی افغانی خویش مزین و قباء و عمامه
پوشیده به شرف لقاء سلطان تشریف حاصل نمود سلطان با او به شاشت
زیاد پیش آمده او را بر خود مقرب ساخت و احوال قوم افغان را از او
می پرسید و همچنان از احوال اقوامیکه سید سیاحت بلاد ایشان را کرده پرسیده
و از رأی دینی و سیاسی او سؤال کرده می رفت جواب های سید خیلی محکم و سیاسی
و به عقل قوی و نفس خود دار دال بوده اخلاص در اسلام و مسلمانیها از آن
هویدا میشد و سلطان بار بار او را باز می داد و سید در تمام این امور محل تعجب
و ستایش سلطان واقع میگشت .

ملازمت رسمی

پس رأی سلطان به این قرار گرفت که از مواهب آلهی سید
در امور رسمی هم استفاده بگیرد بعد از شش ماه از ورودش او را عضو مجلس
معارف ترکی مقرر فرمود.

سید در این وظیفه رسمی را که خارج وطن خویش با اول بدست آورده بود به تعلیمات
کوشش نموده اقدامات نیکو و اصلاحات مفیده در پر و غراهای معارف به غرض رضاء



اعلی حضرت محمدافضل خان

او تعالی وافاده به وطن ثانوی بعمل آورد سید از بر آشتن خائنین قوم و مناقبین
هیچ پروا نداشت زیرا ایشان بجزر محافظه منصب های خود
که به لباس غیرت دینی و حمایت وطن نظا هرات می نما یند کاری دیگری نداشتند

جمال الدین و شیخ الاسلام

«حسن افندی فهمی» شیخ الاسلام ترکیه در این اوآن دراز تعلیمات و ارشادات سید جمال الدین محدودیت فرمانفرمائی و معاش خود را مشاهده می نمود پس نسبت به جمال الدین در دل خود سوء قصدی نموده و برای کاستن اعتبار و برانداختن موقعیت او فرصت می جست. لذا در مقابل هر رأی سید جمال الدین که در جرائد و جمعیت ها به ظهور می رسید شیخ الاسلام تنقید می نمود این تنقیدات تماماً در اثر مکر و حسد و عداوت و بغض بر وی کار می آمدند در رمضان ۱۲۸۷ هـ ۱۸۷۰ ع تحسین افندی مدیر دارالفنون از سید جمال الدین خواست نمود که در تشویق صنائع نطقی ایراد فرماید سید از او اعتذار خواست که ترکی من کمزور است بعد از الحاح زیاد و مخایرات دور و دراز و مساعیات متنوعه سید دعوت مدیر را قبول نمود و در منزل او برای تهیه نطق چندی توقف فرمود و بعد از تحریر آن به حضور وزیر معارف و بسیاری از ارباب مناسبت بزرگ صاحب دولت و سیادت و عزت چون «منیف پاشا و صفوت پاشا» و «مشیرضا بطیه» رشوائی زاده عضو مجلس معارف «آن را قرائت نمود تا اراء ایشان را حاصل نماید چون اراده دسائس و وقعت عزیمت شیخ الاسلام را دیده بود توافق حضرات فوق را قبل از خواندن نطق به محضر مجلس فرا گرفت این نطق و رضائیت تعجب حضار را تحصیل نموده برای خواندن آن میعاد معینی را مقرر نمودند و بهاهالی اهمیت بزرگ این نطق را که در حیات ایشان مؤثر می باشد و نمود ساخته به شنیدن آن مردم را تشویق و ترغیب دادند و خلق بسیاری از ذوق مفراط به استماع آن منتظر بودند جمعیت بزرگ اهل علم و اهل اقتدار در آن روز فراهم شدند که در صدر آن کسایر وزراء و ارباب جرائد و مجلات بود و در دارالفنون حاضر شدند از هر طرف افراد و جماعات به آنجا حضور بهم رسانیدند و در صدر مجلس

شیخ الاسلام و اطرافیان تابعه از او معاوین معدود او قرار گرفتند لیکن با وجود وسعت مقام "دراثر جمعیت النبوه که به غرض استفاذه فراهم شده بود ند جای خالی باقی نبود

خطابه سید جمال الدین

سید جمال الدین در حال شدت چك چك ها بر فراز منبر خطابه برآمده و نطق غراء خود را که بر افکار و حکم مشتمل بود ایراد نمود - در این نطق قوم را به جسد و صنائع را به اعضاء جسم شباهاه داده و گفت ز ما نیکه اعضاء و قفه می نماید بدن می میرد و همچنان کار خانه های قوم اگر معطل شوند قوم تنزل نموده و هلاک می نماید .

مردم به این خطاب تماما گوش شده و چك چك های پیایی موجب تعجب حضار گردید و همه به ستائش او زبان کشودند و تفصیلات آن را امام شیخ عبده در صدر رساله دهریین چنین بیان نموده است : چون موعده خطابه سید فرار سید مردم بسوی دار الفنون متوجه گشته يك جمعیت بزرگ در جال دولت و اعیان اهل علم و ارباب جراند حضور بهم رسانیده و بزرگترین وزراء مملکت در مجلس حاضر بودند سید جمال الدین بر فراز منبر برآمده آنچه برای قراءت مرتب نموده بود ایراد نموده "حسن افندی" نظر خود را بطرف کلام او معطوف ساخته میخواست برای ارائه عدم اهمیت آن حجتی بدست آورد مگر حقیقه بمقصود خویش کامیاب شده نتوانست در خطاب خود زنده گانی انسانی را به بدن زنده تشبیه نموده و هر صنعت را به منزله يك عضو از اعضاء این بدن تصور نموده و منافی را که این اعضاء به بدن می رسانند تشریح داد پادشاه را به دماغ که مرکز تدبیر و اراده است مثل زده آهنکری را باز و وزارت را به جگر و ملاحی را به پای و هر صنعت از صنائع را هم چنان به یکی از اعضاء بدن شبیه ساخته در اطراف تمام این تمثیلات بیان

روشن و کاملی ایراد نموده گفت این ها اعضائی میباشد که سعادت بدن از آن ها تشکیل می یابد و زندگی جسم بدون روح صورت نمی پذیرد و روح این جسم یا نبوت است و یا حکمت لیکن فرق این هر دو آن است که نبوت عطیة الهی است و دست کاسب بر آن نمی رسد و خداوند بهر که فضل او اختصاص بخشد مخصوص میگردد و ذات باری به حکم تخصیص رسالت خود بهتر می داند آنچه حکمت است در اثر فکر و تدبیر در علوم حاصل میگردد و ذات نبی از خطاء محفوظ می باشد و حکیم مأمون شده نمی تواند بلکه در خطاها می افتد و احکام نبوت ها به حکم خداوند اعلی نازل میگردد و باطل را گنجایش ندارد و لا اثمیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه و تمسک بر آن از فرائض ایمان است لیکن اتباع آراء حکماء بر ذمه های قوم لازم نمی باشد مگر آنچه اولی و افضل بوده بشرطیکه مخالف شرع الهی نباشد. این است آنچه او نسبت به نبوة ذکر نموده بود و این مسئله به آنچه علماء امت اسلامی اتفاق دارند موافق است لیکن «حسن فهمی افندی» حق را باطل و نمود ساخت تا او را از کار و اعتبار اندازد پس به مردم اشاعه داد که شیخ جمال الدین گمان دارد نبوة صنعت است و برای اثبات این دعوی میکند که نبوة را در لفظی که تعلق به صنعت دارد ذکر نمود

• طعمون شدن جمال الدین

ترقی این خطاب را شیخ الاسلام نمیخواست زیرا در دل خود نسبت به جمال الدین بغض و حسد داشت پس او را در عقیده متهم ساخت و بعضی جرائد را به یاد آوری این هنگامه تشویق داد و چندی از واعظین را در مساجد بر خلاف او گذاشت سید جمال الدین خواهش محاکمه شیخ را اسلام را مینمود لیکن بعضی دوستان او را از این مطالبات بازداشتند و سبیه تامل نموده میگفتند که در اثر طول زمان واقعه محقق خواهد شد و این دسائس بی اثر خواهد ماند مگر سید جمال الدین خاموش نشده جنگ قلمی در بین ایشان سر گرفت و بعضی از ارباب جرائد آزاد دور سید جمال الدین فراهم گردیدند

در بین هنگامه قضا هرگز دید تا که حکومت بطرف فداکاری شیخ الاسلام حکم اخراج سید را نمود تا محیط آرام گردد لیکن این تخم اصلاح را که سید جمال الدین کشت نموده بود در ترکیه سبز گردید جمعیت اصلاحی ترکیه که از افراد بزرگ مملکت مرکب بود اصلاحات دینی را خواست نمودند و موجب حرکت سیاسی گردید که در ۱۸۷۱ بدست مدحت پاشا صورت انقلابی را تولید نمود و بر اثر آن ترکیه در قطار ملل را قیام بحساب آمد و همین مسئله باعث گردید که در خاک مصر تحت آسمان صاف آن چندی برای عملیات خویش توقف نماید.

جناب مولانا منصور انصاری از جناب مولانا محمود الحسن شیخ الہند روایت میکنند زمانی که بین شیخ الاسلام ترکیه و سید جمال الدین اختلاف نظر به عمل آمد از دربار خلافت خواست نمود که استفتاء این امر از علماء هند توسط دارالعلوم دیوبند بعمل آید حکومت ترکیه اصل بیان او را به دیوبند فرستاده استفتاء شرعی خواست در آن آوان مفتی دیوبند مولانا عزیز الرحمن مرحوم بود جواب به قلم او شان تحریر گردید به خدمت سلطان فرستاده شد از روی آن ثابت شد که گفتار سید جمال الدین درست است از دربار خلافت با اثر جواب کافی قسطلانی شرح بخاری طبع جدید استنبول را که بار اول طبع گردیده بود به کتابخانه دارالعلوم دیوبند هدیه فرستاد که در کتابخانه دیوبند تا حال موجود است و بر آن این عبارت تحریر گردیده است و حضرت مهمم صاحب دیوبند همان روزی که در کابل به منزل بنده تشریف آورده بودند این مسئله را تا کید نمودند علو تأفرمودند که بار دوم من یاد دارم که از طرف سلطان عبدالحمید خان برای کتابخانه دارالعلوم ذریعہ قوسل ترکیه هدیه آورده شد و جناب قوسل در وسط کتابخانه استاد بود و من میدیدم که کتاب را به حضور حضرت والد محترم که مهمم دارالعلوم بود تقدیم فرمودند که تا حال در کتابخانه دارالعلوم وجود دارد گو با سلطان عبدالحمید خان سنت خلیفہ سابق را تجدید فرمودند و بر کتاب تاریخ اهدا موجود است.

آقای سید جمال الدین در مصر

جمال الدین در افغانستان وطن عزیز خود که قضا را مخالف خود ملاحظه نمود به اراده حج تا قله از وطن برآمده در اثناء سفر حج مدت يك ماه در هندوستان توقف نمود و انگلیس ها از هندوستان بسوی سویش اخراجش نمودند مدت ۴ هفته در مصر به تدریس پرداخته در اثر مسلمان شدن یکنفر نصرانی حکومت آنجا امر اخراجش را صادر نمود و در حالیکه از مصر بطرف حج عازم بود



شاه اسمعیل خدیو مصر

سلطان ترکیه به استنبول دعوتش نمود و در استنبول بواسطه مسئله شیخ الاسلام که علاوه بر مصائب سیاسی موجب صدمه روحانی او هم گردیده بود بسوی مصر اخراجش نمودند و ادیب اسحاق شاگرد مصری او می نگارده که بعد از مسئله شیخ الاسلام از ترکیه به حج بیت الله شریف

تشریف بردند و از آنجا به مصر عزیمت نمودند زیرا در سفر حج ریاض پاشای یکی از وزراء مصر هم در آن آوان به اراده حج بیت الله در حجاز توقف داشت بنا بر بعضی مو جبات بین ایشان مؤدت دوستی بر و کار آمد و بدعوت او عازم وادی نیل گردید

قدر دانی ملت و حکمرمت مصر از جمال الدین

در اول محرم ۱۸۷۱ ع ۱۲۸۸ هـ وارد مصر گردید و سید اراده اقامت دور دراز در مصر بسداشت لیکن از طرف اهل اسی مصر و حکومت مصر اجلال و اکرام زیاده از او به عمل آمد

تاریخ حرکت قومیه از عصر اسمعیل بیان می نماید که از ریاض پاشا وزیر حکومت اسمعیل پاشا خدیو مصر توقع نمی رفت که سید جمال الدین این قدر مهربانی نموده و از طرف حکومت برای او یک مقدار کمی از بیت المال و طبقه مقرر نماید زیرا آنها میسدا نداشتند که سید شخص متملق نمی باشد و تأثیر در وس دینی دعوت وطنی او را در دل اهالی بسیار مترقی دیده و حکومت استبدادی را وادار نمی باشد که امداد همچو رجال را نموده سیاست او آزاد گذاشته شود با وجود آن بدون گذاردن خدمتی بدوش او (۱۲۰) پیوند طلائی و طبقه سالانه برایش مقرر فرمود

چون اسمعیل پاشا یک شخص علم دوست بوده به نشر و اعانت معارف هائل بود پس شخصیت ممتاز علمی سید جمال الدین و شهرت او در حکمت و فلسفه و تیرا و در سیاست و خدیو مصر را بر این واداشت که از بحر علم و فضل او بر اهالی مصر فیضانی برسد و حقیقت این است که اسمعیل فرصت خوبی در پیشرفت ساحه عرفانی مصر بدست آورده بود و توقف سید جمال الدین در مصر به اندازه مو سه های عالی عرفانی که بدست خود در مصر افتتاح نموده بود مفید ثابت گردید و خوف اسمعیل پاشا خدیو مصر از سید جمال الدین در حدود (۱۸۷۱) ازین جهت نبود که مداخلت های اجانب در آن آوان

در مصر وجود نداشت و خدیو به مراجع حکومت خود رسیده بود و با اقتدار نام در قلمرو خود فرمانفرمائی داشت مجلس شورای وارباب جراند طرفدار او بودند بطوریکه او میخواست قوانین وضع میشدند و بهلهجیکه میل او بود جراند نشریات مینمودند و او را ستائش میکردند سید نیز خارج علم و ادب اقدامات نمیکرد تا که در ۱۸۷۵ مداخلت های اجنبی آغاز گردید هنگامیکه خدیو سید را در مصر اجازه اقامت داد نه از داخل خوف داشت و نه از خارج.

مد اخله سید در سیاست مصر

بهمینکه بدست سید در مصر صورت گرفته است نهضت علمی و ادبی بوده و در جنبه سیاسی فقط سال ۱۸۷۶ مداخلت نمود اما نه بر علیه شخص اسمعیل پاشا بلکه بر علیه مداخلت های اجنبی که از آن لحاظ اقدامات سیاسی را شروع نمود.

اسمعیل پاشا با حکومت ترکیه خیال عمری داشت زیرا سال ۱۸۶۹ در کنفرانس عمومی پاریس بحیث یک نماینده مصر مستقل معرفی شده بود و راضی نمیگشت که مصر زیر اثر ترکیه زندگانی نماید بنا بر آن با حکومت آستانه هم چشمی و مسابقه داشت زیرا اینکه شهرت سید جمال الدین را ملاحظه نموده و دانست که او مجموعه اخلاق حسنه است و قوه سیاسی بزرگی دارد به سلاطین روزگار فروتنی نمی نماید و بمردم و انمود می ساخت که زمامدار مصر در معارف پروری بلند تراز زمامدار آستانه است و فضا مصر برای اصلاحات مستعد تر از فضاء ترکیه است پس فیلسوف افغانی را به این واداشت که در مصر احیاء معارف نماید سید جمال الدین توانست که رساله خود را در شاگردان مصری اشاعه دهد.

روزانه سه صد نفر طلاب به منزل شخصی سید حاضر میکردند و استفادهمیکردند
و این سه صد نفر شاگردان دیروز از جسته ترین رجال فردا گشتند و از انواع مصر
شدند سید جمال الدین از روی معلومات سیاسی خویش در نظر شیوخ از هر منزلت
خوبی داشت لیکن از روی اطلاعات دینی او شان را جلب کرده نمی توانست اما طبقه
کلام پویش که از تمدن اروپا متأثر گشته به حضو رسید آمد و رفت داشتند و بر علاوه
نزد معلمین مدارس و از باب مناصب عالیة قضاء و رؤسای مصالح حکومتی با وجودیکه
الشربیه ایشان فارغ التحصیلان از هر بودند نظریات دینی سید خیلی مقبول بود
درین روزها شاملین از هر عبارت از دو طبقه بودند. (۱) طبقه جامد و محافظه
کار (۲) طبقه تجدید پسند.

رجال بیدار از هر وقتیکه دیدند شیخ مسائل مذهبی را طوریکه از ناحیه نقل بیان
می نماید از جنبه عقل نیز بر آن روشنی می اندازد دانستند که دروس او با دیانت هیچ
تصادم ندارد پس او را وادار ساختند که در فن کلام و حکمت نظری و طبیعی و عقلی
و هیئت و علم تصوف و اصول فقه اسلامی تدریس آغاز نماید

ارمغان عرفانی جمال الدین به مصر

شیخ محمد عبده می نگار د که خودم در اثناء تحصیل با آثار علوم عقلی
برخوردم و به آن میل پیدا کردم لیکن کسی را نمی یافتم که در آن معلومات وسیعی
داشته باشد پس در تفکرات قدم لیکن از هر که می پرسیدم جواب میدادند که علماء کلام

تحصیل این علوم را حرام پنداشته اند من تعجب می نمودم که چرا حرام گفته اند و چرا
مردم در فتوای او شان تحقیق را بکار نبرده اند بعد از تفکر بسیار دانستم آنکه
چیزی را که انسان نمی داند آن را دوست ندارد و بطوریکه انسان برگ های
عقاب را بحدود به تلخی حنظل نمی فهمد .
درین فکر بودم که افتاب حقائق برافق مصر در خشد و دقیق ترین مسائل



سید جمال الدین در مصر بین سنوات ۱۸۷۱ الی ۱۸۷۹ میلادی

کشف گردید یعنی افتاب مشرق زمین سید جمال الدین مبلوغ نمود و بر او میوه های علم
را دائم می چید از او شان درخواست تدریس این علوم را نمودم بجا مرحمت خود را
از زانی فرموده و در درس و تعلیم دادند که آنرا واردات در تجلیات
نامیدم محمد سلام مدکور می نگارند که امام محمد عسید و سید محمد

کتاب زو راء دیوانی که در تصوف است با شرح قطبی بر شمسیه و مطالع و سلم العلوم در منطق و هدایه و اشارات و حکمقا لعین حکمقا لاشراق در فلسفه و عقائد جلال دوالی در توحید و تلویح و توحید در اصول و جفمینی و تذکره طوسی در هیئت از سید تحصیل نمودم .

و بعد از این سال سعد ز غلول در ازهر دا خیل گردید و نزد سید آمد و رفت داشت در اثناء این ملاقات ها مبادی حریت و اصلاح را از ایشان تحصیل نمود و در حرکت اصلاحی که با اثر القاءات سید در اثناء درس به طلبه شروع گردیده بود دا خیل شد .

طرز تدریس سید

سید جمال الدین زمانیکه برای تدریس می نشست در موضوع هر مسئله که تحت درس بود يك بیان مفصل بصورت شفاهی تقریر میکرد بعد از آن چون عبارت کتاب خوانده می شد جمله جمله را به بیان خود تطبیق میداد در مقاماتیکه کتاب به آن مطالب بخت نمیکرد و جو هات کمزوری کتاب را نشان میداد و رای خود را به دلائلی که ترا دوامو جود بود تقویه میکرد .

مطالعات جمال الدین

جمال الدین مهمترین مؤلفات عربی را به همین اصول درس گرفته بود و به همان اصول درس میداد و هکذا کتب جدیدیکه در علوم مختلفه به لسان عربی نوشته شده بود درس میداد .

روزی سید جمال الدین از شاگردان خود خواست کرد که در موضوع حریت مضامینی بنگارند چنانکه مضامین را آوردند مضمون سعد ز غلول را پسندیده گفت این است

مقصود من این نکارش مرا امید واری سازد که نهضت حریت خواهی مصر از نا حیه نگارشات خوبی ترقی خواهد کرد سید به این اوضاع خویش دل مصری هارا از خود ساخته به کلام شیرین و تعلیقات مفیده خود که بر موضوعات مختلفه می نمود حکمت خود را بر عموم حضار مجلس نشر می نمود ذهن مصری هارا به راه تفکر و طرز استنباط و استنتاج سوق داد .

سید جمال الدین فن تحریر و نویسنده گی را در مصر بسیار کمزور میدید بدو ن چند نفر نویسند ه که آنها هم به عبارات مسجع تحریر نموده با بعضی کتب علمی را تصنیف میکردند دیگر اشخاص و جود نداشت لهذا سید جمال الدین شان گردان خود را به تحصیل علوم ادبی متوجه ساخت در مدت کمی عده یادی از نویسند هادر مصر تهیه شدند که عبارات سید جمال الدین را نقل می نمودند و در اطراف آن تشریحات داده به جراند میسپردند در عروه الوقی ورد درین و رسائل دیگر سید که آثار باقیه فضیلت اوست با مقالات قابل نقل دارند که تذکار عمه موجب ضخامت کتاب میگردد و کتاب به ضخامت می انجامد لهذا دو مقاله او که شیخ محمد عبده علاوه بر اثار مذکوره نقل نموده است خلاصه مفاد آن ذیلاً آورده میشود زیرا احتیاج امروزه ما به این دو موضوع تربیه و صنعت بعدی ضرورست که برای آنها مجالس مسلسل منعقد باید ساخت .

مفاد مقاله تربیه

سید مینگارد که اجسام ذیروح حیوان و انسان مثل اجسام نباتی محتاج تغذیه و تغذی میا شند طوریکه نباتات از ترکیب عناصر تکون یافته و در اثر غلبه یکی بر دیگری اعتدال مزاج نباتی برهم میشود هکذا تکون مزاج حیوانی و انسانی محتاج حفظ اعتدال عناصر است

اگر یکی از این عناصر برخلاف دیگر سبقت و غلبه جویند مزاج انسانی و حیوانی نیز مثل مزاج نباتی به فساد و هلاک می انجامد.

برای کشت و زراعت نباتات زمین صالح و هواء مناسب از روی تجارب زراعت پیشه گان لازم می باشد و هر نبات از عالم نباتات اصول پرورش جدا گانه دارد که در نشو و نما و حفظ آن از سردی و گرمی و هوای آلوده مناسب باید کوشش شود و متخصصین این فن نسبت به تجزیه زمین و کیفیت جوی مناطق و استعداد کیمیاوی اراضی و مواد تقدیه و تغذی آن معلومات مسیوطی را بیان میکنند. هکذا بیطاران از تاریخ طبیعی حیوانات و اقسام آن و طرز زندگی و حفظ صحت او شان بحث می رانند و در اعاده صحت آنها تدابیر علمی و معالجات فنی خود را ایراد می نمایند.

هم چنان برای حفظ اعتدال جسم انسان اطباء از خواص ادویه و اغذیه بحث می رانند و گرمی های غدا و دواء و پرهیز و حفظ بدن از سردی و گرمی و محافظه اندازد گرمی و سردی هوا را به محتاجان تعیین می نمایند.

مریض طوریکه به علوم و تجارب عملی طبیب محتاج است هکذا به شفقت و مرحمت همت و ابتکار او محتاج می باشد زیرا اگر طبیب لائق باشد اما شفقت خود را دریغ دارد و احوال مریض را بطور لازم معلومات نگیرد یا حالت اقتصادی او را مدنظر نداشته باشد و به عدم وصول حق از او منحرف گردد یا اهتمام حال او چون مالداران نمایند و یا از بی علمی خود در تعیین اغذیه و ادویه او خطاء شود از بودن چنین طبیب نبودن آن خوب است زیرا این سفیر ملک الموت مریض را به راه هلاک سوق می دهد و در فقدان این چنین شخص طبیعت طبعاً مدافعه مرض می نماید مریضان از حقه بی علاج نسبت به مریض ها بلکه آله دست اطباء جاهل و معالجه بین سنگدل و طماع

میگرداند و در وقت صحت می یابند و چنین اطباء با آله دست اعداء مریض میشوند و به مریض زهر می خوراندند یا در اعمال علاج و یا در سوء معالجه او را به راه مرگ سوق می دهند.

طوری گاین حیات صوری محتاج علاج و محافظه اعتدال مزاج می باشد هکذا حیات معنوی بک قوم به معالجات روحانی ضرورت دارد تا بین تیز بر و امساک ' خوف و جرأت نقطه اعتدال را محافظه نمایند اگر قوه جرأت از انسان مفقود گردد در تجاوزات موزی ها و متجاوزین انسانی و حیوانی مدافعه بعمل نیامده و شخص عرض هلاک می گردد.

بالعکس اگر حس خوف مفقود گردد از تهور بی جا خود را به مخاطراتی می اندازد که بدون تصور بیک منفعت به وادی هلاک روان میشود.

برای حفظ اعتدال مزاج روحی با طباء روحانی ضرورت می افتد تا حدود بخل و تبذیر را معرفی نمایند زیرا خاندانها طوریکه از تیز بر فقیری کردند همچنین از دست امساک اتفاق پدر و پسر زن و شوهر برادر و خواهر برهم میشوند غذا و لباس ضروری که حفظ حمت را مینمایند بر آنها نداده آخر کارشان به بی اتفاقی منجر میگردد خاندانها بر باد میشوند اطباء این ملکات و حکماء تربیه می گویند که افراد انسانی را به حدود اعتدال معرفی می نمایند درین حکماء مثل طبیب بدنی علم ' حذاقت ' تجارت ' دلسوزی ایثار ' ضرورت است اگر این هارا نداشته باشند عدم وجود آنها بهتر است.

معلمین و واعظین ' خطیبان ' مصنفین نویسندگانی جرأت همه و همه ازین طبقه مردم اند.

اگر در ایشان اوصاف طبیب بدنی نباشد عدم آنها از وجود بهتر است و اگر به این صفات موصوف باشند قدر دانی این طبقات و احترام ایشان از فرائض اولی جامعه است.

طوری که بدن از تغلب عناصر داخلی رو به هلاک می گذارد از تغلب حوادث
گویی خارجی نیز به معرض فناء می رسد مثلی که بدن را گرمی و سردی دفعتاً
از کار می اندازد همچنان مقصدین اتحاد و اتفاق سلامتی مزاج اخلاقی جامعه را
بر هم می زنند و جلوگیری او شان از وظائف اطباء و روحانی است
شیخ محمد عبده می نگارد که حضرت استاد محترم بعد از توقف بیشتر
از یکسال بسوی تدریس مائل شده شرح اشارات ابن سینا را درس می داد
این کتابی است که مدت هزار سال در شرق تحت تدریس قرار یافته است لیکن ازان فائده
عملی نه گرفته اند در روس و مغرب انتشار یافت و آنها به اصول این کتاب فروع را
مرتب نمودند سید در اصول و فروع آن تطبیق می نمود و یک مقاله صناعیه جامعه بر
اساس نظریات بلند خود بیان نمود که در روزنامه های جهت تعمیم فائده نشر گردیده است

مقاله صناعیه

ثابت است که انسان از جمله حیوانات زمین است
طوری که چینی ها و ایرانی های قدیم که انسان را فرزندان آسمان میدانند نمیانند همین
انسان ادوار حیاتی خود را به ترقی پیموده از مشاهده اکتشافات افریقا و اهالی
جنگل نشین آن ثابت میشود که انسان نمی تواند در اول و هله لباس خود را
تهیه و دفع تجاوزات درند ها را نماید

چون حضرت خداوند جل شانه انسان را عاجز و محتاج خلق نموده است و تمام
لوازم حیات او را از خارج بدن او تهیه مینماید و ما بحتاج او بدون حاصل نمیشود
مگر به رحمت زیاد لهذا قوه عاقله را برای او مرحمت فرموده است و این قوه عاقله
را به تعلیم مدرسه و جود انسانی مقرر نموده است چون عقل از زندگی نبات و حیوان
استفاده کرده لهذا نبات و حیوان بر انسان سابقه استادی دارند زیرا انسان
در طرز زندگی پیرو آثار ایشان است و جواهر حکم فعلی و انفعالی ایشان را برای

خود چیده و در این تحصیل تدریجاً ترقی نموده گاهی به مقصد اصابت نموده و گاهی خطا کرده گاهی حق به او کشف گردیده و گاهی پوشیده گشته و عوائق قدری و ارادیه مانع آمده از درك حقائق او را گاه گاه باز داشته است.

و احیاناً جاذبه ها او را به اطلاع مصالح حیاتش جذب نموده به آثار عجیبه و احوال غریبه آن برخورد است و انسان کوتله های سفر تفکر خود را بیموده و پیرده های جهالت را از روی تحقیقات خود برداشته و در تمام این امور از ضرورت و حاجت اطاعت نموده است اجزاء کائنات استقاده نموده تفنن در فنون و اختراع صنائع را نتیجه از این مطالعات است بوقتی او را در چاه اوهام انداخته و دستهای او را به زنجیرها، عادات ناقصه و افکار ردیه بسته و لایهای اعتقادات سخیفه را به پای او در آورده است

لیکن در تمام این تشیب و فراز افکار صنائع کمر او را بسته کرده است زیرا او را اثر صنائع آنچه به حیوانات و نباتات از موهوبات الهی مرحمت گردیده انسان بواسطه قوه عاقله بدل آنرا از خارج بدن تهیه می نماید و از هیچ صاحب شعور بهیچ شیده نیست که صنعت با فندکی قائم مقام قوه مدافعه پوست حیوانات است که انسان به قوه این صنعت از پوستهای درشت و موها و پشمها سردی و گرمی را دفع می نماید

و همچنان آهنگری صنعتی است که کارنول های طیور و پرنده ها و دندانهای درنده ها را می نماید که انسان را از دشمنان خویش به قوه آن مدافعه بعمل می آید. و قتیکه طبیعی بودن هم چه کمالات در وجود نبات و حیوان روشن شده و در وجود انسان از روی احتیاجات کسبی هم لازم میشود. پس با اساس تقسیم حکماء اهمیت صنائع را بیان می نمایم.

صنعت در موضوع خود يك قوه را نسخه فاعلی بایك فكر صحیح مثل غرض محدودالذات است

و قوه فعلی در معلم و قوه انفعالی در متعلم از جمله قوه فاعلی است و قوه تاثر و قبول
صنعت گفته نمیشود لهذا قید قوه فاعلی لازم است.

و قوه فاعلی زمانی صناعتی شده می تواند که این قوه در موضوع خود را سخ
باشد و اعمال بصورت دائمی بوضعیت منتظم ازان صادر شود.

و قوه حالیه که آنا فانا پیدا میشود و زائل میگردد صنعت گفته نمیشود و
تا زمانی که فعل آن زیر سیطره فکر نباشد هم صنعت نیست مثل تأثیرات طبیعی اشیاء
از قبیل قوه سوزانیدن آتش یا قوه امتداد دهنده حرارت و جمع کننده برودن.
که صنعت بشمار نمیرود و اگر فکر صحیح نباشد مثل سوافسطائی ها
که از تمام بدیهیات منکر است یا اینکه دارای غرض محدود الذات باشد
مثل اعمال بک جدلی که با هر چیز از راه جدال پیش آمده و تردید
هر دلیل را می نماید و تمام فکر خود را در ازاله بر این دیگرها صرف
میرساند این نیز صنعت نیست زیرا نیکه در وجود کلی عالم نظر شود انسان
به علم یقین می داند که اکثر صور و کمالات آن زیر اثر قوای طبیعی و احساسی
است از قبیل تشو نماد دفع و جذب با طلب غذا و کر یغثن ارا اشیائیکه بدن را اذیت می رساند
اما عموماً فعال کوئی به ترتیب عقلی مرتب می باشد و مقصودها از ترتیب عقلی این است که
غایات و مقاصد ازان مدنظر باشد تا فوائد کمالیکه نظام کلی را محاطه می نماید بدست آید
زیرا عقل برخلاف حس اول کلی تمامی را می بیند بعد ازان بسوی جزئی
تدریجی ترقی می نماید نه برعکس آن.

طوری که زنده گانی بدون غذا و لباس انجام نه می پذیرد و غذا و لباس جز
از زراعت و اهنگری و تجاری صورت نه می بندد و نان بدون آسیا کردن و یغثن بدست
نمی آید هکذا حیات اجتماعی بدون صنائع قوام نه می یابد حیوان قوای دافعه
و جاذبه را در بدن خود از انسان کاملاً ندارد لهذا برای بقا نوع خود
بدون تناسل دیگر خدمت کرده نمی توانست.

و آنهم در اثر میل طبیعی است و تازمانی که طفل را محتاج می داند محبت فطری به خدمت اوسائق می باشد و بعد در اثر کمال از احتیاج پدر و مادر بی پروا می شوند . و حیات اجتماعی خود را محافظه کرده می توانند .

انسان چون محتاج است برای رفع احتیاج خود هر یک بدیگری خدمت می نماید و از یکدیگر استفاده می جوید .

و هرگاه این وظیفه را بجا آورد در حقیقت وظیفه عضویت خود را بجا آورده و عضو صالح جامعه بشمار میرود و اولاد در جمله شل ها و کور ها محسوب میشود این چنین اعضاء معطله را قطع باید کرد در بار گناه الهی و بیشکاه مردم تناسب و سلامتی اعضاء بجای مرغوب است که هر شخصیکه فاقدان باشد در نظر مردم از اعتبار می افتند

زمالیکه اعضاء بدون اختیار از کار معطل می باشند بی اهمیت میگردند و اگر خود را قصد اعضاء معطل بسازند پس لایق است که چنین اعضاء جامعه از جامعه بریده شوند ایشان چون اباحی ها محصول دست دیگران را برای خود مباح می دانند و خود هیچ یک فائده نمی رسانند اگر اباحی ها و تکالی ها در جامعه ترقی نمایند جامعه را به خرابی می گذارد و اباحی ها اگر دست بیابند جامعه را متحل میگردانند و بدون لوازم فوری صنعتی در جامعه نخواهد ماند .

در حیات اجتماعی این چنین طبائع به منزله جذام و دیگر امراض ساریه است در اثر این امراض لابدی است که عضو مریض قطع شده داخل آتش شود تا بدیگران سرایت نه نماید . فساق و فجار جامعه اگر چه اباحی نمی باشند اما در بینکاری پیشوای کاهلان دانسته میشوند لهذا چنین فساق را به کار مجبور باید ساخت اگر چه به تعذیر باشد مجاین و ابلهان و غیره چون قوم مدبر عقل ندارند و اشخاص ناقص الاعضاء آلات کار ندارند پس ایشان و معذور را نباید تعزیر داد این قدر کافی است که از دل ها ساقط معذور اند . میشوند و بعض کاهلان بینکار بنام توکل استناد می جویند و کشکول گدائی را بدست گرفته حجاب مروت را دور انداخته می گردند .

و رجال بی کاری که با اسباب حیات مقابله دارند و به توکل کاذب تکیه میکنند
و معنی حقیقی توکل را نمی شناسند و گمان بردماند که توکل عبارت است از
معارضه با سنن الهی که در مصالح عباد او تعالی جاری آمده.

و این را قتل و انقطاع از عالم ظاهر می نامند با جسود بکه کشکول کفاف را
گرفته پرده قناعت را دریده اند ایشان به منزله موی زیر بغل میباشند از
تکالیف آن بدون رحمت کشیدن و جلب عفوئتها در صورت گذاشتن آن فائده
دیگری متصور نمی باشد.

ازالۀ این مویها و پاک کردن هیئت اجتماعی از کثافت آنها مناسب است
این صنایع بر دو گونه تقسیم میشوند اول آنکه ضروری اند دوم غیر ضروری
و ضروری باز دو قسم اند قسم اول فائده عامه دارد دوم فائده خاصه باز یا ششم
این فوائد می باشند و یازیب دهند.

قسم اول آن چون انگری است که سائر اهل حرقه به آن احتیاج دارند
قسم دوم آن چون فن برش کردن لباس است

و قسم ثالث آن که ضروری است و فائده عامه دارد غایه و مقصد آن نفع جامعه
انسانی است مثل آن حکمت است که قوانین را وضع می کنند و راههای حیات را توضیح
و تشریح کرده و سائر نظامات را ایجاد و حدود سائر امور را تعیین می نماید و حدود
فضائل و رذائل را روشن می سازد و این صنعت از جمله کمالات عقلی و خلقی است
که به عبارت مختصر آن را حکومت عادلانه میگویند

قسم چهارم آنست که واسطه امور خیریه باشد غایه این اشیا به مادیات نفس
انسانی می رسد لیکن به آن راجع می شود و قسم پنجم آنست که فائده آن بسیار
می باشد چون نجاری و تجارت و ششم آن چون شکار کردن است و هفتم آن
طبابت است که متمم اعمال و قوای حیوانی است و مساعد اتمام وظائف آنها

می باشد و هشتم چون رنگریزی و نقاشی و رنگ آمیزی است و اگر این مردم مهممل گذاشته شوند و این امر را پیش به برند روی مردم را از کسارها باز خواهند گردانید دام های مکر و فریب را به گردن آویخته لنگ های خدعه و فریب را کشال کرده عصای شر را در بغل گرفته جام طمع خود را ازان پر خواهند کرد نفوس ایشان از اخلاق فساد و دوست داشتن ریاست کاذبه و طلب دنیای دنی ' و حسد و حقد و عداوت ها از هر جهت مملو خواهند شد و این اخلاق خود را زیر پرده تلبیس خواهند پوشانید و بعد ازان خواهند گفت که دست های خود را زیر این پرده ها در آورید تا اموال مردم را بر بایند .

الحاق این مردم با با احتی ها لازم است و به هر ذی شعور واجب است که ریشه این چنین افراد را بکنند تا افکار عوام را فاسد نسازند و و با آن این فساد بر علیه عام و خاص ثابت نیاید .

پس شرافت هر صنعت با اندازه عموم موضوع و غایه آنست اشرف ترین جمله صنائع صنعت حکمت است که عبارت از سیاست باشد و انگری اگر چه عام المنفعه است لیکن بمقابل حکمت حیثیت خادم به مخدوم دارد .

از گذارشات فوق مجاهدات علمی او معلوم شد که شفاها و قلماً و بیافا و تحریراً مردم را به سوی علم متعرج متوجه می ساخت

حالا قدری از خدمات سیاسی او بحث می رانیم چون اوراق تخمین شده ما کمتر مانده لهذا احوال ما بعد را بصورت بسیار موجز ذکر می نمایم زیرا مردم از شرح حال سیاسی او اضافه تر خیر دارند و اگر موقع بدست آمد در تالیفات ما بعد بشرط توفیق ازان ذکر خواهد شد انشاء الله چون معر ملعبه سیاست اروپا گشته بود و دست خارجی ها اوضاع معر را چنان به خرابی رسانیده بود که حکومت از بحران اقتصادی بسیار به مشقت بوده اسماعیل پاشا جنرال قونسل

مصر جنرال استانت را واسطه ساخت که از حکومت خود يك نفر متخصص امور مالی را برای وزارت تجارت مصر استخدام نماید

وزیر خارجه انگلستان جواب داد که خواهش تحریری نماید اسماعیل پاشا قبول نمود بعد از آن انگلیس ها اسهام کانال سوئز را از مصر خریداری نمودند و جریده نائمز لندن نشر نمود که این دشوار است که حکومت انگلیس در خریدن اسهام سوئز طوری فکر نماید که علاقه انگلیس ها در مستقبل از مصر جدا باشد.

و عقب آن انگلیس ها يك هیئت را برای وسیت کردن در امور مالی مصر فرستادند چون اسماعیل پاشا به قرض گرفتن محتاج بود آن هیئت را قبول کرد و فرزولسن انگلیس ناظر مالیه و موسیودی بلنیر فرانسوی ناظر اشغال مقرر شدند و نور پاشا رئیس بوده اما سلطه ناظر های اجنبی داشتند از این رهگذر نفوذ اجانب اعم از اینکه بر عوام باشد به رئیس خود شان قائم بود.

در این آوان سید جمال الدین رئیس جمعیه ماسونی بود و جود او را حکومت خطرناک می دید زیرا سید جمال الدین بعد از آنکه اوقات اول روز را در خانه خود می گذراند در وسط روز به قهوه خانه می آمد و در ضمن تقریر خود عوام و خواص را که به دور او فراهم میشدند تبلیغات می نمود که وطن شما زیر خطرات چاره آن را باید کرد و دست اجانب را کوتاه باید ساخت چند نفر از شاگردان و مخلصان او در مجلس شوری انتخاب گردیده بودند و جرأت و جسارت را از سید فرا گرفته بودند بار بار در مجالس همین مسئله را تکرار نمودند بار ها مجالس شوری منحل شد اما اخیراً نائمز لندن در این موضوع نوشت که مجلس شورای و کلا، مصریایی محافل را تشکیل می نمایند و ناظر های مصری و اجنبی را اراده خود می سازند و آنها را به پیشگاه خود مسئول و در اعمال او شان تصرف می خواهند و کلا فی الحقیقه حکومت مسئول بنام راه حکومت مسئول فی الواقع می تحویل می دهند

زما لیکه اسماعیل پادشاه از یک طرف فشار اجانب را می دید و از جانب دیگر
تمائل ملت را به ازاله او مایل . خودش بسوی ملت میلان نموده او شان را موقع داد
زیرادر این اوان فقر مالی بحدی رسیده بود که دهقانان مصر سر خود دستار و در جان خود
اضافه از پیراهن نمی دیدند زنها ابراق های طلائی و نقرئی برای سود خوران به بازار
می آوردند جمعیت فراماسونی که زیر اثر سید بودند را تر مجاهدات او شان مال و اژه اروپا
در مصر به مصرف نمی رسید و جمعیت های دعوت نصرا بیت کار را پیش برده نمیتوانستند
علاوه بر آن سید اراده داشت که در تمام ممالک اسلامی تحریک انقلاب بر علیه
دول استعماری تولید نماید .

لیکن شیخ محمد عبده گفت که اول دول اسلامی را بیدار باید ساخت تا بتواند
استعمار طلبان را از ممالک خود بکشد در وحدت اسلامی نظریه سید قرار فوق
بوده اخیر به رأی شیخ آمده ازین ناحیه در راه وحدت اسلامی اقدامات شروع
کرد در یک مقاله از مقالات عروفا لوفقی می نگارد که ای مسلمانان از ادرته الی
پشاور حکومت شما معتد است با هم یک دست شوید بعد از آن حکومت ایران را
دعوت داده که ای برادران ایرانی شما برای اسلام بسیار خدمت ها کرده اید
امروز لازم است که دست خود را به برادران افغان خود دراز کرده اتحاد نمائید
و درین اتحاد سبقت کنید بعد از آن به برادران عرب و برادران ترکی خود دعوت
اتحاد داده است .

سید جمال الدین که ذوق سیاست داشت برای نجات مصر از مداخلات اجنبی داخل
مجلس ماسونی که تابع شرق فراسه بوده داخل گردیده بود و اخیراً به ریاست مجلس
فائز گشته بود از شاگردان و ارادتمندان او سه صد نفر اهل علم و اهل قلم داخل شدند
از روی گذارشات سید در هند و محاربات برادران قومی او با انگلیس ها معلوم
میکرد که با انگلیس ها عداوت داشت لهذا در جرائد مصر و در محافل بر علیه

حکومت انگلیس مظاهرات می نمود و این روبرو به حکومت انگلیس نا گوار افتاده و مستر کلا دستون شخصاً به ازاله اقتدار او متوجه شد قونسل انگلیس حکومت مصر را به این وادار ساخت که رجال خود را در مجلس داخل کرده مجلس را متفرق سازد در خلال این احوال اوضاع مصر خیلی پراضطراب بود تبعید سید به هند خد بوسابق مصر توفیق یا شا سید را با ابوتراب خادم افغانی او که سید او را حکیم امی میگفت ۱۲۹۶ بسوی هند تبعید نمود در این آوان در مصر مسئله عرابی یا شاسر کار آمد بنابر آن سید را از حیدر آباد دکن به کلکته فرستاد بعض میگویند ابوتراب چندی در مصر محبوس ماند .

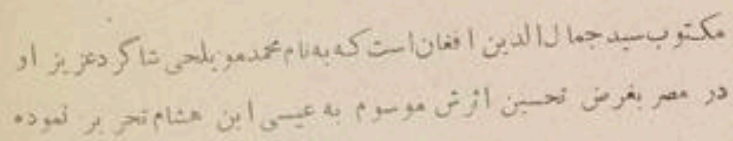
زمانیکه سید در حیدر آباد دکن بوده مولوی محمد واصل یکی از دوستان او به سید مکتوبی فرستاده حقیقت بیچر و کیفیت بیچریها را پرسید سید او را جواب مفصل داد و علاوه بر آن رساله در خصوصی رد دهر بین به زبان فارسی در حیدر آباد تالیف کرده نشر نمود و در اوقات توقف در کلکته بعض محافل زعام ریاست بدست او بوده یکی از منطوق های غراء او که در يك محفل بزرگ برادران هندی بیان داشته بود یکی از جرائد هند سال ۱۳۰۴ شمسی نشر نموده این بنده عاجز مدیر انیس در آن آوان جریده شریفه اتحاد مشرقی جلال آباد را اداره می نمود در شمار های همان سال نشر گردانیده که خیلی متنازم که حریق جلال آباد در زمان انقلاب اداره اتحاد مشرقی سوخته مجله هائی از آن فی الحال حاضر نیست که نطق موسوف از روی آن اقتباس میشد .

بعد از آنکه تصادفات فوج انگلیس در مصر خاتمه یافت سید را اجازه داد تا هر جا که میخواهد برود .

سید برای اقامت خویش لندن را انتخاب نمود و به شا کرد رشید خود شیخ محمد عبده به شام مکتوب فرستاده نوشت که من اراده لندن دارم و از انجا به پاریس خواهم رفت مکتوب خود را با اداره جریده الشرق والغرب یا در جای موسیو بلنت

[illegible]

مکتوب تاریخی ۲۳ ستمبر ۱۸۸۳ میلادی
 که جناب سید جمال الدین افغان به شیخ محمد عبدہ در
 خصوص اطلاع در وقت عزیمت به لندن نگاشته است.



بهمن بنرستید و شاد را هم لازم است که به فرانسه بیایید گراور این مکتوب را در صفحه
مقابل بخوانید :

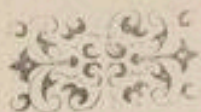
سید در لندن و پاریس

سید ابتداء به امریکا رفته در اطراف قوانین مشروطه آنجا مطالعات نمود و پس
از چندی به لندن آمده با مشاهیر حکماء آنجا ملاقات ها نموده شهرت علم
و فضل خود را آنجا گذاشته به پاریس آمد و شیخ محمد عبده آنجا با او ملاقی شده
و موقعیت علمی سید در اروپا به اتمام شهرت رسید .

جمعیت عروۃ الوثقی مصر از سید و شیخ خواش نمود تا جریده به نام عروۃ الوثقی در
پاریس تاسیس نماید این خواش را پذیرفته ۱۸ شماره عروۃ الوثقی را نشر نمود
که به دعوت قرآن سائر مسلمانان جهان را به اتحاد دعوت داده بر خلاف دول استعماری
انگلیس و روسیه اقدامات کرد انگلیس ها اخیراً دخول جریده را در اقطار مصر
و هند و ستان ساسور کرد ند این جریده که مفکوره سید را در عبارات شیخ
دارد در دنیا اهمیت بزرگی را تولید نمود و بارینان فیلسوف فرانسوی مباحث شفا هی
و مناظرات قلمی در خصوصی استعداد مذهب اسلام به علم و ترقی عصری بوجود
آمده و این حرکت بعد از سید تا سالهای بسیار باقی ماند در این آوان در سودان
محمد احمد نامی یکی از احباب سید ظهور نموده بود و سید تقویه او را می نمود
لارڈ سالیبری و لارڈ چرچل سید را به لندن دعوت داده نظریه او را تست به میهدی
می خواستند معلوم کنند بعد از اظهار رأی درین خصوص خود از لندن به پاریس عودت
نمود در این سفر با بسیاری از سیاسیون و اهل علم انگلستان اتفاق ملاقات افتاد .

سید جمال الدین در ایران

بعد از آن وتلگراف شاه ایران به دعوت او رسید سید به ایران حرکت نمود از طرف شاه ومامورین بزرگ دولت واهالی وعلما استقبال او به عمل آمد شاه در دربار عام ودر مجالس خصوصی وبه حضور شاهرا دکان به فکر و تدبیر علم و سیاست سید تحسین هائی کرد اخیراً سید را به رتبه وزارت حریه مقرر نمود وزیر نظر داشت که او را به صدارت عظمی انتخاب نماید زمانیکه از روی معلومات علمی و ترقیات فکری اثر و اعتبار او در ایران بحدی ترقی نمود که خانه او مرجع اهل علم و اهل فضل و از باب وجاهت گشت شاه خائف گردید از جانب دیگر پیشنهاد سید را که در اصلاحات مملکت ترتیب داده بود صدراعظم به حضور شاه چنان جلو داد که این امور با وجودیکه تا فعلاً لیکن اعتبارات را تقسیم مینماید و وقار به شخصی شاصدمه می رساند و مملکت مساعد نیست که این پروگرام دران اجراء گردد سید اوضاع جاریه را احس کرده به عذر تبدیل آب و هوا اجازه رفتن به روسیه خواست در موقع حرکت از طهران شاه يك مبلغ پول بایک زیور العاس بقسم یادگار برای او فرستاد اما سید پول را رد و آن هدیه را به پسر میزبان خود حاجی امین القرب بخشید . میگویند در بنوقت کاتکوف مدیر جریده (مسکوی) از او خواهش آمدن روسیه را نموده بود .



سید در روسیه

در روسیه استقبال سید از طرف حکومت و اهالی به پایه عالی به عمل آمد و در خصوص مسلمانان ترکستان به حکومت امپراطور روسی مصالح خود را حالی ساخته مفاد اتفاق و دلجوئی مسلمانان را به ایشان فهمانده به طبع نمودن قرآن کریم و بعض کتب دینیہ او را وادار ساخت در حالیکه او در پترسبورگ بود شاه ایران به نمایندگی یازیس عازم گردید آنجا ملاقات سید را خواست کرد لیکن سید تعلل نمود. تفصیلات این موضوع در الفلاح مصر اشاعه یافته است.

زمانیکه شاه به میونخ رسید آنجا سید با شاه ملاقات کرد و شاه در وقت مراجعت او را به ایران مکرر دعوت داد سید با شیخ عبدالقادر مغربی در محالس خود گفت که بعضا که برالمان مرا با شاه ملاقی ساخته شام را به این مسئله وادار ساختند که مرا با خود برده به ریاست وزراء مقرر نمایند شیخ گفت در حالیکه به یابندی عقیده اهل سنت شهرت نام داری چنان قرا به ریاست مقرر می نمایند او گفت این عوس و جنون است که از طرف شاه به عمل می آید. سید دوباره بایران رفت.

سید در ایران بار دوم

بعض شکوک شاه در سفر اروپا نسبت به سید زائل گردیده بود و در اوبت اخیر در مهمات امور با او مشوره میکرد و در تقنین قوانین از فکر او استفاده می گرفت. باری علماء ایران خواست کردند که برای حکام قانونی باید ساخته شود که دست تجاوزات حکام را باز دارد سید جمال الدین این مسئله را پوشیده نگاهداشت لیکن در امور اداری چنان اوضاعی مشاهده میشد که صبر کردن به آن دشوار بوده سید به شاه عرض کرد شاه توافق نمود و این توافق میرزا علی اسفرخان صدر اعظم و دیگر از باب نفوذ را آزرده ساخت به شاه عرض کردند که این مسائل اگر چه مفید است لیکن به حالت ایران مطابقت ندارد و اعتبارات شاه را کاسته به قدرت دیگران می افزاید.

سید نیز اهالی را بسوی اصلاحات ملتفت می ساخت و در جرائد نسبت به نقائص
اداری معامین نشر می نمود این اقدام اصلاحی او را بعدی محبوب ساخت که
صبح و شام ارادتمندان به مجلس او حضور بهم می رسانیدند درین بین وضعیت شاه
نسبت به او تغییر کرده سید به شاه عبد العظیم رفت مردم از مجالست او دست
نکشیدند لیکن بیش آمد مرض او را از ملاقات باز داشته و بر فرائض
افتاده بود در این حال از طرف شاه پنجصد نفر سوار برای اخراج او رسیده
او را زو لانه کرده به حدود خاقین به خاک عثمانی رسانیده تبعید کردند.
زمانیکه سید به بصره رسید در عین مرضی در محافل از مظاهرات برخلاف شاه
باز نیامد در جرائد و محلات به نقائص ایران نشریات می نمود.

اخیراً مکتوبی به حاجی مرزا محمد حسن خان شیرازی رئیس مجتهدین از خط
دماغ و سوء اقدامات شاه نکاشت خبر داده که شمار رئیس روحانیون ایران می باشد
و می توانید اهالی را بدین امر فراهم نمائید تمام ایران به گفته شما عمل نمایند
شاه زمام امور سلطنت را بدست زندیقی داده که در محافل به ابیاء دشنام میدهد
و شریعت آسمانی را مأمور به نمیداند و علماء دین را اهمیت نمیدهد ویران کاران
امت را به زشتی یاد میکنند و سادات کرام را تحقیر می نمایند و با ناصحین و اعظ
معامله مثل معامله با اراذل دارد و رؤسای دین را توقیر نمیکنند.

شاه بعد از بازگشت از سفر اروپا مشاعر خود را باخته و اخلاق را از دست داده
این مجرم بلاد اسلامی را فروخته میرود لیکن از جهت خست مزاج به اربابان زمین
قیمتها می فروشد ای فاضل اعظم وای حجة الاسلام اگر شما امروز چاره این را
نه نمائید اعداء اسلام بر معالک اسلامی که موطن دین محمد علیه الصلوٰة و السلام
است قابض خواهند شد.

اگر شما چاره مملکت را نه نمائید وطن بدست کفار خواهد افتاد. شاه معادن را فروخت و تنباکو را انحصار کرد و از اهوازالی طهران بر راهها قبضه کردند باغها و نهرها بندرها را های معادن عموماً بدست اجانب افتاد کشتزارها و تاکستانهای انگور برای شراب مخصوص شده صابون و شکر و شمع و دیگر موادیکه از ضروریات کارخانه ها است همه از دست رفتند و تأسیس بانک خارجی یعنی تسلیم زمام امور اقتصادی را به لی بدست اغیار همه و همه جاری است. رئیس مجتهدین ایران به شاه مکتوب نوشت و سائر آن مسائل را که القاء آن لازمی بود به او و انمود ساخت شاه از آن باز نیامد بسیاری از مخلصین مثل وزیر امین الدوله و امثال او به شاه پندها دادند اثر نه بخشید اخیراً رئیس مجتهدین فتوی به تحریم تنباکو کشیدن صادر نمود.

ایرانی ها چلمهارا شکستاندند بطوریکه در انگلستان بایپها و در مصر سیگارها عمومیت دارد در ایران چلم رواج دارد لیکن به فتوای مجتهد تنباکو و چلم هر دو از مجالس جمع شده فردای فتوی شاه چلم خواست بیش خدمت عرض نمود که فتوی منع از طرف حجة الاسلام صادر شده شاه بر آشفته گفت قبل از آنکه من اجازه دهم چنان از قصر شاهی چلمها و تنباکوها کشیده شدیش خدمت عرض نمود زمانیکه امر شرع برسد ضرورت استیذان شاه ندارد.

شاه حجة الاسلام را زیر تهدید گرفت لیکن او از مخالفت باز نیامد تا اینکه ایرانی ها برخلاف اجانب متحد شدند و مستر تالبوت که سال ۱۸۹۰ انحصار را متعهد شده بود مجبور شد که آنرا فسخ نماید از این رهگذر انگلیس ها در ایران شکست خوردند سید چندی در عراق توقف نموده تا که صحت یافت.

لندن بار دوم

بار دوم سید جمال الدین به لندن عزیمت نموده در مجالس و محافل از مذاکرات

شاه باز نمی آمد و در جرائد نسبت به شاه مقالات می داد جریده ضیاء الخاقین را در دو زبان عربی و انگلیسی نشر می داد و صفحات آنرا به احوال ایران پر می نمود و در شماره اول منشوره فروری ۱۸۹۳ نگاشته که حکومت ایران شریعت را مغلوب ساخته و نظام تمدن را منقور گردانیده و پرده ناپا موس عقل و فطرت را دریده بدون هوس فرمائاتی و بدون حرص و آز آمری ندارد. سوای استبداد و دروغ و غیر شمیر و فریب و جز قمچین و خون ریزی چیز دیگری نیست که حکومت را خوش آید.

مال یشمان و بیو ها چور می گردد ناموس ها بر باد میشوند در اثر این مظالم خمس ایرانی ها به معالک عثمانی و روسیه پناه بردند و حکومت ایرانی همه مظالم را بعمل آورده است.

زنها را از موی می آویزند و اساقها را باسک هادر جوال می در آرند و گوش ها را به تخته های چوب می کنند و این مظلومان به همین اوضاع در کوجه ها و بازارها تشهیر میشوند با وجود این حال مالیات و محصول طاقت فرسائی بدوش اهالی بار کرده است.

ملت ایران در وقت ترقیات خود سیادت اقوام را نموده به اسلام خدمات بزرگی کرده اند تالیفات بسیار مفیدی بروی کار آورده به زبان عربی خدمات بینهایت قابل قدری را انجام داده اند امروز بهینجه استبداد چنین زمامداری گرفتاراند در تمام مضامین او به خلع نمودن شاه تحریص و تشویق مطالعه می شد هر چند که شیخ راه رومی را اختیار می نمود لیکن سید از تیزی طبیعت فرود نمی آمد سید از جهت اهانتی که دیده بود و از درد بکه به دل خود نسبت به ترقی اسلام داشت دست نمی برداشت سید از او ضاع اخراج خود به جبهه اسلام نوشته بود که مرا از فرائض مرض بر خیزانیده در زنجیر ها و زو لانه ها مقید گردانیده از بست

شاه عبدالعظیم بیرون کرده به اقامت و بی عزتی در برف ها تا دارالحکومه برده
از انجام راه یابو سوار کرده بدست جلادها داده در عین بر قمار بازی زمستان و بادهای
زمهریری در میان ابوه پولیس ها و گروه محصلان سوار محصور ساخته تا خاقین
به وضعیتی بردند که دلهای اهل ایمان از آن میگذشت و قلب اهل کفر و اهل طغیان
از آن دهشت می گرفت شاه به سفیر ایران متعین در بار لندن امر داد که نزد سید رفته
او را بهر طور بکه ممکن باشد را ضی سازد و آنچه می خواهد و هر چه در راه
مرضای او صرف شود صرف نماید و او را ازین تبلیغات باز دارد.

سفیر هر چند می گوشت سید راضی نمیشد آنوقت سفیر مذکور فرد حکومت
انگلیس کوشش نمود تا سید را تسلیم حکومت ایران بنمایند. اما نتیجه این کوشش
آن شد که حکومت لندن احترام بیشتری از سید کرد.

اخیر حیات سید جمال الدین در آستانه

مدت اقامت ثانویه جمال الدین در لندن بطول نینجامید. زیرا مکتوب سلطان
که او را در آستانه دعوت نمود ذریعه سفیر ترکیه در لندن بحضورش تقدیم کردید
مگر سید بجهت کثرت مشغولیت و اجرا آتی که در راه اصلاح بلاد خویش بعمل
می آورد جواباً اعتذار نمود. مگر نامه ها و دعوت های پیهم رو بکثرت نهادند.
جمال الدین ذریعه تلگراف چنین جواب فرستاد که برای ملاقات سلطان شرف
حاصل خواهم نمود و بعد مراجعه خواهم کرد.

(۱) سید در ۱۸۹۲ روان شده و اراده داشت که وقت زیادی در آنجا توقف
نکرده باز دیگر بالای کنار خویش حاضر گردد. در آستانه واصل شد علماء ارکان

شکیب ارسلان در صفحه ۳۰۴ کتاب (حاضر العالم الاسلامی) میگوید: شاه ناصر الدین برای
سلطان عبدالحمید احوال فرستاد که سید جمال را تحت مراقبت شدیده خود گرفته از شر غاله
های او خود را محفوظ نگه بدارد.

استقبال شایانی از سید نموده و سلطان با کمال عطف و مهر بانی او را ملاقات نموده نزد خویش مقرش گردانید و همیشه در موضوع شئون هر دولت و حال اسلام با او مشوره ها و مصاحبه ها می نمود. چون احترام و تعظیم سید جمال الدین بعد کمال رسید لذا در قلب او اثر تامی کرده عزم نمود که در آستانه اقامت نماید و سلطان را در اصلاح دولت عثمانی و معالک اسلامی ترقی مسلمین و تخلص آنها از دست و البان ظالم و جفا کار ارشاد و هدایت نماید. سلطان برای او یک قصر مجلل و عالیشانی را با اسباب و لوازم تهیه نمود و ماهوار باندازه هفتاد و پنج لیره عثمانی معاش می گرفت. گویا سید در آستانه با کمال رفاهیت حیات بسر میبرد. طوری که خدیو اسما عیل با سید رفتار نموده او را نزد خود مقام و منزلتی داد و برایش معاش مقرر نموده بسود سلطان نیز با سید جمال کمال مهر بانی و ملاطفت را امر می میداشت تا در عالم اسلامی مراعات او را با علم و علما و احترام مصلحین و مفکرین اظهار نماید.

مدتی گذشت و جمال الدین به الطاف و مراحم سلطان محظوظ و آسوده بود ولی استاد سیادی بمقام و منزلت سید حسد برده نزد شاه از سید شکایت می نمود پس بالای سید هجوم آورده او را به تهمت کفر و زندقه متهم گردانید. چون در اثر مقام و رتبه او قدرت حکماء و زعماء نازل میگردید لذا همه با او حسد میبردند سید علوی الحضری (امیر ظفار) و شیخ «ظافر الممدنی الطرابلسی» از مقربین دربار سلطان بودند.

باری سید جمال به اظهار قول خود محل اتهام قرار یافت. جمال الدین گفته بود: «من اطراف اشجار بندلر (۱) را بطوریکه حجاج بگردنم میگردیدند طسواف مینمایم» در این موقع او از تذکار این جمله تراکت شعریه را آمد نظر گرفت.

«۱» بندلر کلمه ترکی است که در عربی آن را سبوء میگویند.

بود مکر ابوالهدی - غفر الله له - این جمله را بطور دیگری تعبیر نموده اعداد و کفر
 سید را از آن استنباط نمود. در آن هنگام جاسوسان سلطان جمیع اعمال و حرکات
 صغیر و کبیر سید را تعقیب نموده. یکی از روایات جاسوسیه که در باره سید
 گفته بودند این بود که سید جمال با سید عبدالله تسدیم سو یسنده مصر و خطیب
 انقلاب مشهور عربی در باغچه (کاغد خانه) یکجا شده و آنها با خدیو اسماعیل
 حلمی در تحت یک شجره مذاکره نموده اند. ابوالهدی ازین خبر بجوش آمده
 و سلطان را از آن باخبر گردانید و گفت
 جمال الدین بابعبدالله و خدیو عباس حلمی در کاغد خانه اجتماع نموده و قبلاً این
 دو نفر تحت شجره به او بیعت نمودند.

مگر این همه شکایت ها و جاسوسی ها مقام جمال را نزد سلطان یست انکر دانید
 بالاخره عزم نمودند تارتبه او را پیش سلطان از این رهگذر نازل گردانند که سید
 از شاه ایران بدگوئی و عذمت می نماید تا آنکه سفیر ایران از سید بحضور سلطان
 شکایت نمود. سلطان سید را نزد خود طلب نموده و گفت: سفیر ایران از من
 رجا نمود که شما را از بدگوئیه و عذمت شاه ایران باز دارم. پس خواهش دارم
 تا پیش از این از این کار خود داری نمائی. چنانچه سید عین این واقع را نزد شکیب
 ارسلان زما نیکه در ۱۸۹۳ از اروپا در استانه مراجعت نمود بطریق ذیل
 بیان کرد: « به سلطان گفتم اراده نموده بودم تا زمانیکه شاه را بقبر فرو نیارم
 او را ترک نخواهم داد لیکن چون امر امیر المؤمنین است از او دست برمیدارم »
 سلطان فرمود: « به حق قسم است که شاه از تو خیلی خوف می نماید. »

سید جمال مثل این واقعه بارها سلاطین را مخاطب قرار داده و هیچگاه از
 آنها نمیرسید. زیرا او در جمیع ادوار حیات خود عادت گرفته بود که بر طبق رضاء
 و خواهش ضمیر خود تکلم نماید. اغلباً در نفس سید شور و انقلابی تولید میکردید.

چنانچه شاگردان او از این خوی و عادت استاد خود بارها بیاناتی نموده اند که
 "این حدت و قیزی بسا اوقات بر نفس سید رومی آورد. روزی سلطان اراده نمود
 که سید را برای اجرای یک امر سیاسی بطرف اروپا بفرستد. سید از این امر رو
 گردانیده و گفت من مشغولم و این کار را اجرا نموده نمیتوانم. بر علاوه ابراز
 داشت که بار دیگر بمقابل سلطان نخواهم آمد.

سلطان او را نزد خود طلبید. سید ابا آورده مگر شاگردان او را بر فتن حضور
 شاه مجبور گردانیدند. جمال نزد شاه رفته عوض آنکه سلطان بر او غضب نماید
 با قول اینکه و معاملة در ست پیش آمد.

بعضی بنزد سلطان شکایت نمودند که سید سر او را در تایمسی فاش نموده
 و بر علاوه چنین بیانات هم نموده بودند که نزد سید دینامیت میباشد و سلطان را
 در مجالس خود تحقیر می نماید. سلطان به تفتیش خانه سید امر داد. جمال خیلی
 به غضب آمده بسفارت انگلیس رفته اراده مسافرت را از آستانه نمود. بعد سلطان
 او را نزد خود خواسته رویش را بوسه نموده گفت: "بین من و تو اصلاً جدائی
 واقع نخواهد شد مگر در صورت قضاء محتوم. دوست دارم که آستانه را وطن تو
 بگر دانم زیرا ظاهراً وطنی نداری." بعد از سید در خواست نمود تا من او جت
 نماید مگر سید ابا آورد. سپس سلطان سید را با خود در قائق هواخوری سوار نموده
 و بطرف بحیره "بلدر" روان گردیدند.

در باب کشته شدن شاه در جامع عبدالعظیم در طهران این خبر مشهور شده بود که
 رضا آقاخان با کارد بالای او حمله نمود این جمله را هم اظهار کرد "بگیر
 از سید جمال الدین" خبر مذکور را در آستانه هم بیان می نمودند.
 این خبر به سمع سید جمال الدین رسیده و خیلی خورسند گردیده گفت: "حقیقه"

هنوز ملت فارس از بین زفته و آمال ما از آن قطع نگردیده است. زیرا از ملتی که
 شخصی بر خواسته نفس خود را فدا نموده و سلطه طاغی را از سر خودها بر طرف گرداند
 هنوز دارای حیات میباشد. زمانیکه یکی از مجله های جریده (ایلوستر اسیون)
 منطبعه فرانسه بدست سید افتاده و قوتوی رضا آقاخان در حالیکه بدار آویزان شده
 و مردم اطراف او را احاطه نموده بودند مشاهده نمود سید بی اختیار از بیم
 قلب ندا برآورد:

علو فی الحیات و فی الممات الحق انت احدی المعجزات

«به بیند چطور او را بالای سر خودها آویزان نموده اند تا از برای همه آن کسانی که
 در اطراف او میباشند رمزی باشد.»

این مسئله علت تغییر احوال سلطان در باره جمال گردیده جاسوس ها و یو لیس
 خفیة اطراف او را احاطه نمودند. در هر جا گفتار او را شنیده و به سلطان میرسانیدند
 چون از خبر قتل شاه باخبر گردید خیلی غضبناک شده مراقبت سید را خیلی شدید
 گردانید حکومت ایران از سلطان خواست تسلیم نمودن سید و بعضی اشخاص
 دیگر را نمود سلطان از تسلیم سید جمال ابا آورد.

شکیبایرسلان حکایه می نماید که باری بساید در خصوص کشف امریکا بدست
 عرب ها داخل مذاکره گردیدیم سید گفت مسلمان قومیت که صرف نام اجداد را یاد
 آورده اند تذکار این کلمه که پدران ما چنین و چنان بودند خوردند نمیتوانند
 و خودشان به اصلاح حال خود متوجه نمیکردند در این موضوع در یک مجلس
 دیگر اظهار نظریه فرموده گفت که هیچ مسلمانان اصلاح نمیتوانند مگر زمانی که از دوازده
 سال بلندتر کسی از ایشان زنده نماند و سرازسو ثریه شوند سید جمال الدین
 در آستانه تحت نگرانی جاسوس های حکومت بوده و بعد از این امر ترقی نمود که

در قصر ملائی محبوس گردید و از طرف سلطان امر شد که بدون اجازه ذات شاهانه احدی با او ملاقات نه نماید و اذن گرفتن از حضور سلطان بسیار مشکل بوده . در این وقت از طرف شیخ محمد عبده مکتوبی برای او رسید و احوال او را می پرسید سید از مکتوب او متأثر گشته جواب داد :

"مکتوب می نویسی و چشم ها را از اعدای مایه نمان می سازی سگ ها خواه کم باشند خواه بسیار چه اهمیت دارند خودت در منطقه می باشی که فرق خیمت و یاک در آن نمی شود و شریف از وضع جدا نمیکردد و احمق از ذهن ممتاز نمیکردد هرگز بیش داری خود داری از اول فائده نمی رساند اگر چه در حفظ مقام خود حریص می باشی و نه خوف ترا از مردم باز خواهد داشت پس بر جان خود زحمت وارد نساز و بحیث آن فیلسوفی روش نما که عالم علوی را مد نظر دارد نه چون آن طفلی که حریص باشد"

مرض و وفات

در حالیکه سید در قصر خود محبوس بود در اشته زهرین او دانه سرطان ظهور نمود و مرض روز به روز اشتداد می یافت سلطان امر نمود که قنبورز مرا ده اسکندر یا شا که از خواص و از باب سلطان بود برای جراحی او برود دانه او را جراحی نمودند اما شفایافت - در این خصوص مردم گفتگوها می کردند که آیا در جراحی سیدی احتیاطی شده یا در ایازاد مرض او مساعیات به عمل آمده . شخصیت سید بسیار عالی گفتگوهای او برای اصلاحات بس بزرگ بوده و در شان چنین رجال عادت است که حسادت به عمل می آرند - لیکن نسبت به قنبورزاده گفته میشود که شخص بسیار عقیف بوده از شان او خیلی مستبعد است که به احدی اذیت رساند .

لاون استرواج به شکیب ارسلان حکایه نموده که بعد از جراحی سید ملاقات نمودم که میگفت که يك جراح فرا نوسی ياك نفس را به او بفرستد تا عملیات او را

ملاحظه نما بدوسو موسوف دکتور لاردی را از داو فرستاد بعد از معاينه دکتور لاردی بیان نمود که عملیات او بصورت درست و اصولی به عمل نیامده و بعد از جراحی ادویه ضد عفونی به او زده شده شکیب از سلان از زبان رجال قصر خلفاء عثمانی میگوید که قنبور ازاده هیچ گاه چنین دلالت را قبول نمی نماید بسیار عالی همت و صاحب شرف يك انسان است لیکن يك طبیب عراقی که طبیب دندان بود روزی میخواست پیش سید برود من او را باز داشتم مامور پولیس که آنجا محافظ بود به من اشاره کرد که بگذارید من او را گذاشتم دندانهای آن را صاف کرده پس آمد این (جراح) در لباس مودت لباسید را معدادت می بینم هر چه کرد این طبیب عراقی کرده با در وقت معالجه دندان مواد سمیه را بان مالیده که موجب بر آمدن دانه شده و یا بعد از جراحی جراحت او را فاسد گردانیده چون بعد از وفات شامایران در مسئله مدت کمی به عمل آمده لهذا سید مسموم گردیده و بسیار بزودی در يك قبرستان مجهول قریب نشان طاش دفن شده جمعیت و نشریات جرائد نسبت به وفات او منع شده حتی جرائد مصری در شام نیز از نشریات معنوع شدند وفات سید به تاریخ ۹ مارچ ۱۸۹۷ بوقوع پیوست و سال ۱۹۲۶ مستر (کراین) نام امریکائی قبر او را پیدا کرده علاوه بسیار اما بالی از سنگ مرمر بالای آن برافراشته نام سید را بر آن کند ما است و در اثر این کردار خود به تمام مسلمین دنیا بلکه همه مشرقی ها را معنون و مشکور گردانیده.

عبدالرحمن هندکور می نگارد (۱۹۳۵) بالین مستر کراین امریکائی در حلوان بر منزل احمد شفیق یا شاملاقی شدم و در خصوص سید باهم تبادل خیالات نمودیم و به عبارات بسیار بلند تشکر او را اداء کردم خلاصه جراثیم سید اینست. (۱) فخم اصلاح را در مشرق کاشته و باهالهای آنرا بلاد آن غرس نمود (۲) در مقابل و به رجال ظلم و استبداد اقدامات مصلحانه بعمل آورد

- (۳) مکر ا جانب را کشف نموده و سیاست استعماری را بی حجاب ساخت
 (۴) در کمال بشری و جالی را تهیه نموده که کرام ایشان ضروری دانسته میشود
 (۵) جمعیت ها و قبائل را بیدار ساخت (۶) نام خود را در صفحات تاریخ زده گردانیده
 (۷) می خواست که یک دولت قوی اسلامی را تشکیل دهد
 (۸) می خواست که مسلمانان را از نتیجه غاصبان استعماریون برهاند لیکن مرگ
 او را فرصت نداد

مشرقی سیاسی جمال

اما اگر از ناحیه سیاست هر قدر با الفاظ و عبارات مهمی درباره اوستغنی را بینم
 باز هم طوری که حق سید تقاضا دارد آن را ا کمال نخواهیم کرد. او صاحب عقیده
 و فکر متبنی بوده نفس خود را به جامعه اسلامی هبه نموده در اکثر بلاد معتبر اسلام
 گردش کرده و در هر شهر اسلامی که نزدیک میشد آنرا وطن خود میدانست.
 در راه انتصار دعوت خویش دشمنی دیگران را با مطرودیت و نفی بلد و عذاب
 اهمیت نداده و خیلی دوست داشت که قبل از موت عمر سعی و جهاد خود را بچشم
 به بیند مگر مقتدرین از در بر خلا فی پیش آمده و دولت استعمار به که مقدم
 آنها دولت انگلیس دانسته میشود عداوت خود را با او اعلان کرده بودند و در سر راه
 اقدام خود سختیها و اعتراضاتی را مشاهده نمود. سلاطین بلاد شرقی در زمان او
 مستبد بوده و سید حکومت استبدادیه و رجسالت آن را چون از اصلاح دور میبودند
 خیلی بد می بیند این مسئله مبدأ محاربات و برخلافیهای او با سلاطین شده
 و آنها در این فکر بزرگ اسلامی باسید مخالفت نمودند لذا در هر بلدی که
 فرود می آمد با اذیت و جور مصادف میکردید. در هیچ جا تشکیل خانواده نداده
 مالی جمع نکرده و بر تبه نائل نگردید. نمیدانست فردا در مقابل او آفتاب از کدام
 موضع طلوع خواهد نمود و با ستاره کدام محلی با او در سما چشمک خواهد زد و با

در کدام زمینی فوت خواهد نمود. در هر مملکتی از ممالک افغانستان، ایران، ترکیه، مصر، حجاز، روسیه و هند که داخل میگردد يك جنبش شدیدی بروی کار آورده و روح قوی انقلاب و نهضت را در آنها میدمید. در کشورهای برطانیه فرانسه ایتالیا و المانیه و امریکا گشت و گذار نموده در یاریس و مکه و قابل دیگر مقامات جماعتی تشکیل داده بود. در توحید کلمه اسلام و جمع نمودن مسلمین تحت لواء واحد و اتحاد عمومی آنها صحیفه ها و رساله های مهم و مؤثری بروی کار آورد تا در بین مصری، عراقی، شامی، ترکی، هندی، و غیره فرقی نبوده و هم يك مسلمان نامیده میشدند.

سید جمال برای اسلام يك سیاست بزرگی را مد نظر گرفته و این دین را برای جمیع مسلمانها ابدی دانسته و کشور اسلام را وطن حقیقی مسلمانها تصور می نمود. براون میگوید (حقیقه تاریخ سید جمال الدین در اوقات جدید تاریخ مسئله شرقی بوده و در آن تاریخ افغان، هند، ترکیه، مصر و ایران داخل میباشند). الاستاذ الامام چنین گفته :

(سید جمال الدین جهت بیداری یکی از دول اسلامیة از ضعف سعی تمامی بعمل آورده و آن را برای قیام و اصلاح آن شئون که موجب قوت آن میگردد تنبیه می نمود تا شأن اسلام و مجد و عظمت دین حنیف بار دیگر عودت نماید. او برای منقلب ساختن دولت برطانیه و بر گردانیدن آن از ممالک شرقیه و بر طرف کردن سابه آن از سر طوائف اسلامیة کوشش تمامی بعمل آورده و عداوت او با انگلیس محتاج بیان معلولست.)

براون بر علاوه میگوید :-

"سید حقیقه" فیلسوف، محرز، خطیب و اهل قلم بود بر علاوه آنها يك سیاست ماهری دانسته می شود و در نظر اغلب اشخاص یکی از وطن پروران زیر دستی بشمار میرود مگر دشمنان سید او را یکی از مهم ترین بزرگی میدانند."

تفاوت علمیه سید جمال الدین

آیا که میتوان گفت تفاوت علمیه او را تعریف نمود و یاد آن خصوص شکلم نماید
سید از آن علماء زبردست و منحصر بفردیست که کسی با او همسری کرده نمیتواند.
آری سید جمال الدین از جنبه و ناحیه علمی ما فوق همه بود از نقطه نظر وسعت معلومات
و مهارت در علم و کثرت اطلاع که میتوانست که باشید پیش آمده و تفوق بیابد؟
که میتوان گفت که قوت محاجه در مقابل باسید داشته باشد و حال آنکه او دارای بداعت
قویه، قریحه آتشین و ذکاوت مفرط بوده است؟

که میتوان گفت که باسید مناظره نماید در صورتیکه او صاحب برائین روشن، ادله
واضح، قضایای منطقیه و نتایج محققه دانسته میشود؟

که میتوان گفت که در مقابل این فیلسوف عبقری و صاحب دها و این حکیم ماهر
و عالم یگانه ایستاده کی نماید؟

بلی کسی با او بارای گفتگو و مخد صمه را نداشت ماسوا ی آنانیکه سید آنها را
ملزم می نمود. امام محمد عبده از سید چنین میگوید:

جهت دانستن مقدار علم سید همین شاهد بزرگ کفایت میکند که او با کسی کینه
نورزید مگر آن شخصی که با او بنای کینه میگذاشت و هیچ عالم با او مجادله نورزید
مگر آنکسکه سید او را ملزم میکرد. دانید اروپائیان این مسئله را کاملاً اقرار
و اعتراف نموده اند. پس اگر بگویم که او در قوت ذهن و وسعت عقل و نفوذ بصیرت در
دوره خود از همه پیشتر بوده است البته مبالغه نکرده ایم.

ادیب اسحاق میگوید

از عجایب ذکاوت سید جمال الدین یکی اینست که زبان فرانسه را در کمتر از سه ماه
بدون استاد یاد گرفته و حروف هجاء آن را بذریعه تعلیم صرف در مدت دو روز
تحصیل نمود. او حرکت معارف از وپارا تتبع نموده در خصوص میکشفات عصریه

واختراعات جدیدة علما تحقیقات نمود آنها را جمع آوری میکرد. گویا سید در یکی از مدارس عالیة اروپا علوم جدیدہ را فرا گرفته است.

استاذ براون در خصوص سید جمال الدین چنین میگوید:

حقیقتاً جمال الدین مردیست صاحب خلق نیکو، کثیر العلم، و با نشاط که اصلاً آثار سبکی در آن مشا هده نمیشود. او چری، مقدم، با فصاحت، خطیب و نویسنده زبردستی بود طلعتش با مهابت دانسته شده و در نفوس عظمت و جلال او را ثابت میکردانید.

شادگران دیگر ی گفته اند: سید در هر شهری که سیاحت می نمود کتب را با خود برداشته و از قرائت آنها دلزده نمیکردید. در جوانی از مؤلفات قدیمه فارسی و عربی با خبر بوده و از ترجمه کتب جدیدہ به لغت شرقیہ واقفیت داشت. طوری که لازم است ما نمیتوانیم در خصوص خلق سید سخن را نیم مگر اینکه بیانات معاشرین او را در این باره نقل نموده و حقیقت او را آشکار گردانیم تا صحت قول آنها بخوبی معلوم دار گردد.

گفتار امام محمد عبده

سید در مقابل بیننده عربی محض و مانند یکی از اهالی حرمین بنظر می آمد گویا سورت و سکه آباء و این خود را که در خطه حجاز اقامت داشتند بخوبی حفظ نموده است. قدر سا و مربع مانند بنیه متناسب و متوسط، رنگ گندمی مزاج عصبی دموئی، سر بزرگ و معتدل، پیشانی عریض، چشم های وسیع و عظیم الحدقه، رخساره ها کناده و بر آمده، سینه فراخی را مالک بوده در هنگام ملاقات خوش و خرم بنظر آمده طوریکه دارای کمالات خلقیه بوده از محاسن و کمالات خلقیه هم حظ وافر داشت.

ادیب اسحاق بیان میکند:

سید چهره گندم کوئی داشته بنیه قوی، نظر حذاب و چشم های نافذ عارض

صاف: موهای دراز پیلون سیاه ، عمامهٔ سفید را بر طبق علمای آستانه دارا بود
 ماسوای ترقی ظلمت آخر شب الی طلوع روز در دیگر رقت نمیخواید و در يك شبانه
 روز يك مرتبهٔ طعام میخورد چای و دخانیات زیادی استعمال می نمود .

هر وقت برق تشعشعی را مشاهده می نمود آن وقت خیلی کوشش می نمود تا هر چه زودتر
 بمرام خویش کامیاب گردد . در اکثر مواقع این تعجیل موجب یأس و حرمان
 او میگردد . سید در دنیا ذره حرص نداشته از غرور دوری می نمود بکارهای
 بزرگ محبت و حرص ورزیده و از امور جزئیة رو میگردانید . شخص مقدم
 و شجاعی بوده از موت و هیبت آن اصلا نمیترسید دارای حدت مزاج دانسته میشد
 شکیب ارسلان میگوید :

سید نفس خود را از شهوت دور داشته و سوای لذت عالیة عقلیه دیگر لذائذ را
 اهمیت نمیداد سلطان عبدالحمید اراده نمود که او را به زینت های دنیا مشغول
 بسازد پس تعهد وظائف عالیها را از قبیل قضاوت عسکر به او تکلیف نمود . مگر
 سید با ورزیده و از لبس البسة زرین انکار نموده و از قبول هر نشان و علامت
 استنکاف ورزید . سید در جواب سلطان چنین بیان نمود : - آیا ما ننداستری
 باشم که به سینهٔ او زنگ می آویزند ؟ سید بطرف مال بقسمی نگ می نمود
 که گویا بسمت خالك مینگر داینست که در جمع آوری و ذخیرهٔ مال اهتمام نموده
 صرف بقدر ضرورت از آن استفاده میکرد .

ادیب اسحاق میگوید - :

" حقیقتاً سید دارای معارضهٔ قوی ، حجة بزرگ ، حافظهٔ وسیع بوده که با
 پردهٔ ضمیرها را بر طرف صکرده اسرار و پو شیدگی هارا آشکار گردانید
 و از فضیلت اوست که دارای حدت مزاج هم بود . "

شکيب ارسلان شرح میدهد :

سيد جمال نفس خود را از شهوات باز داشته بدون لذت عقليه ديگر لذا نذرا اهميت نميداد سلطان عبدالحميد خيلي کوشيد که او را بطرف مال و اولاد معطوف ساخته و بزيست دنيا و قبول زوجه و ادار کردن مکر سيد ابا آورده از برای سلطان چنين گفت : (زندگاني من چون مرغی بر فراز شاخچه ها منقضي گرديده و اينک اراده ندارم که در آخر عمر خود را به عائله متعلق گردانم.)

بلي سيد جمال نفس خود را بکارهای فکريه سياسيه دينيه ادبيه مشغول ساخته و علاوه از بک مملکت به مملکت ديگر سياحت نموده و در بک مکان مستقر نبود . پس از روی مدارک و شواهد متذکره چنين دانسته ميشود که او حقيقتاً تمام حيات خود را در راه اسلام و مسلمين هبه نمود .

مجلس سيد

سيد جمال به زيارت کنندگان خيلي مهربان بود و با استقبال آنها بدون امتياز و اختلاف طبقات برخاسته و جهت وداع ايشان از خانه خارج ميشد . از ملاقات و زيارت خورد هار و نگر داننده و زمان اقامت او در مصر خانه اش محل ورود و داد و علماء بود

خلق سيد جمال الدين

سيد جمال الدين افغانی دارای اخلاق عالی بوده نفس عزيز ، همت عالی ، طبع کریم طلعت جميل و جذابی را مالک بود بيشان دانسته ميشد امانت به آن در جه که احتشامش را از بين بردارد . صاحب وقار بود امانت به آن مرتبه که غلظت نمايد . حکم نافذی داشت بدون خشونت و درشتی . در سلامت ذوق ، بداهه گوئی ، بخته گي عقل و ظرافت فائقه و سلوک متواضعانه موصوف و ممتاز بود .

باری نزد او بود و اين موضوع را در بين آورديم . یکی از اهالی دمشق برای سيد بيان نمود : ای مولا چرا متاهل نميشويد تا ذريعه صالحه از شما باقي بماند؟ گفتار او سيد را متأثر نکرد تايد . بعد بطرف سيد رو آورده و گفت : (چرا

فلسفه در بین این امت داخل میشود! مراد آن رو گردانیدن سید از دواج بوده است و حقیقه فلسفه آنست که به نسل و ذریه و نکرده قلوب فلاسفه به آن توجه نمی نماید. به نسبتی که سید جمال الدین تمام حواس و مدارک خود را بطرف فلسفه متوجه ساخته و عمیقانه ملتفت گردیده بود اینست که قوه که شهو به درو جو دش فوت نموده و هر چیز را که از علم و سیاست دور بود از نظر می انداخت جسم خود را به عدم قبول تأهل عادت داده بود زیرا تربیت عائله او را از کار باز میداشت. چنانچه سید در یکی از مجالس آستانه بیان نمود که تمام حاشه شهو اینها را وجود او منقود شده و برای تأهل و ازدواج صلاحیت ندارد

هر چه در دست داشت بذل می نمود. بخداوند تعالی خیلی اعتماد نموده از گذارشات زمانه هیچ پروا نمی نمود. امانت دار بزرگی بود با کسی که بر می می نمود سهل گرفته و با شخصیکه در شتی می نمود سخت میگرفت. در مقصد سیاسی خود چون انواع طلبه قرار یافته بود تمام روز را در خانه گذرانده و در هنگام دخول ظلمت از خانه بیرون شده عصا بدست گرفته بطرف قهوه خانه «ماقاتیا» روان میشد. در آن جادوستان، شاعران اطراف او را احاطه می نمودند. در جمله این اشخاص محرز، شاعر، خطیب، طبیب، جغرافیه دان، مهندس و غیره شامل بودند. آری این عمه ادبا و ارباب فضل از بحر بیانات و علم او مستفید گردیده یک بر دیگر سبقت می نمودند چنانچه سلیم غنچجوری میگوید: این عمه اشخاص جهت دانستن مسائل دقیقه و دلائل مقنعه علوم مشکله فردا فرد نزدیک حاضر میشدند و قفل طلسم و رموز شافیه خود را با بذریعه او تنها قشها میکشودند. بلسان عربی بدون کمترین لغزش و تردد سبیل آسان تکلم نموده سامعین از فرجه سرشار و بد هشتا فتاده سائلین و معترضین مات و لال میکردیدند. این مجلس علمی تازمانیکه شب بخوابی پخته شده و رفت و آمد از قهوه خانه کم گردیده صاحب آن مشغول قفل کردن دروازه و محاسبه خود در خصوص قادیة پول این همه واردین اطراف سید میشد درام پیدا میکرد گویا مجلس سید جمال الدین مجلس علوم و ادب و اولین کلوب و علم دانسته میشد

بعضی از تصاویر حضرت سید جمال الدین در جاهای و قیافه‌های مختلف



(سید جمال الدین افغان)

در حجاز



(سید جمال الدین افغان بلباس افغانی)

در ملاقات سلطان عبدالعزیز خان در آستانه « ۱۲۷۰ ع »



(سید جمال الدین افغان)

در بستر مرگ که در آستانه گرفته شده است



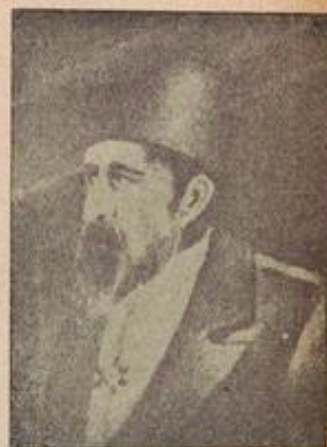
(سید جمال الدین افغان)

در آخر حیات

بعضی از معاصرین مهم سید جمال الدین



ناصرالدین شاه قاجار
«۱۸۳۱-۱۸۹۶ع»



سلطان عبدالحمیدخان دوم پادشاه عثمانی
«۱۸۴۲-۱۹۱۸ع»



مرحوم شیخ محمد عبده مفتی مصر شاگرد
بزرگ سید
«۱۲۰۸-۱۳۲۴ق»



مجاهد کبیر محمد احمد متهمدی سودانی
«۱۸۸۶-۱۸۹۳ع»

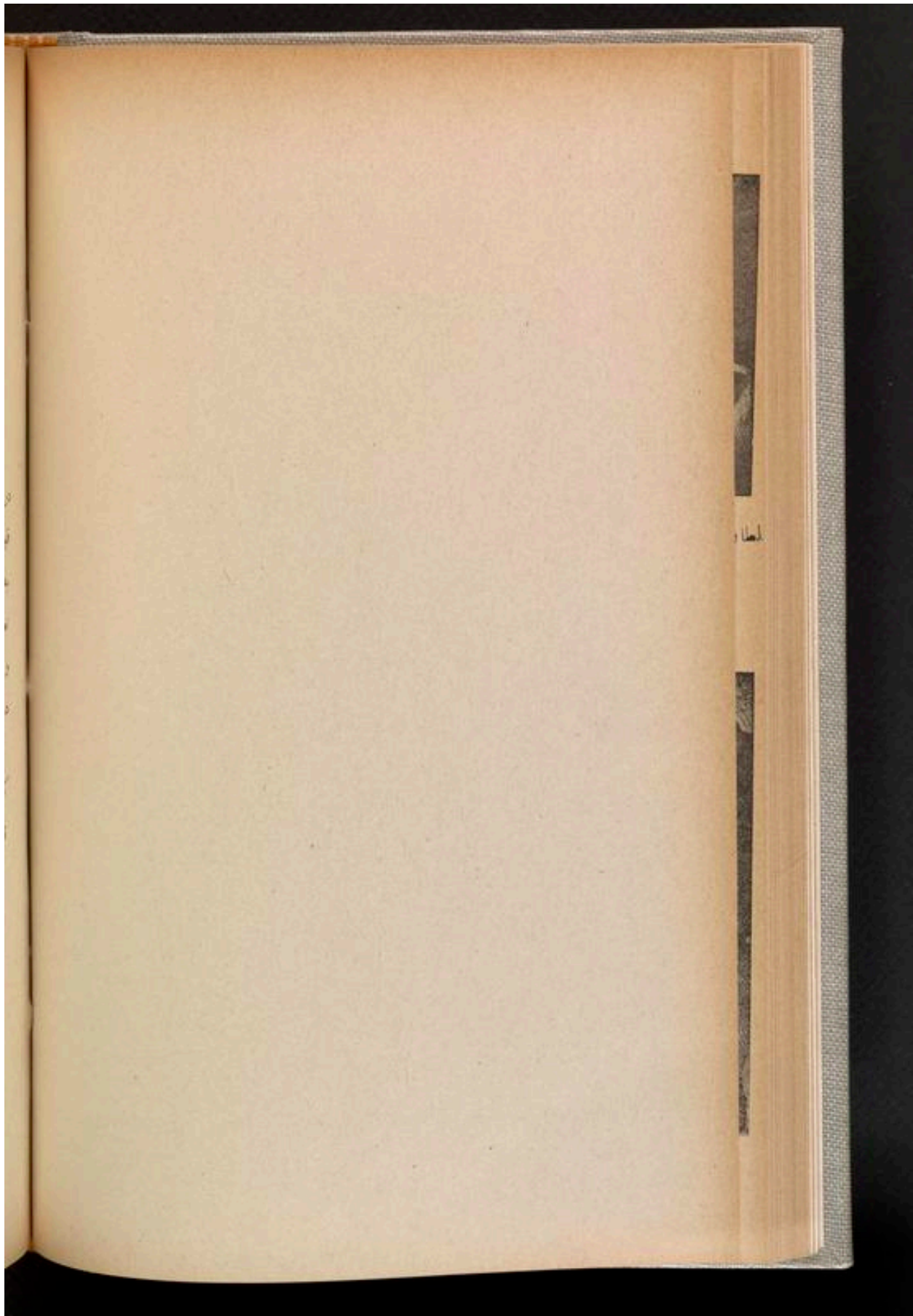
حصه دوم

ترجمه تسمه البهـسان

فی

تاریخ الافغان

مترجم : محمد امین خو کیانی مدیر و صاحب امتیاز
جريدة ملل انیس



مقدمه مؤلف

سید جمال الدین افغان

در این روزها جرائد از گزارشات و چگونگی های ملت بلند همت افغان که به قوت قلب و سخت جانی و جنگجویی های پر صلابت شهرت دارند ، نگارشات خود را به خوانندگان خویش خاطرشان می سازند. و احوال ملتی را بحث می رانند که نظریه شهامت فطری خود نه می خواهند که به محکومیت زیر سایه عجز و حیل و فریب فرمانروائی در آیند که بر محکومین خویش ذلت و حقارت را از جاده مکر و دیسه روادار میگردد.

بلی! ملت موصوف آماده نیست که (تحت حمایه و استیلا ی کفتار شکم کلانی که به مرض استسقا مبتلاء است و از آشامیدن آب نیمزودریای غافز (گنگ) سیراب نگردیده از بلعیدن مصالح دوسد ملیون نفوس انسانی بس نکرده علاوه بر این به فرو بردن مصالح بقیه جهانیان و آشامیدن آب نیل و جیحون دهن خود را کشاده در آمادگی هضم برو بحر جهان و جهانیان است) قامت سرافراز آزادی و حریت را خم نموده با سارت رود.

ملت موصوف را قوه قلب و عزت نفس و مزاج عالی بر این وادار ساخته که در مقابل قبول سلطه بیگانه (اگر چه باعیش و عشرت همدم باشد) شرف مرگ بر افتخار را برزند گمانی بر ننگ و عار تر جیع داده از عیاشی و تنبلی برکنار زیست نمایند باد شاه غیور و وزیرای فکور شان که عموماً اخلاقی ستوده اش را فرا گرفته اند

در عوضی عهد شکنی ها و تحقیر ذمه واری ها که با ایشان شده متفق الرای گشتند
بر اینکه سفارت نفوذ طلب بیگانه را بروش پدران غیور خود از مملکت طرد نموده
رجال مغرض اجنبی را^۱ به کمال همت و بسالت از خاک کشور عزیز خویش رانده
به دم شمشیر آبدار حریت طرفداری نمایند [۱]

چنانچه رویه مردانه آن ها مصداق این گفتار و کردار عالیجنابانه اوشان گوا.
این اظهار آمده. لهذا برای یاد آوری احوال اجمالی سابق و لاحق ملت موسوف
اساس بیان گذاشته عادات و اخلاق و طرز حکومت و اوضاع بلاد افغان را در چند فصلی به
و تیره ذیل بیان می نمایم.

فصل اول در وجه تسمیه افغان

فارسی زبانها این قوم را به لفظ افغان می شناسند و وجه تسمیه این اسم را چنین
نگاشته اند:

«هنسگامیکه» بخت نصر ملت موسوف را زیر فشار اسارت گرفت از درد و اندوه
زیاد آه و فغان میکرد و بدیجهت همین فریاد و فغان بفارسی ایشان را افغان می گفتند
و از همان آوان به همین نام نامیده شده اند [۲]

[۱] تشریحات این موضوع را در فصول آتی به جناب مؤلف به رشته تحریر کشیده و مکاتباتی که بین اعلیحضرت
معین الدین امیر شیرعلی خان و نائب السلطنه هند وستان رد و بدل شده در تائید این نشر گردیده
است. انشاء الله تعالی در مقام مناسب در حاشیه نقل خواهد شد. مترجم

(۲) تاریخ فرشته می نگار در تا ۱۳۴۱ هجری افغانها در دره های کوه سلیمان اقامت داشتند و همه سا
در فصل زمستان با هندو های قایض دامنه های جنگیدند باشند گمان کوهستان کابل بطرف فداری
آنها شتافته و ایشان متفقاً در ماوراء کوه سلیمان به سمت هندوستان بالای هند و های آن سامان
حمله برده بعضاً هندوها را دورتر از رود سند هریت میدادند و گاهی شکست خورده باز دیگر
در دره های کوه سلیمان می در آمدند چون کوهستانی های جواب کابل مراجعت می کردند
دوستان و احباب از گذارشان برادرهای خود استفسارات می نمودند آنها در جواب می گفتند که ایشان
را بنام «افغانها» یاد کنید زیرا آن جا هر چه هست آه و آغان است. مترجم

ورای مؤرخین دیگر بر این قرار گرفته که نام نوادهٔ «شاوول» پدر کلان افغانها «افغان» بوده اولادهٔ او نیز بنام همین پدر کلان خویش یاد میشوند عوام فارس ایشان را «اوغان» میگویند که قریب لفظ افغان تلفظ میشود و اهالی هند ایشان را «پنهان» خطاب کرده اند.

برخی از قبائل افغان که در قندهار و غزنین زیست دارند خود را به اسم یشتون (یشتون) و یشتانه (یشتانه) معرفی می نمایند.

و اهالی خوست و کرم و باجوړ خود را به اسم بختون (یشتون) و یختانه (یشتانه) می شناسانند [۱]

اکنون به دقت نظر از تفاوت این الفاظ معلوم میگردد که تمام این آسامی از یک اسد پیدا شده اند لفظ «افغان» اوغان «پنهان» همه حرف «یختانه» (یشتانه) می باشند یشتانه (یشتانه) و یاشتانه (یاشتانه) غالباً امکان دارد که از کلمه «باشان» گرفته شده باشد که نام قریب است در نیشابور [۲] یا هردواز «بست» مأخوذ اند که نام شهر بست از شهرهای خراسان [۳]

[۱] چون کلمه یشتون در رسم الخط افغانی برشته تحریر آید تلفظ آن بدو نوع صورت میگیرد یا باشندگان کابل مشرقی سرحدات آزاد و پشاور و اهالی جنوبی آن زایغتون میخوانند و اهالی بالانرا غزنین الی قندهار و هرات به لفظ یشتون تلفظ می نمایند چون حرف «ین» که مخصوص افغانست و در مطبوعات حروفی آن وقت وجود نداشت لهذا اسید جمادین افغان مصنف این کتاب برای فهماندن قارئین صورت نیکوتری آن را به روش تلفظ تقریباً تحریر نموده است و بر اصدای این حرف در طبقه اول الد کر قریب «خ» به معنی آن و در طبقه ثنویه قریب «ش» به اصل آنست [۲] بست شهر مشهوری است که تا زمان غزنویها مرکز حکومت آل طاهر بوده که امروز خرابه های آن در نواحی حکومت اعلی فراموجود دارد و پشت رود نام داشت در قندهار [۳] و قریب باستان در تاریخ هرات جناب خلیلی افغان در علاقه هرات ذکر شده

الف و تونیکه در زبان فارسی برای جمع زیاد میشود به مفرد آن افزوده اند [۱]
 با احتمال اینکه در مواضع فوق الذکر اقامت نموده باشند ویس از آن که از آن جا
 کوچیده اند همان نام را با خود به جای دیگری برده و تا حال اسم مذکور جاری
 و پائدار مانده است.

پیتو

حرف «واو» در کلمه پیتو که نام زبان ملت افغان است علامه نسبت است
 مانند حرف «یاء» که در لغت عرب برای نسبت زیاد میشود و در حالت جمع حذف
 میگردد [۲]

این هم احتمال دارد که کلمه «پیتو» را از لفظ بشیت گرفته باشند و «بشیت»
 نام قریبایست از قریه جات فلسطین و این توجیه وقتی درست می افتد که ایشان
 از نژاد بنی اسرائیل به حساب آیند چون مسئله نژاد ایشان در سامی بودن مسلم آید
 اشتقاق هذا نیز راست خواهد آمد و من بیان این امر را در نزدیک ترین سطرهای که زیر
 نگارش اند بیان خواهم نمود.

[۱] علامت نسبت در فارسی «ی» است که در حالت وحدت و جمع ذکر آن ضروری است چون کابلی
 کاپلیان - پستی و پستیان - اگر این نظریه صحیح باشد ممکن که در اثر کثرت تداول «ی» در موارد حذف
 شده باشد و در صورتیکه اصل آن اشتقاییان باشد در حروف آن نیز تعقیف و حذف وارد گردیده است و تاریخ
 ادبیات ایران در تفصیلات قدیمی زبان های آریین از پیتو به «یاستو» و «یاشو» تعبیر نموده است. «مترجم»
 [۲] حرف «واو» در پیتو علامت نسبت است در حالیکه اسم منسوب مؤنث باشد و در نسبت اختراع
 ملحوظ گردد. چنانچه زبان فارسی را «پارسو» و زبان اهالی پنجاب را «هندکو» و زبان کوهستانیهای
 لغمان و کشر را «دیگانو» مینامند و اقوام آن ها را «فارسیوان» «هندکی» و «دیگان» یاد میکنند.
 و هکذا در تعقیب حرف واو در آخر اسم اضافه میشود مثلاً «فاطمو» «مریمو» «راحتو» و مانند آن. «مترجم»

فصل دوم در بیان نسب و نژاد افغان

این قوم از قبائل متعدد مرکب است مانند عبدالی، غلخانی، کاکری، وزیر، یوسف زئی، مهمند، افریدی، بنکشی و دیگر قبایلی که به مساکن خویش منسوب اند چون «خوستی»، «کرمی»، «باجوری» و امثالهم و هر قبیله به طوائف مختلفه مشتمل است چون غلخانی به هوتک، توخی، سلیمان خیل، اندری، وار، یاجیل و غیره و ابدل از بارکزی، والکوزئی، وعلیزائی، بامی زائی، مرکب است همچنان هر طائفه متضمن بطون است و هر بطن مشتمل بر شاخهاست که در حال در صد بیان بطون و شعبه ها آنچه بآنها تعلق دارد از جهت کمی و وقت و تنگنی مقام برآمده نمی توانیم. و تمام این فروع را يك اصل که کلمه «پشتون» یا پشتان است فرا هم می نماید و يك ملت را از آن قبائل تشکیل میدهد جمع نموده است [۱]

ولیکن مؤرخین در تعیین اولین گهواره ایشان در مناطقی زمین اختلاف دارند بعضی میگویند که آنها از طائفه خزراند که در سواحل بحیره کاسپین باب الا بواب و شروانات سکونت داشتند و بر بلاد ایران چپاولها نموده معالک انولارا تاراج میکردند در ازمنه غیر معلوم برخی از سلاطین ایشان را بسوی شرق خراسان کوچ دادند بعضی از مورخین که در تاریخ مهارت تامه ندارند انتقال آنها را بدست امیر تیمور گورکان نسبت میدهند و کمزوری این قول ظاهر است زیرا ملت افغان

[۱] کلمه پشتو به سه مفهوم مهم اطلاق کرده میشود اول زبان پشتو دوم عرف پشتو سوم غروره غیرت و يك جهتی وحدت این قوم غیوره این سه چیز متکی است. در زمان تحریر و تشریح به او و هائله تذکار کلمه پشتو از طوف مشوق موجب هيجان و جوش عرق حیت آنها میگردد و در هنگام تخریر نفی و ازاله این وصف از پشتون موجب سخت ترین مجازات و تذکیر اوشمرده میشود گویند که این کلمه جامعه مثل اعلائی قوم پشتون است و این صفت را میرزه خود میدادند و در مفهوم لفظ پشتون این مفاد مترجم است لهذا کلمه پشتون موجب اتحاد و یکپارگی ایشان میا شد. «مترجم»

در علاقه موجود خود به قرون متعدد قبل از امیر تیمور گور گان وجود داشتند برخی از این مورخین میگویند که آنها اولاً آن ضحاک می باشند که نسبت به او در افسانه های فارسی ذکر میکنند که در هر دو شاهنامه زخ های گوشت زائد بحیث تبعیان او بران دیده میشدند و به خیال مردم که «دوقاغار» میباشد.

نبدی از مورخین خیال دارند که افغانها از نسل آشوری ها و کلدانی ها میباشند و گروهی از سیاحان فرنگ دعوی دارند که در الفاظ پشتو لغات کلدانی یافت میشود و طائفه از ایشان تصور می نمایند که این قبایلی که دره های بین اٹک و خراسان را مادی گرفته اند از نسل آن اقباط مصریانی می باشند که باعسکر «سوزستریس» در هنگام فتح بلاد هند شامل بودند.

زمره از مورخین می نگارند که از اسباط بنی اسرائیل می باشند و «بخت نصر» بعد از کشتار زیبا دی بقیه السیف ایشان را در کوستان غور جا داده، چندی از نویسندگان می نگارند که ملت افغان مسکن نوین خود را به غرض یادگار وادی که در سرزمین شام داشتند «غور» نامیدند. [۱]

و یختون محرف از یختو منسوب به «بخت نصر» است زیرا «واو» در فارسی همچو باء در عربی علامه نسبت است و قتیکه تعدادشان زیاد گردید بر مناطق موجوده خود استیلاء ورزیدند و در بیان ایشان و یهود بلاد عرب در اوائل مراسلات جاری بود. هنگامیکه یهود بلاد عرب اسلام قبول کردند جانب ملتان افغان نیز خالد نامی را به سفارت فرستاده بسوی اسلام دعوت دادند.

[۱] غور از ادین حضرت سلیمان نیز میگویند. مشهور است که حضرت سلیمان تبعید شده گان خود را به غور میفرستادند ولی این مسئله استناد مؤثقی نسبت به غور افغانستان ندارد.

باز آن ملت افغان و فدای از امرای خود را به سرکردگی قیس نامی که نسبتاً به اسباط
بنی اسرائیل به (۴۷) واسطه و به حضرت ابراهیم علیه السلام به (۵۵) واسطه
می رسید به دربار نبوت فرستادند. [۱]

بعد از آنکه به حضور رسالت مآب به معرفت خالد مشرف گردیدند مور دالطاف
و عنایات حضرت محمد مصطفی صلعم واقع شد.

و رئیس وفد «قیس» مذکور به عواطف مخصوص ذات نبوت ایاب سر فراز گردیده
به لقب ملک عبدالرشید از حضور رسالت مآبی ملقب شد آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم فرمودند که این شخص به این لقب خیلی پسندیده معلوم میشود زیرا معظم
الیه از سلاله ملوک بنی اسرائیل است این گروه با آنحضرت در فتح مکه موافقت داشتند
آثار جلالت و شجاعت آنها به حضور انور محمدی در واقعه مذکور روشن و آشکارا گردید
بعد از آن قیس با رفقای خود در رخصت حاصل کرده بر بلا دخویش رونها دند.
و در همین فرصت در حق ایشان دعای خیر و برکت از زبان حقائق ترجمان
حضرت نبوی بعمل آمد و جمعیتی از اهالی مدینه را به نیت تأیید و تقوی به وفد
مذکور در نشر دین مبین اسلام با ایشان فرستادند تا در کوهستان غور که
در خراسان واقع است به نشر و اقامه حقیقی اسلام خدمت کنند و قنای که قیس
به اطراف مقام مذکور رسید در دلداری قوم کوشش خود را صرف نموده به دعوت
او تمام قوم به دین اسلام کامیاب گردیدند و به عمر (۸۷) سالگی سنه (۴۰) هجری

[۱] قدمای مورخ افغان که در دوره مغل گذشته اند این روایت را معتبر دانسته اند اما محققین

وفات نموده [۱] و سه فرزند از قیس مذکور بعد از وفات باقی ماندند .
 بعضی از مؤلفین بر آنند که نسب این قوم " به شاؤول " می رسد و شاؤول در بلاد افغان
 به نام نیک و صفات پسندیده یاد میشود و امراء افغان درین امر کو شائند که نسب
 شانرا به شاؤول برسانند بلکه افغانها شجره انسابی دارند که در مندرجات آن این
 مسئله را که آنها از اسباط بنی اسرائیل می باشند [۲] تا حال با احتیاط بسیار نائید
 می نماید مگر میان زبان پشتو که زبان ملی افغانها است و زبان عبری که زبان
 بنی اسرائیل است یک مشابهت سرسری هم وجود ندارد

[۱] ذکر این وفد در کتب صحاح حدیث و سیر و تاریخ عرب نیامده امام مورخین قرون وسطی افغان
 این موضوع را افتخاراً تذکار مینمایند و ورود مسلمان ها بساحل مالابار هندوستان و مملکت چین از
 راه بحر نیز مثل این موضوع در کتب قدما بنظر نمی آید ولی متأخرین مورخین هند دخول مسلمانها را در جنوب
 هند بصورت غیر محاربه قبل از فتوحات اعراب در شمال هند به اثبات میرسانند هکذا تاریخ اسلام مؤلفه
 امیند کیتی ابو کبشه نامی عرب را رئیس وفد از دربار نبوت معرفی نموده میگوید که سال هفت هجری
 چون دعوت نامه ها بنام شاهان بلاد ارسال میشد آرنده دعوت نامه رسالت مآبی به نام پادشاه چین
 این شخص بوده است و در اواخر خلافت صدیقی با جواب به مرکز خلافت اسلام مراجعت نموده است
 چون کشور چین را برای اقامت می پسندد بار دیگر از راه بحر وارد شنگهای شده و مسجد
 ییاموده اورا چینی ها ذکر میکنند .

بدراالدین چینی در مکتوبی که ۱۳۱۳ نسبت بتاریخ مسلمانان چین به اداره ایس فرستاده بود
 و در شمارهای همان سال نشر گردید تصدیق ورود ابر کبشه را در چین از راه شنگهای می نماید .
 و ورود چهار هزار مسلمانان عرب به کومک پادشاه چین برخلاف دشمنان او که از طرف «قیه»
 از راه ترکستان فرستاده شده بودند علاوه از وفد مذکوره است که در چین توطن اختیار نموده اند
 به نظریه من امثال هم چه مسائل را نه تصدیق و نه تکذیب باید نمود . [مترجم]

[۲] از مقدمه و خاتمه این کتاب معلوم میشود که زمان تالیف آن سنه ۱۲۹۵ قمری که زمان جنگ دوم افغان
 و انگلیس بوده و نظریه امراراجع به انتساب انساب ایشان به شاؤول تا آن زمان مروج و بعد از آن الی
 زمان محاربه سوم افغان و انگلیس تا جنگ استقلال ادامه داشت سپس در اثر ترقی معارف عصری
 تاخیری عمومی از سنه خارجه و آمودورفت و فو و علمی داخلی و خارجی و اکتشافات آثار و حقیقه
 کشور و تراجم آثار تاریخی بروفق تحقیقات عصری در عوض اهتمام بروایات و بیجترم تحقیقات نشترزمی
 بصورت آزادانه بروی کار آمد لهذا آن نظریه امروز ترداعیان افغان را اعتبار افتاده است
 و تحقیقات و نگارشات عصری صورت دیگری اختیار نموده می رود . «مترجم»

لیکن بواسطه وحدت نام‌های اماکن مثل «خیبر» دره واقع در بلاد افغان و خیبر در (جزیر قلع‌العرب قریب) شام که مقرر بنی اسرائیل بوده با جود بعد مسافه بین سرزمین افغانها و قرارگاه بنی اسرائیل اعتقاد ایشان به این مسئله که آنها از نژاد حضرت اسرائیل [۶] هستند محکم میکرد. [۱]

گروهی گمان دارند که این‌ها از طائفه ارامنه شیروان که قبلاً به اسم «الیان» یاد میشد میباشند و این مسئله را وجود کنیسه‌های که در قرا باغ «ازر مر بو طات» شیروان بنام «قندسار» تاحال وجود دارد تأییدی نماید و رئیس این مقامات را «اغوانج» میگویند و معنی اغوانج در زبان ایشان کلاتر «اغوان‌ها» است. ارامنه که «درکنجه» و شیروان و «نخجوان» و «کیلان» سکونت دارند به این نام اغوان اختصار می‌نمایند و اغوانیت را دعوی می‌کشند پس محتمل است که لفظ افغان محرف اغوان یا الیان باشد و ممکن است کنه رئیس «قندسار» پس از کوچیدن به مقام کنونی و بود و بمانش ایشان در قند‌ها از این موطن نا نوی خود را قندسار نامیده «وقندهار» محرف «قندسار» باشد [۲]

و از اطوارشان چنان مستفاد میشود که آنها در زمان مهاجرت از وطن اولی خود به دیانت عیسوی متدین بوده و متعاقباً اسلام آورده اند چنانچه تاحال در بین شان بعضی آثار و عادات اجداد آنها مانند نقش نمودن شکل صلیب بر روی فرس‌نان

[۱] کسانیکه این نظریه را تأیید می‌نمایند علاوه بر امله که به جمال الدین نقل نموده است دو مثال دیگر را نیز بر همان می‌آفرینند. اتحاد گفتم «یا جور» را که از علاقه جات سرحد ازاد مشرقی افغان فشان است به «یا حور» مصر دلیلی قطعی بودن و کلمه «سوم» که اسم موضعی از علاقه «سمه» یوسف زئی است به «سوم» شام چون سم «خیبر» فوق الذکر دلیلی عامی بودن آنها میداند اهداء تورات قبیله قدیمی از طرف ایشان برای تادیر شاه افشار در زمان عبور اواز محدوده ایشان بنحیث تأیید این مسئله ذکر می‌نماید [۲] علاوه بر شهر مشهور قندهار افغانستان در هندوستان نیز به این نام مقاماتی وجود دارد. در بین افغانها بنام «قندهارپا» حوالاتی در سرحد آزاد مشرقی زندگانی می‌نمایند که نه از قندهار کوچیده و نه آن مقام را دیده اند.

مروج مانده است [۱]

قول این گروه اگر چه ظاهراً خالی از صحت هم نباشد لیکن توجه این موضوع
که «قندهار» محرف «قندسار» است بر کسی توانائی در فن تاریخ گواهی
میدهد زیرا قندهار از شهرهای مشهور و قدیمی است که در افسانه های هند
از قبیل «مهابران» مذکور است

چندی از محققین تاریخ میگویند که این طائفه نظر با متیازیکه بدیگر طوائف
داشتند در کوهستان موجوده خود از قدیم سکونت داشتند حتی اینکه طائفه مذکور
با اسکندر رومی هم مصاف داده بلکه در زمان گشتاسب هم وجود داشتند و تابع
ولایت «سیستان» تحت حکم رستم مشهور بودند و سال ده پوست گاو را به
فرمانده خویش رستم بنام خراج می دادند [۲]

[۱] کتاب «دی پرچنگ آف اسلام» ورود عبوریت رادر ترکستانات و قریب این حدود قبل
از اسلام تألیف می نماید.

[۲] شاهنامه طبع بمبئی سنه ۱۲۷۵ هـ ق در ملحقات از صفحه ۱۰ شروع میشود و عنوان حکایت دوم
سرگذشت پاکک کوه زاد است که در شاهنامه به معنی کوه زاد است آمده محل سکونت پاکک کوه زاد
که رستم یا او چنگ می کند قرار ذیل است

که فردیک زایل به سه روزه راه	پاکی کوه بدسیر کشیده به ماه
به یک سوی اودشت و خرگاه بود	د کردشت زان هندوان راه بود
نشسته دران دشت بسیار کوچ	ز افغان و لا چین و کردو بلوچ

در باب نژاد کوه زاد میگویند

نژادش ز افغان سیاهش هزار	همه ناک انداز و ژوبین گداز
بولا بلند و به پیکر سطر	به حمله چو شیر و به پیکار ببر
دورانش به مانند ران بیل	که رزم جوشان تر از رود بیل
دو نفر در باب پاک کوه زاد به رستم حکایت کرده گفتند	
نژادش ز اوغان سیاهش بلوچ	که بردشت خرگاه بگزید کوچ

«بقیه» در صفحه ۱۷

اخیراً رسانیدن این مالیات گزاف را هم خلاف شان خود دانسته از ادائر آن انکار آورده بر او شو ریدند اما رستم با آنها بیهم در او یخته و ایس او را تحت سلطه خویش آورد.

نظریه سید جمال الدین افغان مؤلف کتاب

نظریه من چنان است که ملت افغان نژاد ایرانی می باشند و زبان ایشان از نندو او بیست کزبان قدیم یارسی است گرفته شده و بایارسی موجوده هم مشابهت تامه دارد [۱]

مؤرخین متأخر مانند «لئورمان» فرانسوی و امثالهم همین نظریه را تأیید می نمایند [۱] نظریه همین لئورمان در خصوص افغانها این است که در شرق صرف دو قوم است که بمعنی حقیقی قوم گفته میشوند افغانها و جاپانی ها «بقیه» از صفحه ۷۰

دو نفر دیگر در باب فوج کک و هزاراد اینراد می نمایند

که با هر یکی لشکری صد هزار
سوار و پیاده بلوچان کرد
هزاران سواران افغان گروه
ز لاجین دلبران برگرد کرد
و فتنه زان میگوشت که رستم را از جنگ با کک کوه را باز دارد رستم جواب می دهد که تنها رفته با آنها جنگ می کنم

پیاده روم سوی البرز گروه
سپه چاه سازند افغان گروه
هزاراد پسر کک کو هزاراد است چنانچه هزاراد را هم هزاراد افغان گفته و مسکن افغانها را به فارسی مرز افغان گفته بالاخره کک کو هزاراد پسرش هزاراد بدست رستم اسیر میشود و هر دو فرزند پسر [با خود از فتنه الله پیتو] به حکم پادشاه ایران مدار کشیده میشوند این بود خلاصه کک کو هزاراد [۱] و الله ماجدم علامه محقق جناب مولانا محمد اسرار ایل خان «رح» قرار تحقیقات خود بیان مفرموده که زبان پیتو میباشد اما خدایه عبارت دیگر مادر سنسکرت است و معنی سنسکرت شش و مذهب است و وجود قوم پیتو پیتون و زبان بومی ایشان قرن های پیشتر از تولد سنسکرت وجود داشت دانشمندان آن وقت این زبان را اصلاح نموده سنسکرت نامیدند و سنسکرت به جهت یک زبان علمی ترقی نمود و فراتر از بلوچان و سواران با سنسکرت سخندان یارس بسیار به منافات اثبات نموده است مقام محترم پیتو نو که نیز به این موضوع توجه محققان معطوف داشته چنانچه موای یعقوب حسن خان در رساله نظری پیتو از نحوه نظریه الله فرق الذکر در این موضوع با تات میسوط و مدلل را به معرض بیان آورده است

فصل سوم

ابتداء سلطنت افغان و قیام زعیم ایشان در امور کشور داری

یا نهضت افغان هادر قندهار

چون ملت افغان در محیط جلالت و اقدام نشأت یافتند لهذا ملت افغان قومیت عسکری که برای سلطه اجنبی کا می قندهی نکرده اند اداره محمود غزنوی [۱] و چنگیز خان تا قاری و قیامور کور گانی با وجود استیلاء کامله آنها بالای ایشان از طرف ملت افغان بی خطر و ایمن نبوده هم چنان در زمان انقسام مملکت ایشان بین سلاطین هند و فارس دائماً در کمین بوده در وقت فرصت آتش فتنه را بمقابل شاهان فوق الذکر می افروختند طائفه غلخائی که بارها بر عساکر محمودی دست درازی کرده حکومت غزنین را مدتی بتصرف خویش آوردند و طائفه از این افغانها در دهلی سلطنتی را تشکیل دادند. چنانکه شاه عباس کبیر بر قندهار مسئولی گشت ابتدا آنها و غلخائیه را با اقتیاد نمودند [۶] چنانکه اهالی از جور و آلی قندهار به تنگ آمدند از طرف قبایل افغانان قندهاری، مفقأ بک فروکیل "سد و خان ابدالی" را بدر بار بادشاه دادخواه فرستادند شاه را بلاغت و فصاحت سد و خان در هنگام اظهار شکوه خوش آمده اداره قندهار را جهت استر ضاء خاطرش به او سپرده، حاکم سابق را عزل نمود سد و خان اداره ولایت قندهار را چنان بخوبی و کمال عدالت انجام داد که محبت عامه را بخود حاصل کرد و اثرات حسن اداره

(۱) محمود غزنوی معروف به «محمود ذابلی» که از بطن دختر رئیس زابل و صاب سبکتگین در نیمه اخیر قرن چهارم در این استان که مرکز آن غزنی بوده بوجود آمده از روی قوانین اجتماعی افغان گفته میشود اما افغانها در عرف خود برای مقنن گردیدن یک رئیس و زمامدار امتزاج خون را بصورت تکرار در تکرار اهتمام میدهند لهذا اقیاد افغانها به سلطان بیشتر از تاجیه ریلجتر می بوده

او بدر بارامیران مؤثر گردید و اداره قندهار تا دیر گاه در اولاده سدو خان بطور وراثت دوام کرد و حکومت او با اهالی تا حدی محبوب واقع شد که سائر افغانه بخاندان سدو خان چنین امتیازی بخشیدند که هر گاه احدی از سدوزائیهها بقتل یکی منهم میشد اهالی نظر با احترام خاندان سدوزائی از سر خون مقنول میکذشتند و اگر کسی از افراد قبایل برخلاف کدام سدوزائی شمشیر را از نیام میکشید از مجازات آن کسی صرف نظر نکرده حتماً او را به قتل میرسانیدند.

سدوزائیهها طائفه از ابدالیها بوده و احمد شاه هم از بن طائفه نشأت کرده است که آتیاً به تفصیل ذکر خواهد شد.

قندهاری ها و صفوی ها

در عصر سلطان حسین شاه آخرین سلسله شاهان صفوی ایران که در سال ۱۱۰۶ سر بر آرای سلطنت ایران شد از جمله اهالی قندهار و ملحقان آن قبیله غلخائی نهفت نمودند، هر چند رجال دولت شاه در استیصال شان کوشیدند آتش فتنه مشتعل تر شد، چون سرکشی افغانها حکومت ایران را از انخاذند ابیر خسته ساخت کرکین خان کرچی که از طرف شاه ایران حاکم کرجستان بود و باری بر روی شاه بغاوت ورزیده بود متعاقباً به نتیجه حکومت مغلوب گشت، بعد از مغلوبیت برای تلافی گناهان خویش سوای اینکه دین مسیحی را ترك داده دین مقدس اسلام را قبول نماید چاره ندید، کرکین خان بحسن تدبیر و قوه دوراندیشی و ثبات مشهور بود از آنرو درینوقت حاکم قندهار مقرر گشت.

مضرات سخت گیری بر اهالی

چون شاه در افروختن نائرة نهفت قندهار دست سلاطین تیموریه هند را ذی دخل میدانست لذا با کرکین خان حاکم قندهار بیست هزار لشکر ایرانی و یک جماعت را از مردان

جنگی و مدبرین صاحب تجربه اهالی کرجستان بغرض دفع شرمد اختل خارجی
 عزیمت داد. و قتیکه کرکین خان با عساکر خود باطراف قندهار رسید. اهالی و تاهن
 را اطاعت و انقیاد را پیمودند. لیکن کرکین خان بکمان اینکه بشدت و سرزنش
 افغانها ذلیل خواهند گشت. سنگدلی را بیشه خود ساخته بدرستی با اهالی پیش میآمد.
 «حاشا و کلا» هر صاحب عزت را به ذلت انداخته هر قوی را ضعیف میکرد و دید
 هر راه محبس میکشاند. مردم خیلی بجهان آمده از درشتی و قساوت قلب
 حاکم تالان گردیده بک هتیت و کلاء را بیای تخت ایران «شهر اسفهان» بحضور
 سلطان حسین داد خواستند تا احوال اهالی را بسمع شاه برسانند.

اسباب دست درازی مامورین بحقوق رعایا

در ممالک آسیا حائل آمدن در بانان و قاجاریان بین عارض و سلطان موجب جرئت
 والی ها و مامورین بر حقوق رعایا میگردد. بنا بر آن چون هیئت و کلاء افغانی با سفهان
 رسیدند برای تقدیم شکایت مساعی خود را تکرار کردند لیکن کثرت قاجاری ها
 و در بانهای حضور شاه افغانان را از تداوم وصول عرض بحضور شاه مایوس میساخت
 باری ببارگاه شاه حاضر شده از مظالمیکه بر اهالی قندهار کرکین خان روا داشته بود
 داد خواستند. چون بدر بار شاه دوستان کرکین خان حضور داشتند بسمع شاه رسانیدند
 که این سرکشان خواهند بشکایات خود ساخته و بهتان و دروغ از ضبط و ربط
 والی برآمده از عصیان نمایند. به اثر آن از شاه بدون عتاب چیزی نشنیدند: ناچار با کمال
 ناامیدی بولایت خود مراجعت کرده اصل واقعه را در اقوام خود اشاعت دادند.
 والی قندهار از این امر خبر گشته در دل خود نسبت باین جماعت دادخواه کینه ورزید
 و برای کسانیکه در این دادخواهی دخیل بودند بهانه می جست خصوصاً میرویس را
 که بجلالت نسب و شرف حسب مشهور بود طرف غضب خود قرار داد.

میرویس خان

میرویس خان رئیس قبیله بزرگ افغان ها و تکران مشهور قندهار بود
در بین اهالی به بلندی اخلاق و فصاحت زبان و نرمی طبیعت و رسائی ذهن معروف
و به اثر این صفات در دلهای افغانان محبوبیت و نفوذی را حائز گشته بود.
چندی بعد والی مذکور دست تعدی بر علیه او دراز کرده زنجیر و زوالاته اش نموده
بشهر اصفهان فرستاد و بارها کین دولت نوشت که راحت و اطمینان حکومت
در قندهار بدون حبس این مرد قیام نخواهد گرفت و لازم است که از بود
و باش قندهار باز داشته شود زیرا وجود او مصدر فساد و منشاء فتنه ها میباشد.

اضرار رشوت با اساس حکومت

گر کین خان از رشوت ستانی حکام آسیائی بیخبر نبود و میدانست که نیل مرام و اجرای
مقاصد از ماورین اصفهان بوجود رشوت موقوف است و بعدم رشوت معدوم. لهذا
در فرستادن او به اصفهان سویی تدبیر نمود زیرا که کین خان بواسطه ارسال میرویس خان
در اصفهان او را به رشوت دادن به ارا کین دولت موقع داد مدتی نگذشته بود که
میرویس خان به ضعف عقل شاه و سوء اخلاق هیئت حکومت و ففاق ارا کین و اولیاء
سلطنت مطلع گشته برای رسیدن بمقصود خود بادشمنان گر کین خان طرح مودت
و بختانده دلهای شائرا بطرف خود مائل ساخت. و بحضور شاه فرست ها جهت باریابی
یا فته تفصیل مطالب خود را بشیرنی زبان و فصاحت کلام بکمال حذاقت بگوش شاه
میرسائید و توجه شاه را بسوی خویش معطوف نموده رشوت را برای جلب
قلوب رؤساء و بزرگان ایران وسیله ساخته در زمان قلیلی خود را در مسلك اولیاء
امور دولت ایران منسلک گردانید.

اثر حزم و تدبیر

میر و پس خان در این اوقات بمراجعت قندهار کامیاب شده می توانست لیکن اختلال امور دولت ایران و کمزوری اداره آنجا بدماغ وی يك فكر عالی تری را تولید نمود. و انكلك حكومت خویش را از حكومت شاه آسان دانست و برای حصول این امر توقف اصفهان را برای چندی مصلحت دید و میداشت كه این چنین امر بزرگ را بمجلت انجام دادن درست نیست از شاه برای سفر حج استیذان حاصل نمود. چون بمكه مكرمه رسید مناسب دانست كه از علماء اهل سنت بعضی مسائل را بو جواب محاربه شیعه استفتا نماید. تا به این قوه روحانی قوم خود را بچنگ حكومت شیعی ایران دعوت داده افغانانرا متحد سازد. جهت این امر فتاوی چندی حاصل نموده. بعد از ادای فریضه حج به اصفهان مراجعت کرده امر خود را مخفی نگذاشته بصورت بیادشاه كمال اخلاص را نشان میداد.

استفاده از وقت

درینوقت بكوافعه عجیبی برای افتاد مقاصد میر و پس خان اتفاق افتاد كه يك شخص معجول النسب ارمنی عالم السنه شرفی در ممالك عثمانی برای دولت روسی خدمانی انجام داده بامیراطور روس (بطركبير) توسل جسته برای خود خواهش تفرخ خود را به سفارت روسیه را بدر بار شاه تقدیم نمود. از جهت سابقه خوبی كه در حسن انجام خدمات خود بدست آورده بود به مرام خود فائز گشته بدر بار شاه از طرف امیراطور روس سفیر مقرر شد. و حكومت روسیه بمكافات خدمات او مشارالیه را با متعلقینش از محصولات تجارتی كمرك معاف داشت. این سفیر بسیاری از تجار ارمنستان را فراهم کرده بطرف بلاد ایران متوجه ساخت. چون بجوار حدود ایران رسیدند آوازه افكندند كه سفیر روس از تسل سلاطین ارمن است.

میر و پس خان دخول این سفیر را باین کیفیت بهترین وسیله برای پیشرفت

مقاصد خود دیده در مجلسها و مجمع ها علناً و سرّاً چنین بیان میکرد که نصاری خیال دارند که کرگستان و ارمنستان را از حکومت شاه معجز سازند، کرگین خان حاکم قندهار که بک مسلمان به نام است حتماً در این موضوع، واسطه مهم دست نصاری است و بواسطه تازه بودن اسلامیت کرگین خان این کلام در دل اهالی جا می گرفت و لایای امور دولت ایران بر صدق این مقال گمان برده برای مغلوب ساختن کرگین خان کمر بستند. اما بواسطه قوت بازو و طاقت عسکری او در قندهار از طغیانش میترسیدند. و لهذا میر و بیس خان را به رفتن قندهار مکلف کردند تا کرگین خان را در حین حرکت او بسرکشی مدافعه نموده از راه عداوت سابقه با او پیش آمده دفع نماید (کمزوری رأی و اضطراب فکر شرقیهای تا امروز این حکایت خوبتر هویدا می گردد:)

غیرت افغانها در امور ننگ و ناموس

میر و بیس به قندهار رسید، کرگین خان بر آشت و برای هلاک میر و بیس بهانه جوئی آغاز نمود و به نزد وی پیغامی فرستاده دختر او را باز دواج پسر خویش الزام کرد. چون میر و بیس خان این مطالبه حاکمانه، او را دیده دانست که به تن دهی در مقابل این امر قدر و منزلت او کاسته میشود ازین رو افغانان را بجرگه خصوصی دعوت داده تفصیل حادثه را نزدشان بیان نمود، افغانان ازین سبب بالای کرگین خان خشمگین گردیده یکدیگر خود را بمدافعت و مقاومت تجریص میدادند.

میر و بیس خان برای مدافعه در مقابل شرف خود مجسمه سرور گشته بود، لیکن صبر و درنگ را برای افغانان اظهار و توصیه میکرد و میگفت بهتر اینست که شیر را در خواب بکشیم ولی لازم است که شما درین افکاس ثابت قدم باشید، شما بر من باور نمائید که من عنقریب از دشمن انتقام خواهم گرفت، افغانها نان و نمک و شمشیر و قرآن را حاضر کرده بر هر چهار قسم کردند که بمعاضدت میر و بیس خان و اطاعت او قیام خواهیم کرد و گفتند هر که ازین عهد رجعت کند زن او به سه سنگ طلاق

باشد. باین قسم ها و طلاق که باشد تری سو کنند های افغانهاست به او اطمینان و یقین کلی
معاونت دادند

تدابیر میر و یس خان و ناموس پرستی افغان

میر و یس خان یکی از خادمه های خو بصورت خود را که در خانه اش تربیت
یافته بود بنام دختر خویش بنکساج پسر کرگین خان داده که مال پشاست و سرور
را ظاهر میساخت طوریکه با کرگین هیچ کینه ندارد. باین رفتار خویش رنگ
کینه دل کرگین را زدوده که مال اعتماد را نزد وی پیدا کرد بعد از زمانی میر و یس
یک دعوت مجللی را بیرون شهر در باغی تهیه کرده کرگین و اتباعش را دعوت داده
و شراب ایشان را در این مهمانی از جام موت تهیه کرد و میر و یس خود را ساقی آن
قرار داد [یعنی تیغ اجل را به معارف کرگین خان و رفقای او حواله نمود].

"بهامراء و سلاطین نمی زبید که با کسانی که بظلم بیش آمده حق تلفی در باره
نموده و به غدر و فریب بیش آمده باشند از ایشان توقع و امید صفتی داشته در امور
خود خاصه در مهمات آن او را معتمد خویش قرار دهند زیرا کینه و عداوت
چون دلی را بجزا شد کمتر زائل میگردد.

خدمه عسکری

میر و یس خان لباس کرگین را بعد از کشتن او به شیده لباس های اتباع او را
با افغانان پوشانیده بعد از شام بشهر در آمده به محافظین قلعه در جین غفلت شان هجوم
بردند یک جماعت افغانان را که قریب شهر در کمیته گاه نشانیده بود با ایشان متحد
گردانید عموم افغانان شهر با ایشان متحد شده ریشه های محافظین را برکنده شهر را
متصرف شدند و کسانی که موقع یافتند فرار نمودند و افغانها قلعه را تصرف نموده
اعلان کردند که هر کس عسکر کرگین را در امان خود نگاه نداشته باشد در امان است.

در بنوقت ششصد نفر عسکری که گرگین برای تأدیب بعضی قبایل بمحالات فرستاده بود
به قندهار رسیدند و غنیمت های بسیاری از افغانان گرفته با خود میآوردند بعد ازین
از حقیقت واقعه آگناه گشته باتوپ و تفنگ دلبران افغان مقابل شده بامها جمین
مقابل مقاوت کردند ' میر و بس خان باینجهزار نفر برآمده مها جمین خود را
بمقابل ایرانیها تا سه روز قیام دادا گرچه جلادت و بسالت قابل تحسین از ایشان
ظاهر شد لیکن در نتیجه شکست خورده جانهای خود را بخاک خراسان رسانیده
نجات یافتند در آنجا اصل واقعه را بیان کرده بد هشت ایرانیان افروزدند .

نطق میرویس برای حصول آزادی

و قتیکه فضای قندهار از مخالفین خالی شد میرویس رؤسای قبایل افغان را
دعوت داده یک جرگه قومی منعقد ساخت خودش در بین جرگه ایستاده در نطق خود
فضائل حریت و مزایای آنرا و شوائب اسارت و مصائب آنرا حسب ذیل روشن ساخت :
« اگر شما کمر ما را بسته کنید و با ما متحد شوید کرد نهای افغانان را از طوق
ذلت و غلامی رها نموده بیرق های عزت و حریت را در بلاد وطن خواهیم افراشت
و بوع سلطه شیعه های ایران را از دوش خود دور خواهیم کرد »

بعد از آن فتواهائی را که از علمای مکه معظمه که بر جواز قتال شیعه ها حکم فرما
بوده و در سفر حج بدست آورده بود بیرون کرده برای حضار قرائت نمود. و همانجا
اعلان کرد که هر کس طرف ایرانیان مایل بوده قلابه اسارت شانرا اختیار مینماید
از بود و باش وطن عزیز ما امید خود را قطع کند: زیرا که در صورت قبول اسارت ایرانیان
معاشرت شان با ما مشکل خواهد بود و از دائره مودت و همقطاری ما خارج خواهد شد
جمع خوانین و رؤسای موجوده جرگه موافقت خود را ابراز و بهسم
های موکد تأیید نمودند .

شیوه مر دان

* صاحبان فضیلت و ارباب بصیرت و مالکان عزم و صاحبان حزم حیات خود را برای حفاظت و وطن چنان فدا نمایند و برای آزادی ملت جانهای خود را اینچنین به خطرات و مهلکات دچار میسازند و برای نابود کردن قلاده اسارت و دور کردن طوق ذلت بدون نام نیک هیچ مزدی را طلبکار نمیشوند الا صاحبان نفوس ذقیه و ارباب عمت سافله که از پستی و تسفل و ذنات خود در شهوات منمک بوده (اقوام و اوطان خود را به پول هیچ میرز با جانب میفروشند).

مدا فعه دلیرانه و حکیمانه

میرویس خان از تهیدید محمد حاجی خان

چون خبر اتفاق آنها بیای تخت دولت ایران رسید شاه ایران بعوض اینکه عسکر جراری برای سرزنش افغانان بفرستد از راه صلح در آمده محمد حاجی خان را تنها برای تهدید میرویس و رفقای او فرستاد و نمایند مذکور به مجرد ورود قندهار از عظمت دولت ایران و قدرت قاعه شان برای تذلیل مخالفین خویش شروع بدلیات نمود و میرویس خان را بخوابی های انجام کارش میترسانید.

(جواب)

(عقل و حکمت تنها در دماغ صاحبان آسایش نیست)

کوهستان افغانان هم رجال عاقل و حکیم دارد!

میرویس خان در جواب اظهار نمود: آیا گمان میکنی که عقل و حکمت جز در کله های صاحبان تنعم در دماغ رجال کوهستان افغانستان پیدا نخواهد شد؟

اگر در قدرت شاشما طاقت سرزنش و سرکوبی ما میبود حاجت بفرستادن شما نبود که چنین سخن های بی معنی را بیان میکردید پس حکم داد که او را حبس کنند تا جود آن شاه ایران از خواب غفلت بیدار نشود پس از حبس سفیر اول محمدخان حاکم هرات را ثانیاً بسمت نمایندگی حکومت شاه به قندهار فرستاد چون این نماینده از دوستان و رفقای سفر حج میرویس خان بود میرویس خان او را در وقت ورود به قندهار گفت اگر حقوق سابقه رفاهت و محبت شما بر من نمیبود شمارا همچو مجرمین جزا میدادم لیکن بفهمید که افغانان بعد از نجات یافتن بار دیگر بوج اسارت را بدوش نخواهند کشید و شیرانیکه زنجیرهای عبودیت را کشته اند بار دیگر یابند و مقید نخواهند شد و شمشیر هائیکه از نیام کشیده شده اند باز به غلاف نخواهد شد زود است که حکومت شما سرنگون و دولت شما مغلوب و اموال شما چور و تاراج گردد. بعد ازان به حبس او حکم نمود.

اعمال و معاطلت در امور حرب اسباب شقاوت است

چون اولیاء دولت شاه از ارسال نمایندگان سودی نیافتند (و بدون محاربه راه گریزی نیافتند) بحکام خراسان فرمان فرستادند تا برای هجوم با افغانان عساکر خود را آراسته مهیای حرکت و تکه دارند. بعد از شکست های بی پای عسکرها ای برائی بحکومت محقق گشت که تنها عساکر خراسان افغانان را پایمال کرده نمیتوانند پس یک فوج عظیم الشان را بزریر قیادت خسروخان برادرزاده گرگین که در جلادت و رشادت از عم خود کمتر نبود فرستادند تا این سرعسکر بواسطه حیانت تمام عم خود اقدام شجیعاً له خود را بصورت بهترین ظاهر گردانند. خسروخان با میرویس خان مقابل شده آتش جنگ در بین ایشان مشتعل گردید. میرویس خان شکست خورده خسروخان شهر قندهار را محاصره کرد. مستحفظین افغان که در شهر قندهار بودند با خسروخان قرار دادند که اگر بحیات ما تعرض نکنند

ماشهر را تسلیم خواهیم کرد ولی قساوت خسروخان نگذاشت که از خون شان بگذرد و افغانان چون دانستند که جز موت راه فرار نیست ازین رو برای دفاع آماده گشته هر روز بمحاصرین هجوم میکردند.

میرویس خان عسا کر محالات را جمع کرده از طرف خارج بار دو گاه خسروخان حمله های پیاپی میکرد تا آنکه ذخائر خسروخان تمام شده از مدافعت میرویس خان مضطر گشته دست از محاصره برداشت. خسروخان در محاربه میرویس خان با بیست و چهار هزار و ۵۰۰ نفر عسکر خود از دم شمشیر افغانان براه فنا شافته صرف ۵۰۰ نفر از عسا کر او از مرگ نجات یافتند این است عاقبت عجب و غرور. شاه ایران دفعه سوم بزر عسکری محمد رستم خان لشکری آراسته بزرگویی افغانان فرستاد اما در نتیجه شکست خورد. و میرویس خان بلامانع و مزاحم بر قندهار مستولی گشت میرویس خان بعد از حصول ازادی قندهار وفات نموده و دو پسر از خود باقی گذاشت.

میر عبد الله

چون عمر کلاثرین پسر میرویس خان مرحو (حو) از ۱۸ سال متجاوز نبود اهالی اداره حکومت را به میر عبد الله برادر میرویس خان سپردند. میر عبد الله برادر میرویس خان که زمام حکومت را بدست گرفت با سلطنت ایران میلان سلح نمود افغانان ازین میلان وی برافروخته مخالفت گردیدند و گفتند اگر تو در هجوم قدم بقدم برادر خود گذارده نمیتوانی باید کم از کم در مصالحت تندهی نمائی میر عبد الله این نصیحت ایشان را گوش نداده بار فقای خود مشاورت نموده قرار دادند که بحکومت ایران یک هیئت از معتمدین خود جهت عقد مصالحه بشروط سه گانه ذیل بفرستند :

(۱) قندهار از مالیات شاه ایران آزاد باشد . ۲ : عساکر ایرانی در قندهار باشد (۳) امارت در اولاد میر عبد الله مذکور و رانۀ علی الدوام باشد .
چون رؤسای افغان از این مسئله خبر یافتند از کثرت غیظ بر آشفته و از میر عبد الله قلباً روگردان شدند و میر محمود که علائم نجابت و شهادت از جبین او نمایان بود از این رویه عم خود ناراض گردید لهذا با چهل نفر افغان متحد گشته دفعه در خوابگاه میر عبد الله ریخته کله او را از تن جدا ساختند چون افغانان خبر یافتند در صله آن شجاعت او را شاه قندهار ملقب ساخته سریر آرای سلطنت گردانیدند .

نهیض ابدالی هادر هرات

آزاد خان ابدالی بیرق حرب را برافراشته بر شهر هرات استیلا نموده لوای استقلال را بلند کرد و برخ از طوائف اوزبک با ابدالی های هرات متحد گشته بلاد خراسان را که تحت سلطه ایران بودند متحداً تاراج نمودند . حکومت شاه سی هزار فوج را برافسری صفی قلیخان بتادیب آزاد خان فرستاد آزاد خان عساکر ایرانیها را مقابلۀ نموده از طلوع صبح الی نصف النهار در گیر و دار بلا امتیاز غالب و مغلوب مصرف بود و بیچی های ایران از هول جنگ افغانان بعدی سراسیمه و پیریشان گشته که بطرف سواران خود کله باری شروع نمودند چون افغانان توپ نداشتند فوج ایران این مسئله را خدعه حربی تصور نموده متفرق گشتند تا افغانان را در جنگ تریب دهند افغانان از وقت استفاده کرده بر علیه عساکر ایران هجوم آورده جمعیت آنها را پیریشان ساختند و صفی قلیخان را بایسرش و هشت هزار سپاه ایرانی به قتل رسانیدند . ایرانیان تمام آلات حرب را بایست توپ و سامان خود گذاشته شکست خوردند . در اثر این محاربه چنانکه غلغله ایها قندهار را از جنگ اسارت رها کردند . ابدالی ها هرات را از سلطه ایرانیان نجات داده حکومت مستقل تاسیس نمودند .

کرد و عرب در خلال این احوال

در این گیرودارهای کردی سنی برای چور و چپاول ایران کمر بسته هجوم آوردند و تا بجای پیشقدمی کردند که به حصار شهر اصفهان مرکز حکومت ایران خود را رسانیدند. و اعراب مسقط نصبت نموده آبادی ها و سواحل و جزایر خلیج فارس را قبضه کردند.

میر محمود شاه قندهار

چون محمود شاه قندهار اختلال سلطنت ایران و ضعف دانش رؤسا و تفرق اتحاد و رسوخ نفاق قلبی شان را سر اسر مطالعه کرد دیده توقع بتصرف سلطنت شاه ایران دوخته عساکر خود را از راه کرمان با وجود ثبوت آب و گیاه در راه بجنگ دولت ایران سوق داد. چون فوج افغان در حالیکه کرمانها غافل بودند آن شهر را تحت تهاجم قرار داده محاصره کردند و اهالی بدون جنگ شهر را بفوج افغان تسلیم نمودند. لیکن "دراز عادت متغلبین اقوام شرقی حتی غربی ها" عسکرا افغان از ظلم و دست درازی بر اهالی کوتاهی نکردند لطف علیخان والی بندر عباس از طرف شاه ایران مامور گردید که افغانان را بمحاربه از کرمان طرد نماید افغانان به یک جنگ لطف علیخان تاب نیاورده تمام نقاط کرمان را وا گذاشته بقندهار مراجعت کردند. اما کرمانهای بد نصیب چون کسیکه از آفتاب گریخته به آتش پناه آرد از جور افغانان رهائی یافته به پیداد و ستم عساکر ایران معروض مانندند و در تحلیل متردد بودند که آیا مصائب تغلب افغان شدیدتر بود یا مصائب سیادت دولت ایران!

چون لطف علیخان میداند که میر محمود دو باره بر کرمان حمله خواهد کرد لهذا به ترغیبات عسکری و فراهم آوردن آذوقه و سامان حربی در شیراز احتیاطاً آغاز نمود.

(مضرت بیگاری)

در اثر اقتضای زمان با واسطه عدم انتظام تربیبات ایران بر رعایا ظلم و بیداد جریان داشت چه اموالشان ضبط و حیوانات بار بر به بیگار گرفته میشد و در کارهای لازمه حکومتی آنها طرف تعدی واقع میشدند، دشمنان اطف علیخان از موقع استفاده گرفته بنزد شاه از او شکایت کرده در عزل او از "سر عسکری" کوشیدند، عساکر از جاهائیکه آمده بودند برگشته متفرق شدند.

عبرت

"به بینیدنی های خسیس، و خائنین وطن و نوامیس ملت را که بوا سطة اغراض شخصی و عداوت های جزو به و بر باد کردن شخص و احد، چه اسبابیکه موجب تفرقه عساکریکه حصار حفاظت وطن و سنگر قاموس ملت دانسته میشوند، میکردند در آئینه نتایج عمومی این دسائس شخی را قرائت نمائید."

(حکومت هرات و افغانان ابدالی)

حکومت هرات و افغانان ابدالی هرات بر اکثر بلاد خراسان تاخته شهر مشهد (طوس قدیم) را قریباً فتح کرده بودند.

آفات فضا ئی

در آئینای این رفتن و یورش ها شهر تبریز را زلزله های شدید بجنبش آورده هشتاد هزار اهالی از صدمه زلزله زیر خاک شدند، جو هوا از تکاثف خود نور آفتاب عالمتاب را پوشانید قرص خورشید همچو قطعه مس سرخ و قمر بنظر می خورد. در او هام عموم این تغییرات کونی و فضا ئی آثار غضب الهی آمده از نزول بلاهای سماوی باین مقدمات مخوف بودند. برای دفع بلیه به ترك فجور و ازاله

منکرات زیادی توسل جستند و مشایخ در کوچه ها گردش کرده اهالی را بطرف استعمار
دعوت میدادند - و منجمین اظهار رائی مینمودند که این تغییرات کونی علام
خرابی اصفهان اند ' عقول را وحشت و نفوس را حیرت فرا گرفته قلوب ضعیف
و عمت ها پست شدند حتی که این ملت کبیر ایران (مستعد مرگ گردیدند)
و آمال نجات و حیات خود را منقطع دیدند .
« دقت نمائید که اعتقاد خرافات و مضرات در نفوس انسانی و سقوط عمت عسکر هار دست
ویاچه ساختن سپاه چه ها میکند ! »

استیلای میر محمود شاه قند هار

بر بلاد ایران

سال ۱۱۳۵ هـ میر محمود دوباره از راه سیستان با ۲۵ هزار عسکر افغان
و بلوچ بکرمان بورش برده بدون مشقت کرمان را بدست آورد ' مکر مرکز حکومت
آنجا به واسطه محافظین خود خود را انکاء داری کردند شاه قند هار دو هزار و پنجاه
تومان (تومان نیم یونان انگلیسی است) بالا نشان قاوان گذاشته پیشرفت نمود در خیال
اهالی این فکر تجسم نموده بود که میر محمود از طرف الله تعالی بر دولت ایران غضبی نازل
شده است و قرار اخبار منجمین و علماء (که از خرابی اصفهان خبر میدادند) خرابی اصفهان
را بدست میر محمود قیاس میکردند ' میر محمود غنان خود را بطرف شهر بزد متوجه ساخت
چون فتح کرده توانست بطرف مرکز حکومت (شهر اصفهان) بخط مستقیم حرکت
کرد ' چون بحدود اصفهان قریب شد شاه اصفهان بکمان اینکه دست میر محمود
شاه قند هار را از غارت و تصرف بلاد ایران بهیازده هزار تومان باز خواهد داشت
دو قاصد را پیام داده بخند متش فرستاد این پیام شاه اصفهان ' بر هائی بدست میر محمود

داد و دانست که رعب افغانان در دل ایرانیان متمکن گشته لهذا از قبول پیام صرف نظر کرده بقریه کلتاد دو فرسخی اصفهان فرود آمده باطراف اردوگاه خندق حفر نمودند زیرا محاربه عسکر شاه را در اینجا توقع میداشت.

مخوسهای زردشتی که از جور شیعه ها بچنان رسیده بودند بامید اینکه سیطره شاه افغان بر ایران سبب نجات شان خواهد شد نامیر محمودییوستند شاه ایران از توهمات سراسیمه گشته امرا و وزراء را بمشوره دعوت داد.

وزیر صادق

بعد از استشاره محمد قلیخان وزیر عرش کرد که افغانان با جود یکه يك ملت باجلادت و دارای سطوت اند و در میدان حرب ثابت قدم لیکن به فتح کردن حصارها دسترس ندارند باید تمام عساکر خود را در حصار اصفهان فراهم و بمداقه بیردازیم و قتیکه از فتح عاجز آمدند محاصره را ترك داده اصفهان را همچو مرگرم ویرد نامفتوح گذاشته خود مرا جمع خواهند کرد شاه را این رای پسند خاطر آمد.

رأی خیانت آمیز

خان اهواز والی عربستان ایستاده شده از راه حماسه و حمیت بگفتار آمده بیان نمود که این کمال بزدلی و نهایت ضمهفاسیت چه طور راضی شویم که محمود بایک فوج محدود شهر اصفهان را که پای تخت دولت شاه ایران باشد محاصره کنند و ما این تنگ و عار را تحمل کنیم رأی ما اینست که بمیدان جنگ بر آمده ببرد نمائیم.

عرق حیت شاه بحرکت آمده پنجاه هزار لشکر را با بیست توپ برای جنگ میر محمود شاه قندهار فرستاد و حینیکه فریقین بنواحی قریه کلتاد مقابل شدند مبعنه و میسر و قلب هر دو لشکر را آراستند شاه قندهار بر فیل سوار شده بدور لشکر خود دوره میکرد و گاهی بین صفوف عساکر قبل خود را جولان داده میگفت:

فخر و سرور بکه از جنگ های سابقه بدست آورده اید حفظ نمائید اگر دشمن را
مغلوب ساختید شهر اصفهان مکافات خسته گی و ماندگی شماست و اگر فرار کردید
بدون مرگ راه نجات ندارید و بواسطه دوری وطن و مشقت منازل راه چاره مراجعت
غیر میسر است بیاله زهر اجل را بذلت و فضیحت خواهید نوشید .
(در آنوقت بین قندهار و فوج افغان با وجود قطع خطوط مواصلت بین اردو گاه و مرکز
پنجاه منزل مسافه وجود داشت) .

طرز هجوم عسکر ایران و افغان

افغانان باستثنای سدزنبورک (که بک آله توپ نامست که بالای شتر حمل کرده از آنجا
فری می نمایند) تویی نداشتند عسا کر افغان شترهای زنبورک هارا پشت اردو گاه
قرار دادند و ایرانیان بجنگ آغاز نموده میسره شان بر میسره افغانان هجوم
آوردند افغانانرا (شکست داده) رجعت قهقری دادند و بعضی اموال شانرا با قارت بردند .
و میمنه ایرانیان بر میمنه افغانان هجوم برد اما افغانان از روی خدعه حربی
رجعت قهقری نمودند سواران ایران بر عسکر افغان پورش کردند و وقتی که رساله
ایران داخل اردو گاه شد لشکر افغان دو حصه شده زنبورک های خود را بر روی
سواران ایرانی کشا دند و ایرانیانرا چنان افکندند که باد خزان بر گ را
درختان میریزاند .

جلادت امان الله خان افغان

امان الله خان افغان به دنبال عسا کر ایران حمله برده توپچی هارا کشت
توپ هارا بدست آورده بر روی عسا کر ایران آتش داد ساعتی نسکذ شته بود
که عسا کر ایران شکست خورده تمام لوازم خود را به عسا کر افغان غنیمت گذاشتند .

جلس وزرای ایران

وقتی که خبر شکست عسا کر ایران باصفهان رسید شاه سراسیمه گشته و وزراء را برای

مشاور دعوت نمود شاه در مجلس وزراء بیان نموده گفت رای من این است که اصفهان را گذاشته . خزانه را با خود برداشته بفرام کردن عسکرهای شاه مشغول گشته از پشت لشکر افغان هجوم آریم . باینصورت آنها را استیصال خواهم توانست . محمدقلیخان بای شاه موافقت نمود ولی والی عربستان بنا بر مقصدیکه آنجا ذکر میکنم مخالفت نموده گفت که بشاه کمی زبید که پای تخت مملکت ایران را دراز یک شکست ترک نمائیم! چنان علامت ضعف و موجب نفرت قلوب اهالی از شاه میگردد

محاصره اصفهان

بالآخره مجلس وزارت ایران برای دفاع خود را مستعد محاصره ساختند و میر محمود در این وقت در کار خود مقرر بود ولی جاسوسها نیکه (در متعلقین والی عربستان داشت خبر مرعوبیت ایران را باور ساندند) ازین روشاء قندهار بطرف فرح آباد عسکر خود را سوق داد. آنجا را متصرف گردید. زیرا در آنجا عسکر دفاعی وجود نداشت بعد از تصرف فرح آباد به محال جلغا مسکن ارمینهای اصفهان هجوم برده با اهالی آنجا خساره بزرگی رسانیده آنجا را نیز تسلط کردند . بعد از آن یکی از برجهای شهر اصفهان بورش بردند از آنجا به گله باری توپ و تفنگ مدافعه شده رجعت قهقری نمودند ولی این رجعت را موجب زوال رعب خود در دلهای مجبورین اصفهان تصور کرده بغرض اینکه محصورین دلبر نگردند فردا جوانان افغان را در استحکامات شهر امر هجوم دادند اگر مقامت احمد آغا (یکی از آغا یان حرم) صورت نمیکرفت در اثر جلالت و شهامت خود افغانان همان روز اصفهان را فتح میکردند اما بسالت احمد آغا افغانان را بقهقریت مجبور ساخت در دل محمود ازین رجعت قهقری هراسی تولید گشته بشرايط ذیل خوا هشمند صلح شد :

- (۱) حکومت قندهار با کرمان و خراسان بطور توارث در او لاده شاه محمود باشد (۶) پنجاه هزار تومان حکومت ایران بحکومت افغان بپردازد (۳) شاه ایران سینه خود را شاه محمود از دواج نماید

خیانت والی عربستان بشاه ایران

چون والی عربستان این واقعه را شنید سر آقا صدوزده محمود فرستاده از طلب صلح ملامتش کرد و به ثبات و نایل ظفر توصیه اش داد و در مکتوب خود تحریر نمود و ده بود که ما و شما هم مذهبیم ثابت قدم باش و از هول محاصره منترس!

چون محمود از فحوائی مکتوب او خبر گشت دو باره بجوش آمده تدبیر دیگری اندیشید که دهات و قریه جات دور اصفهان را خراب ساخته آذوقه را بجا که خود از آنجا فراهم آورد و چنین کرد و دهات باقی را سوختا نه اهالی قراء از تنگی ارزاق بشهر پناه بردند و رؤسای مملکت بنا بر نا عاقبت اندیشی بکمال مسرت و رودشازا پذیرائی کردند بامید اینکه عده محصورین بورود ایشان افزون خواهد شد و محصورین باز و باد نفوس دلاور خواهند گشت ولی به تنگی ارزاق در شهر نظر نمایند اخفتند و غور نمی کردند که خودشان چرا محصور شد ندو خود چه کردند؟ که دیگران کنند.

گشته شدن برادر و کا کا

و کا کا زاده شاه قندهار

افغانان از یکجا لب شهر حمله آورده استحکاماتی را که بدست گرجی ها نیکه در شراب خور منظمک بودند در حال مستی شان قبضه کردند بعد از آن از راه پل گذشته بعضی حصه های بیرونی شهر را متصرف شدند در بنوقت افغانان خبر گشتند که بعضی اقوام ایرانی بشهر آذوقه میرسانند برایشان هجوم برده آذوقه را از دست شان بردند ولی قبل از آنکه افغانان بار دو گاه مراجعت کنند اهالی قریه کوچکی که اصفهان گفته میشد برآمده آذوقه را از ایشان استرداد کرده کا کا و کا کا زاده و برادر شاه محمود را با سارت برده به قتل رسانیدند. [۱] گرچه شاه ایران از خوف باز خواست محمود

[۱] موافق میگوید که میرویس دوسروارت گذاشته بود در حالیکه میر محمود و شاه حسین آبی الذکر تعداد را پوره می کنند این جا برادر نخواهد بود.

ایشان را حکم امتناع از قتل ارسال کرد لیکن قبل از وصول حکم شاه به قتل رسیده بودند. محمود برافروخته تمام اسیران ایرانی را حکم قتل داده برای قطع مواصلا ت و حصار اسفهان با تمام لوازم تثبیت نمود.

(کثرة جمعیت وقت ارزاق در محاصره)

درین اوقات یکی از اراکین حکومت ایران از شاه خواست نمود که او را بطر دافغانان مامور ساخته اداره عسکر دفاعی بدست وی بسپارد لیکن والی عربستان خان اهو از شاه را به سخن های دلاویز فریب داده از انتخاب او بازداشت چون مدت محاصره بطول انجامید ترقی رخ ارزاق در شهر اوقات اهالی شهر را تلخ گردانید شاه چاره جز این ندید که پسر خود شاه طهماسب ولی عهد خود را خفیه به سائر اطراف مملکت ایران بفرستد و اهالی را برای نجات یاب به تخت دعوت نماید لیکن مردم را به نجات دادن پدر خویش متفق ساخته توانست ارزاق و بقلیت و گرانی نهاده آنرا فقط پدیدار گشت روز به روز اهالی دچار سختی میشدند و بدور حر مسرای شاهانه دوره ها کرده فراهم میشدند و از شاه التجا مینمودند که برای نجات شان از هجوم قحط و گرسنگی به محاربه افغانان با او شان برآید. خصوصاً او فاتیکه بورود ذخایر خبر یافتند الحاح خروج شاه را می نمودند تا آن ذوقه نبود ارد شان بمدست افغانان بقتاده شکار قحط و گرسنگی نشوند.

شاه وعده ها را از امر روز بفر داداده هر روز تعلل میکرد حتی بعضی از مستخدمین حرم برای پراگنده شدن اهالی مجبور بکلوله باری میشدند تا اهالی ترسیده روگردان شوند ازین رویه اهالی برافروخته از حکومت ناامید گشته بالای حر مسرای شاهی بهجوم آماده شدند.

تزدیک بود که بر حر مسرای پادشاهی هجوم آرند اما احمد اغای سابق الذکر پیشروی مردم رفته او شان را دلاسا نموده از هجوم باز داشت بعد از آنکه پسر گشتند

بک جمعیت عسکری را فراهم نموده بر افغانها حمله بردند و تا حدی کوشیدند که بعضی
مقامات را از دست افغانها کشیده به تصرف خود آوردند در این اثنا عساکر عرب
که زیر قیادت خان اهواز بودند قصد رجعت قهقری نمودند

احمد آغا از این رفتار او شان خشمگین گشته امر داد که عساکری خود را هدف
گلوله گردانند ز ما نیکیه عساکر با یکدیگر در آو یختند موقع بدست
افغانها آمده عساکر شاهی را شکست دادند.

احمد آغا بحضور شاه حاضر شده عرض نمود که خان اهواز در تمام مواقع
موجب شکست ما گردیده زیرا با محمود از جهت وحدت مذ هب متفق آمده است
اگر خان اهواز در عسکر ما وجود نمی داشت در دفعه اول افغانها را شکست
داده بودیم

لیکن خان اهواز بحضور شاه طوری پیش آمد که عزالاحمد آغا را از سر عساکر
ارک شاهی به اوز بیاتر جلو داد

بنا بران شاه او را از قوماندانی فوج ارک شاهی معزول نمود
در اثر این عزل احمد آغا هر خورده وفات نمود به مرگ احمد آغا افغانها بسیار
مسرور گشتند و در اهالی اصفهان سراسیمه گی تولید گردیده مرعوب شدند.
سپس شاه به شرائط سابقه از محمود درخواست سلح نمود محمود جواب داد که شاه
امروز چه دارد که مرا بدهد؟ آنچه وجود دارد تماماً در قبضه اقتدار من آمده است.
در این اثنا ملک محمود حاکم سابق الذکر سیستان باده هزار عسکر برای نجات اصفهان
حرکت کرد بر رسیدن خبر حرکت او اهالی اصفهان قوی دل شده گشته امیدوار
رستگاری شدند.

اما چون میر محمود افغان واقف گشت نزد ملک محمود پیغامی فرستاد که عز
خود را فسخ کرده واپس مراجعت کنید در صله آن حکومت خراسان و سیستان
در اولاده شما بصورت حکومت استقلال منظر است» این رشوت چشم مردود

بعضی از شاهان و بزرگانیکه درین کتاب ذکر شده اند



شاه عباس صفوی
«در حدود ۹۹۵-۱۰۳۵ ق»



تیمور لنگ
«در حدود ۶۶۰-۷۱۰ ق»



نادر شاه افشار شهنشاه ایران



شاه حسین صفوی

بعضی از شاهان افغانی که در تاجیکستان زکشته شده اند



سلطان علاءالدین خلجی محمدشاه اول
« ۶۹۰ ق »



سلطان معزالدين کيقباد
« ۶۸۶ ق »



شیرشاه سوری شاهنشاه افغان
« ۹۲۳ ق »



سلطان ابراهيم لودی
« ۹۴۶ ق »

ملك محمود را كور ساخته برای استیلای ممالك موعوده (سیستان و خراسان) عودت نمود امید خود را از شهر اصفهان قطع کرده راه نجات را بر روی اهالی مسدود ساخت. از زاق و بکرانی نهاده حیواناتی که گوشت شان حرام است از قبیل قاطر ها خر ها گربه ها سگ ها مرده های انسانها از اضطرار خورده میشدند اهالی در کوچه ها و بازار ها از شدت گرسنگی میمردند بهر زاینده زود از لاشهای مرده ها پر گشته آتش تغییر یافته قابل نموشیدن نبود. این واقعه در سنه ۱۱۳۵ رخ داده بود و در این آوان به تاریخ ۲۱ اکتوبر ۱۷۲۲ ع شاه سلطان حسین لباس غم و اندوه را با تمام صاحب منصبان پوشیده از حرم برآمده با تمام اراکین دولت در کوچه های اصفهان گردش میکرد و گریسته میگفت این همه مصائب و بلا ها که در وقت حکومت او بر بنده کان خدا و بر بلاد ایران نازل گشته [از خیانت ناسحان و پید بینی مشیران مملکت است] و ب مردم اظهار میکرد که تاج و تخت را برای افغانان میگذارم.

اهالی که سوز و گداز شاه را دیدند مصائب خود و مصائب شاه را فراموش کرده از چشم شان اشک ها جاری گشت. [این است جزای خواب غفلت و فرورفتن در شهوات و استخدام مخالفین در جنس و اغراض در مصالح مهمه خصوصاً در زمان حرب].

خلع شاه سلطان حسین

و تاج پوشی شاه محمود

روز دوم قرارداد تسلیمی تحریر نموده سائر امراء و کبار بران مهر نهادند به ۲۳ ماه مذکور شاه سلطان حسین با سائر اکابر و سه صد نفر سوار ابرائی بفرح آباد نزد شاه محمود رفت و قتیکه شاه داخل اقامتگاه شد تا زمانی که به نیمه دربار نرسیده بود شاه محمود از جای خود حرکت نکرد بعد از آن شاه جیمه شاهی خود را از سر برداشته به دستار

شاه افغان نصب کرده گفت ای پسر من : الله تعالی اراده ندارد که بعد از من بر تخت ایران متمکن باشم امروز تو بشا هی مستحق میباشی شاه محمود این گفته او را با جیغهاش پذیرفته گفت : [ان الله یؤتی الملک من یشاء وینزع الملک من یشاء] و جیغه را بد ستار فرو برده هر دو با سقائی قلب نشستند و شاه دختر خود را در این مجلس حاضر بنکاح وی داد روز دوم محمود بشهر داخل شد . بسلام خانه عمومی نشست شاه و تمام اراکین سلطنت سلام پادشاهی را باو ادا کردند .

خدمات شاه محمود به ایران

چون شاه محمود بر تخت ایران متمکن گشت برای جلوگیری مصائب و قحطی ها اینکه ایرانیان را فرا گرفته بود و به جیره دلها ی شکسته شان بدرجه کمال کوشید مردم را استماله نموده هر صاحب رتبه را برتبه سابقه اش مقرر داشت لیکن بامر ایرانی یکنفر افغان را بحیث معاون مقرر کرد (۱) تا افغانان در امور اداری دولت ماهر گردند و هم اطمینان واعتماد شاه بواسطه این معاونین در مامورین برقرار باشد باستانی والی عربستان سائر خائنین حکومت ایرانی را که در محاربه با شاه ایران از راه تفافیش میآمدند اعدام نمود و از خان اهواز اموالش را ضبط نموده او را با کمال شناخت به قمیخت رسانید گویا که به زندگذاشتن او قبلا وعده کرده بود که او را به قتل رساند .

فتوحات امان الله خان افغان در ایران

امان الله خان را با شش هزار عسکر بطرف قزوین سوق گردانید که قاشان و قم را دراز می راه فتح کرد بدون معارض و موانع داخل قزوین گشت . اهالی قزوین که رجال جنگی و با قوت ویر نفوس بودند و مخالفین مذهب را جدا دفاع میکردند چون از افغانان تعدی حس کردند فراهم شده بر افغانان هجوم آوردند . و اطراف افغانان را فرا گرفته پیش قلعه ها کم نشین رسیدند امان الله خان برای تسکین شورش برآمد اما در این جنگ زخمی شد و در نتیجه اهالی چیره گشته یکپار از جوانان (۱) مکر به منصب شیخ الاسلامی یک عالم افغان منفرداً مقرر گشت « ماخوذ از تاریخ سرچان مالکم »

افغان را قتل و باقی را از قزوین طرد نمودند. این واقعه در سال ۱۱۳۶ بوده در اثنای حرکت شکستی افغانان اشرف بن میر عبد الله بن شاه صدق را از امان الله خان جدا گشته طرف قند هار و هسپار گشت.

بعد از واقعه قزوین اهالی خنسار و سائر بلاد همچو اهل قزوین با فاعنه از راه مدافع پیش آمدند در اثر این رویه فاعنه در اصفهان فراهم گردیدند میر محمود ازین واقعه مرعوب گشته از اهالی اصفهان خائف گردیده از روی پیش بینی سائر مستخدمین حکومت و اراکین دولت و عساکر محافظین قلعه و فوج شاه ایران را به بهانه جوئی ها بعضی را بقتل و بعضی را با خراج محکوم نمود تا ایشان نیز همچو قزوینی و خنساری ها بر علیه او قیام نورزند و سائر رجال شهر را اخراج نمودند و اصفهان ازین رهگذر و بخرابی گذاشت چون قصر سلطنت را استوار نمیدید کردیهای را که بمقام شهر در جزین اقامت داشتند طلب کرد.

نصر الله مجوسی وزیر دست خان افغان

هنگامیکه کردهای در جزین و افغانان قندهاری بمعاونت قازنه شاه محمود رسیدند برای فتح جلبابکان و خنسار قاشان دسته از عساکر را سوق داده فتح نمود نصر الله مجوسی که در کرمان باشاه قند هار ملحق گشته بود به فتح شیراز و سائر بلاد و ساحل خلیج فارس مامور شد و سائر نقاط ساحل را فتح نمود. اما در محاصره شیراز زخمی شده در اثر همان زخم فوت گردیده قیادت عسکر به وزیر دست خان افغان محول گشت و بعد از محاصره بسیاری از اهالی شهر از گرسنه کی مردند بالاخر شهر به زور شمشیر فتح گردید.

سزای محتکرین

این فائدا فغان تمام محتکرین را فراهم نموده برای اینکه از اقرا از اهالی آنجا باز

میداشتند و موجب قتل نفوس شهر شده بودند محکوم باعدام نمود حتی بوبت باین رسید که
بعضی مختکر بن رادر کدام گندم شان تاوقتی آویزان کرد که گندم را دیده دیده
از گرسنه کی جان دادند.

نائب اختلاف آب و هوا و بی نظافتی

اقامتگاهها بر عسا کر

چون شیراز فتح شد عزم محمود قوی گردید. و یک قوت جدید را حس کرد لهذا
سی هزار لشکر فراهم نموده بجانب کوه کیلویه که از اسفهان سه در چهار مایل البلد جانب
جنوبی واقع است متوجه ساخت اهالی که در ارض را سکونت داشتند به عسا کر اودست
درازی کردند.

چون بوسیله اختلاف هوا و کندگی فرودگاهها فوج مبتلای موت گشت و بیش آمد
ناراجی اهالی ایشانرا مشوش ساخت محمود تادم گشته بطرف اسفهان تا کام مراجعت
نموده شباً نگاه بشهر داخل شد.

همچنان در شهر «کز» بسیاری از افغانان کشته شدند. چون این شکست باعث
نفرت افغانان از میر محمود شد او را بخواستن اشرف خان از قندهار مجبور ساختند
و او را ولی عهد مقرر کرد.

اختلال فکرها شاه محمود

بر میر محمود و سواش غالب آمده عزت اختیار نموده بر باخت و تصفیه باطن مشغول
گشته از عالم غیب استمداد میخواست.

«اینست عادت شرقی ها چون بواسطه خطاهای خویش در حلقه های دام مشکلات
میافتند از اسباب ظاهری که الله تعالی برای نیل مدارج سعادت خلق کرده است
صرف نظر مینمایند و بطرف اسرار باطنی متوجه میگرددند گوشت خوری را ترک کرده

در گوشه تنهایی می نشینند این عادت بت پرستان هندو است که در قرن دوازدهم
هجرت بین مسلمانان اشاعت یافته .

چون از عالم غیب بسوی عالم شهود مراجعت کرد و از خلوه به جلوه آمد و سواس
و سوء ظن بر او غالب آمد بحدی که بیک خبر بی اساس ۳۹ نفر از خاندان شاهان
صفویه را اعدام کرد و تشویش او زائل نشد و بدرجه ترقی کرد که به خبط و جنون رسید
و ملا علی (حزین) میگوید جنون وی بحدی رسید که گوشت جان خود را بدندان میکند
و در آتاء جنون وی افغانها شنیدند که شاه طهماسب لشکری آراسته به چپا و میا پدا افغان
مجبور شدند که شاه اشرف را به پادشاهی بر دارند ولی انکار آورد و گفت تا وقتی که
شما قضا ص پدر مرا از محمود نگیرید در حیات محمود پادشاهی را قبول نخواهم کرد
زیرا که محمود میر عبد الله پدر او را بقتل رسانیده بود . افغانان سر محمود را
در سال ۱۱۳۸ از قن بریده نزد اشرف آوردند پس اشرف سلطنت را قبول کرده
زمام آنرا بدست خود گرفت محمود در سن ۲۷ ساله کی بعد از سلطنت سه ساله
دیوارا وداع کرد .

شاه اشرف

شاه اشرف در مجا لس عمومی به آخرین اعمال شاه محمود علناً اظهار تقبیح
میکرد و برای دلخوشی و استماله اهالی ایران تاج سلطنت را بیای شاه سلطان حسین
گذاشته بیوشانیدن آن بشاه الحاج کرد .

شاه به قبول آن راضی نشد . تاج را گرفته بدست خود بسر شاه اشرف گذاشته
گفت که من عزلت را بر عزت ترجیح داده ام . و د ختر نانی خود را بنکاح او داد .
شاه اشرف بقرض خدعه بحضور شاه طهماسب دعوت نامه ملاقات را چنان نوشت
که دست اعداء و اجانب بطرف بلاد ایران دراز گشته از آنرو هرج و مرج در اهالی
رو ناست باید ماوشما باهم سلح نموده دست و بازوی یک دیگر گردیده متحداً

دست اعدارا از بلاد ایران گرفتار سازیم. بعض رؤسای ایرانی که بخدمت شاه اشرف حضور داشتند ازین مسئله آگاه گشته شاه طهماسب را مکاتیب استحضاری نوشتند که از اجتماع و اعتماد بر قول شاه اشرف خود داری نمائید.

چون شاه اشرف باین معامله واقف شد اراکین ایرانی را که از شمشیر شاه محمود باقی مانده بودند محکوم باعدام نموده گفت که شما بادشمن من مرا و ده دارید.

مداخلت دولت عثمانی و دولت روس

در معامله ایران و افغان

چندی قبل از مرگ شاه محمود سلطان عثمانی با امپراتور روس بطر کبیر به تقسیم آن ولایات ایران که داخل دایره افغان شده بود عقد معاهده نمودند و در آن معاهده این شرط هم وجود داشت که اگر شاه طهماسب معاهده را نپذیرد و از آن توافقی و تسلیم نمایندگان را از ایران بدر کرده مقبوضات ایرانی شان را بشاه طهماسب تسلیم خواهند کرد.

شاه اشرف و علمای عثمانی

چون شاه اشرف زمام حکومت را بدست خود گرفت سفیری بدر بار عثمانی به قسطنطنیه فرستاد. سفیر با علمای عثمانی در خصوص احوال ایران تبادل خیالات نموده گفت که سلطان نمی‌زبید که بشاه نصرانی گریسته کرده حکومت سنی را استیصال نماید. غلام و سفیر در این خصوص موافقت کردند لیکن وزراء برخلاف علما احتجاج کرده معتدل شدند که سلطان عثمانی امیر المومنین و خلیفه رسول رب العلمین و سایه خدا در زمین است کسیکه معطیع امر او نباشد و خطبه بنام او نخواند و مالیه ادا نکند دشمن دین گفته میشود جهاد با او بهتر از جهاد با نصاری است.

علمای ازین برهان ناشی از خیالات نفسی و زراساکت گشته سفیر تا کام مراجعت نمود و از دربار عثمانی با احمد پاشا که بر مراغه و قزوین قابض بود حکم شد که عساکر خود را

باصفهان متوجه سازد چون شاه اشرف واقف گشت قریه جات را سوختانده عساکر
قراهم نموده بمقابله فوج عثمانی خود را آماده ساخت و لا بادو هزار مقدمه الجیش
عثمانی بمسافه ۱۵ فرسخی اصفهان مقابل گشت ترکمان چون از تیغ شاه اشرف
بکسر قبل شدند احمدپاشا مرعوب گشته باقی اردوی خود را توقف داده بدویش
خندق حفر نمود شاه اشرف یک هیئت یرویا گاندچی را سرآ در لشکر انزال منتشر نمود
و برای پراکنده کردن اردوی عثمانی واستمالت قلوب کردها مساعدات بکار میبرد
که این جنگ مخالف دین حنیفی است باید ما و شما سنی ها با هم متحد باشیم جمعیت دیگری
از علمای احمدپاشا فرستاد قادل او را بصلح و سلم آماده ساخته معناً نفع صلح را
بفهمانند اما احمدپاشا از قبول صلح انکار آورده لشکر را مکرر سوق داد.

جنگ ترك و افغان

لشکر ترك بالغ به (۶۰) هزار نفر بود و ۷۰۰ قرب با خود داشتند در حین
مقابله هر دو فوج عثمانیان شکست فاحش خورد و دوازده هزار نفر از آنها
مقتول گردیده جمیع سامان جنگ را گذاشته گریختند احمدپاشا بکرمان فرار شد
و از خوف اینکه شاه او را تعاقب خواهد کرد از کرمان به بغداد گریخت.

اثر عالی همتی افغان

شاه اشرف برای استماله قلوب عثمانیان نزد احمدپاشا مکتوبی فرستاد که من
نمی خواهم اموال مسلمانانرا تصرف کنم از طرف خود دامن انتخاب نمایم تا بدو آلات
حربیه سایر سامان پس مانده شما را بشما تسلیم کنم و محبوبین عثمانی را بخشیده رها کرد.
ازین رویه افغانان عثمانی ها بحسن سیرت و صفای طبیعت افغانان قائل گشته
به خود واجب دیدند که شاه اشرف را بشاهی ایران تسلیم کنند و باثر این مصالحت
خواهش کردند که شاه افغان از صمیم قلب سلطان عثمانی را (خلیفه) سایه
خداوند در زمین اعتراف نماید.

تفرق افغانان

بعد ازین چندی از واقعات شدید رونما گشت: اول برادر شاه محمود در قندهار دعوی استقلال کرد این تجزیه شاهی قندهار طائفه غلجای را بد و حصه تقسیم نمود و دروازه کومک و معاونات ازینطرف بر روی شاه اشرف مسدود شد دوم ملک محمود سیستانی خود را بشاهی معرفی نموده بر ولایت خراسان مسئولی گشت سوم نادر افشار که بشجاعت و عزم و شهامت مشهور بود بشاه طهماسب پیوسته در شهر استر آباد سرعمر ایرانی مقرر شد.

فتح یزد بدست شاه اشرف و سفارت افغانی بدر بار عثمانی در خلال این مشکلات شاه اشرف به فتح شهر یزد حرکت کرد و بعد از فتح سفیر افغانی را بدر بار عثمانی فرستاد رجال ترک با کمال احترام و اکرام پذیرایی وی را نمودند و شاه اشرف این رویه را فاتحه اقبال خود دانست.

انحلال حکومت ابدالی هرات

ملت افغان در سایه اتفاق و اتحاد علم استقلال را برافراشته بودند شجاعت و شهامت افغانان عثمانی ها و روسی ها را در ایران هراسان نموده بود لیکن این ملت خوش بخشی خود را بواسطه نفاق و شقاق حفاظت کرده نتوانستند سروری شاه اشرف و آزاد خان و شاه محمود افغان از بهمت نادری ایران و نفاق خانگی افغانان از پنجار و به زوال میگیرا بد ز مالی از فتح یزد تسکین شده بود که برای فتح مشهد و هرات شاه طهماسب به تحت داریه نادر افشار لشکری آراسته بالاخر لشکر ایران بر شهرهای مذکور تسلط یافته چیره دست شدند.

شاه اشرف از انحلال حکومت ابدالی هرات مضطرب گشته سی هزار فوج را تنظیم داده بطرف خراسان متوجه گشت. قریب دامنغان لشکر نادر افشار با عسا کر شاه اشرف

داخل رزم گشته نتیجه را فوج نادری بدست آورد، عساکر اشرفی شکست خوردند. باصفهان رفتند، در شمال اصفهان در فربه مورچه خوار خندقها حفر نمودند استحکامات درست تر تیب دادند و در استحکامات فراهم شدند، عساکر خود را نادر افشار از درمغان بطرف اصفهان سوق داد و در هر نقطه ایرانیان شامل اردوی نادری گشته عدّه شان تا اصفهان خیلی زیاد گردید باین کثرت و وفور به اردوگاه شاه اشرف هجوم بردند افغانان کمال جلالت و شہامت را نشان دادند، لیکن کثرت لشکر دشمن ایشانرا بر رجعت قهقری بسوی اصفهان مجبور ساخت، چهار هزار دلاوران افغان در این محاربه جان بجان آفرین سیردند، و بقیه یقین کردند که باصفهان اقامت کرده نمیتوانند لهذا شبانگاه برای کوچ مستعد شده وقت طلوع آفتاب از شهر برآمده طرف شیراز حرکت کردند، گفته می شود که شاه اشرف قبل از وداع اصفهان شاه سلطان حسین سیاه بخت را کشت، بعد از چند ماه بامر طهماسب فوج نادری بطرف شیراز حرکت کرده افغانان دل شکسته در اسطخر برای جنگ صف بندی نمودند بعد از یک پنجه محاربه فوج اشرفی بشیراز رجعت قهقری نمودند شاه اشرف ناچار گردیده بآدو صد سوار راه افتد هار را پیش گرفت، جماعت افغانان با رؤسای شان که به ۲۰ هزار نفر بالغ میشدند متفرق گشته در رجعت بوطن خود در هر منزل گرفتار مشقات میشدند باوجود تنگی از زاق و راهگیری قبایل ایرانی اکثر افاغنه در وقت مراجعت قتل و تاراج شده به جز از چندی که در بلاد خود اصال گشتند دیگران نجات نیافتند.

گشته شدن شاه اشرف

شاه اشرف حین مراجعت تا بلوچستان هر جا دچار محاربه گشته بالاخر از چور و چپاول قبایل ایرانی تمام رجال خود را در مدافعه تلف نموده تنها باد و نفرز فیق خود که تا وقت دخول بلوچستان زنده مانده بود وارد بلوچستان گردید ولی

پسر عبدالله خان بلوچ شاه را شناخته قتلش نمود و در همان سال ۱۱۵۲ سر شاه را با قطعه الماس که نزد شاه اشرف بود به شاه طهما سب فرستاد شاه اشرف نیک سیرت و خوش باطن و وسیع الاخلاق و ستوده صفات نزد ملت افغان شمرده میشد ایران فیان نیز او را از محمودا فضل می پنداشتند .

حکومت افغانه در ایران ۷ سال دوام داشت در محاربات بین افغان و ایران دو میلیون نفوس ایرانی ضایع شدند .

مسکوکات اشرفی

ریاضی در عین الوقایع می نگارد که اشرف افغان بواسطه حسن سلوکی که با ایرانی ها مد نظر داشت بر اقتدار خود افزوده بنام درهم و دینار مسکوکاتی که در ایران رایج بود تغییر داده بنام خود مسکوکات مخصوصی ترئیس داد که من جمله مسکوک بند * مؤلف بزرگوارها بدست آورده از طلای خالص دیدم در یکطرف آن کلمه توحید (لا اله الا الله محمد رسول الله) و سمت دیگر آن این فرد ثبت بود

دست رد بر بلاد بود گناه داد تغییر سکه اشرف شاه

و در مسکوک دیگر به یک روی شعر فوق الذکر و بر روی دیگر این فرد مندرج بود سلا بود گناه - را غبط کرده اشرف شاه و این مسکوکات را ایرانیان اشرفی نام نهادند و چه سمیه اشرفی این عمه گفته میشود که طلا اشرف قرین فلزات است .

ممکن است که وجه اخیر عمومی وجه اول الذکر مخصوصی نیست به مسکوک شاه اشرف خواهد بود و در مملکت نیز مسکوک به نام شهرت وارد در قندهار مسات و در کابل کلاء دور شد در مهران و اشرفی در تمام بلاد مشهور است)

انحلال حکومت قندهار

و قتیکه نادر شاه سلطنت ایران فائز آمد دست سفوی هارا از حکومت کوتاه ساخت
هشتاد هزار لشکر را با خود گرفته داخل قندهار شد شهر قندهار را که در گوشه کوه
(فیطول) بکمال مناعت سر بر افراشته بود قابل فتح نمیدید زیرا که بشکل نیم دایره
که فیطول شهر را احاطه کرده بود و نیمه دیگر دارای برجهای بلند بوده نادر
افشار قریب شهر بنام نادر آباد شهر نوی تاسیس کرد و یکسال کامل قندهار را
محاصره نمود چون آذوقه را از شهر کامل قطع کرده توانست با اخره بهجوم
آماده گشته بعضی برجهای شهر را بچند حمله زیر تصرف آورده سنگر توپها
ساخت و از آنجا بر اهالی کوله باری شروع کرد اهالی بدین تسلیم چاره ندیدند
و دروازه هارا کشادند چون نادر اعلان عفو نموده بود به احدی از اهالی شهر از طرف

و این مسکوکات را ایرانیان اشرفی نام نهادند که بای نسبت آن بنام اشرف افغانست
و نام مسکوک طلا اشرفی بدینجهت شده که تاکنون با یزان متداول است و یک جهت
دیگر در نزد اهل دنیا امنیت که مسکوک طلا بهترین تمام چیزها و اشرف بر همه چیز است.
خلاصه این پادشاه با اهالی ایران بسیار رؤوف و مهربان بود و محض آسایش حال
ایرانیان با دولت عثمانی که هم کیش و هم مذهب او بودند سخت گیریها کرد منجمله
اول شرطی که بآندولت نمود این سه فقره بود یکی آنکه امیر حاج دروازه مکه
معظمه از طرف پادشاه ایران و از اهالی ایران همه ساله معین باشد و دیگر آنکه کعبه
در پنج رکن منقسم شود که بکرکن آن مذهب جعفری باشد و دیگر عابای ایران
بخاک مملکت عثمانی محترم باشند هر گاه صدمه در محلی بر آنها وارد بیاید خاک
آن محل بدون عذراز عهده برآید چون دولت عثمانی قبول اینشرایط را ننمود
اشرف شاه اعلان جنگ داده با عساکر ایرانی و افغان حمله بمملکت عثمانی بردر شکست
های بیایی در چند نقطه بر لشکر بان آند و لت وارد آورد عساکر عثمانی هم بملاحظه
هم مذهب بودن با پادشاه ایرانی که افغان بود بسختی جنگ نمیکردند و اشرف را
بخلافت اولی میدانستند کار بر سلطان عثمانی سخت شده مجبور به امداد طلبی از ملت

ایرانی حاضر در سید این عفو را دراز آرد بود که در وقت کدابی بی سلطنت ایران
برخو دالتزام گرفته بود که در فض را دفع و دعای ترضیه صحابه کرام را مقرر خواهد کرد
و چنینکه ایرانیان پادشاهی ایران را بروی تکلیف نمودند از قبول آن انکار نموده گفت
تا وقتی که شمار فض را ترک و با سماعی صحابه دعای ترضیه را الحاق ننمایند من شاهی ایران
را قبول نخواهم کرد ایرانیان این توصیه را قبول کرده باو اعتماد و اطمینان دادند
بعد از آن تاج سلطنت را قبول نمود . بدو لیت عثمانی نوشت که ایرانیان
از سب صحابه کرام باز آمدند و با ترضیه من مطمئن گشتند مذهب جعفری کزود
اهل سنت از مذاهب معتبره شمرده میشود در خصوص آن از حکومت عثمانی آرزو
دارم که در مکه معظمه برای امام جعفری ها اذن اقامت امام همچو مذاهب را بعه داده شود.
شیخ الاسلام حکومت عثمانی این خواهش او را قبول نکرد و حکومت با عدم قبول مبالغه نمود.

خود شداول استفتا از علماء چهار مذهب سنی داخله مملکت خود گرفت که هرگاه
در یک عهد دو خلیفه از اسلام باشد اطاعت بکدام یک واجب است در جواب نوشتند هر
کدام کامل تر و خانواده او بخلاف قدیم منتهی شود و نسب بخلاف سابق اسلام
برساند اطاعت او فرض است سؤال دیگر نمود که هرگاه دو خلیفه در یک عهد اتفاق
افتند و باهم طرف نزاع و جدال باشند تکلیف حمایت اسلامیان بکدام یک از آن
دو خلیفه خواهد بود جواب نوشتند هر یک که مقصودش حفظ بیعت اسلام و قوت اسلام
و متولی حرمین الشریفین است اسلامیان باید باو همراهی او متفق باشند و هكذا استفتا
های دیگر گرفت که ضد مقصود اشرف شاه بود از آنجهت ملت عثمانی همت بتلافی دوباره
با اشرف شاه گماشته بیاد شاه خود قول اتفاق و همراهی دادند مجدداً جنگ شروع شد
هنوز فتح و شکست چندانی بطرفین روی نداده بود که به تدبیر نادر شاه افشار که آن زمان
سیه سالار شاه طهماسب صفوی بود هرج و مرج در ایران روی داد و عساکر ایران بوارث
پادشاه خود گردیده دور اشرف شاه را وا گذاشتند سهل است که در خیال بهمزدن اردوی افغان
شدند و روزگار اشرف شاه سیاه شد و افغانه منهزم شده ایران را وا گذار نموده بمقاد
کل شیء بر جمع الی اصله پس بقندهار رفتند و اشرف شاه در بین راه فرار و قات یافت

حکومت اعلیٰ حضرت احمد شاه

افغانها بعد از مرگ شاه اشرف صرف تازهان مرگ نادر شاه افشار زیر سلطه
ایرانیها باقی ماندند اما زمانیکه نادر شاه در سنه ۱۱۶۱ کشته شد احمدخان ابدالی
سدوزائی که در معرکه نادر شاه بود جهت مدافعه از اهل حرم او به معیت دسته جات
افغان و ازبک بر ایرانیها هجوم نموده آن ها را سخت تار و مار ساخت سپس
به نهایت عجله بطرف قندهار رو آورده آن را استیلا نمود خزینه و اموالی را که
برسم خراج از ولایت کابل و بلاد سنده به نادر شاه می بردند در وقت گذشتن
از قندهار احمدخان خزاین مذکور را (که بالغ به ۴۴ کرو روپیه بود) از امداد
های غیبی دا نسته ضبط نمود و اقتدار او بهمان سبب زیاد شده دعوی استقلال نموده
خود را شاه افغان و طائفه ابدالی را (به درائی) موسوم ساخت (۱) بعد از آن عساکر
خود را بطرف هرات مشهد و سیستان و غیره بلاد خراسان سوق داده آن موضع را
فتح نمود و قدرت داشت که تمام ولایات ایران را در همان وقت مطیع و منقاد حکومت
خود سازد اما چون ملاحظه نمود که اهالی ایران از افغان ها بواسطه ضررهای
که دیده اند بدی برند و هم تغییر مذهبی که بواسطه نادر شاه در بین شان پیدا شده
بود ممکن نگر دیده است و فتح تمام ولایات یک امر ساده بنظر نمی رسید و هم
میدانست که تسخیر کشور ایران به فائده او تمام نمی شود بنا "مساعی خود را
باصلاحت داخلی گماشته باستخلاص قوم خود کفایت نمود و برخی از ولایات
خراسان را به پسر نادر شاه بسبب حقوق پدرش واگذاشته محضت او را هم ذمه
برآورد ؟ بعد از آن که رسوخ حکومت او در افغانستان قائم گردید و تمام افغانها
باو اطاعت نمودند شش مرتبه بر بلاد هندی لشکر کشی نمود و در هر مرتبه به ظفر

۱۰ « احمد شاه قبل از ورود خراسان به پادشاهی انتخاب شده بود و نام درانی را نیز بآب
میان عمر صاحب چمکنی تبدیل و تجدید نمود » تاج التواریخ »

و فتوحات مجلل نایل شد؟ خصوصاً در واقعه جنگ مرهته که در سحرای "بانی پت" بقریب دهلی واقع است محاربه بابت پرستان مرهته که بزرگترین سلطان های تیموری به پیش برد مقاصد خود در هند از شرارت شان عاجز آمده بود (زیرا مرام شان از ازاله حکومت اسلام می درهند بود.)

بوقوع بیست تعداد قشون مرهته هشتاد هزار نفر و از احمد شاه ۶۰ هزار که مناسفه آن افغانها و محل اعتماد احمد شاه صرفا اینها بودند انداز شد. احمد شاه بهمین اردوی خود مرهته ها را سخت شکست داد چنانچه بعد از شکست مذکور خودشان طوری متغیر گردیدند که واقعه مذکور سد فتوحات آنها گردید و آوازه مردانگی احمد شاه در تمام بلاد هندی از این مسئله شهرت گرفت احمد شاه بنجاب و کشمیر و سند و بسا بلاد دیگر آن نواحی را در تحت تصرف خود آورد بعد از آن بلوچستان و مکران و بلخ و غیره را فتح نموده تمام و ساء بزرگیکه به گرد نواحی مملکت افغان بودند در مقابل او فروتنی نموده در اثر حکمت و تدبیر خود بربک مملکت عظیم استیلا ورزید و اهالی مملکت او دارای ثروت و غنا گردیده بودند لیکن او ضاع مالی حکومت در حالت فقر بود زیرا اخراج ولایت کابل و قندهار را بخوابن قبائل افغانیه بخشیده بعوض آن از آن ها اطاعت و ملازمت در سلك عسکری طلب می نمود (۱) این سلطان عظیم الشان طوری که ما بیان کردیم از قبیله سدو زائی بود و افغان ها قبیله موسو فیه را خیلی دوست میداشتند و بدیده اعتقاد و اعتماد به اینها مینگریستند بعلاوه سلطان مذکور خیلی شجاع و با عزم و حرزم و صاحب فکر و تدبیر محکم خوش خلق با عفت عادل عالم و منصف را در مری بود با رعیت خود رأفت با عسا کر خود بهر حمت گذاره میفرمود حتی با وجود اختلاف انساب و مسالک رعایا طوری در دل های شان محبت او عمومی و خصوصی جا گیرین بود که او را از بزرگترین خداوند تعالی شمار داشته پدر تمام افغان ها می شمردند.

۱. با برادرشک خود می نگارد که ولایت کابل میبوی است قلمی نیست حاصلات آن مصارف را بپورده کرده نمیتواند همیشه این فقر مالی بود. [مترجم]

و ازین باعث بقلب احمدشاه با یاد میکنند و مشارالیه نظام سلطنت خود را
 باسناد محکم و ثابت استوار نموده بود و تا آخر حیات به شکوه و جلال حکومت نمود
 لاکن علت اساسی ثبات حکومت و سلطنت حسن حکمت و تدبیر ذاتی او بوده است
 ولی پس مانده گمان او چون در این صفات بمنزله او نبودند لاچرم
 بعد از مرگ او مملکت دچار اضطراب و بی‌بشائی گردید و قاتل او به عمر پنجاه
 ساله کسی در ۱۱۸۵ اتفاقاً قتاده بعض میگویند سال ۱۱۸۷ و قاتل کرد

اعلیحضرت تیمور شاه

چون احمدشاه وفات کرده درین وقت پسرش تیمور شاه در هرات بود
 جرگه علماء و منصبداران عسکری و خوانین اقوام را خواسته بحضور آنها بیان
 کرد که پدرم در حال حیات مرا ولی عهد مقرر کرده بود ولی در مرض موت وزیر
 (شاه ولی خان) او را فریب داده ولایت عهد مرا بر و سپرد و منم
 سلیمان را به پادشاهی افغانستان برداشت الا ن در قندهار دورشاهی بنام او زده
 می شود و خزانه پدرم را بدست آورده قوه حربی خود را در آن فروخته است آیا شما
 یامن در استرداد حق معصوب مدد میکنید؟ همه گفتند که سواد اعظم باشماست به کومک
 شما حاضریم مردم در مزار خواجه انصاری جمع شده شیخ یحیی شمیر شاهی را بگردش
 حمایت کرده باو بیعت کردند و تمام افغانیان باو کمر بسته قندهار را فتح و سلیمان را در یک
 قفس انداخته در زندانش نگاه داشت تا آنکه در سنه ۱۲۳۳ در زندان وفات کرد و وزیر
 (شاه ولی خان) را کشت (۱) تیمور شاه بطرف پنجاب و کشمیر عثمان عزیمت معطوف

۱. زمانیکه تیمور شاه با اداره استیلای قندهار از هرات بفرار رسید وزیر شاه و لیغان
 با چند نفر اقارب خویش به غرض تقدیم معذرت در حدود فرار به استقبال تیمور رسید اما قاضی
 فیض الله خان دولت شاهی که بمنصب وزارت دربار تیمور شاه مقرر گردیده بود تیمور شاه
 را بقتل و وزیر شاه و لیغان و ادار ساخته گفت که او را موقع سخن زدن باید داده شود زیرا
 بواسطه این زبانی که دارد پادشاه را فریب خواهد داد. تیمور شاه بمشوره قاضی فیض الله خان
 قبل از باز یابی او را با قاریش اعدام نمود - تاریخ احمدی

ساختمس کشان آنجارا واپس معین کرده بحکومت افغانستان ملحق گردایند بعد از چند سال شهزاده محمود را به نائب الحکومه کی هرات و شهزاده زمان پسر سوم خود را که دارای مکارم اخلاق بود در کابل والی مقرر نموده و مرکز سلطنت را از قندهار به کابل نقل داد. (۱)

صدمه تعصب به سیاست و فتوای ناحق

درین اوان شاه مراد بیگ بخاری بر مرو تاخته آن شهر را خراب ساخته تمام اهالی را که دارای مذهب شیعه بودند با سارت برد تیمور شاه در اثر استغاثه اهالی خواست که بفریادشان برسد ولی قاضی فیض الله خان او را فتواداد که برای سنیها جائز نیست که شیعی ها را از دست سنی ها نجات دهد (فاعتبر و یا اولی الالباب) در شب ۸ شوال سنه ۱۲۰۷ تیمور شاه در کابل وفات کرد و راحت افغان ها باز رخت بر بست. تیمور شاه نیک سیرت نرم طبیعت صلح دوست بود از آن رو بعضی منصبداران و خوانین ولایات عصیان می ورزیدند و سهصد نفر زن اوزنان احرار داشت و درین جمله زنی از نژاد افغان وجود نداشت ۳۲ پسر از او باقی ماندند.

[۱] - طوری که اهالی هرات به شاهزاده تیمور طرفداری نمودند اهالی قندهار شهزاده سلیمان را بحکومت قبول نموده بودند. لهذا تیمور شاه به اهالی قندهار اعتماد نداشت و به این لحاظ مرکز سلطنت را از قندهار بکابل انتقال داده از اهالی قندهار صرف دوازه هزار اسحاق زائی ها را که در تعداد نفوس کمترین طوائف آن ولا بودند بجهت قوت الظهر با خود آورد. تاریخ احمدی

شاه زمان و شهزاده همايون

هنگامیکه تیمور شاه خبر وفات پدر خویش را در قندهار شنید در میان قوم پادشاهی خود را اعلان کرده قشون خود را مجهز نمود. به اراده استیلاي کابل سوق داد.

این خبر به برادرش شاه زمان رسید (۱) در مقام کلات غلجی به مقابله او آمده جنگ شدیدی بین طرفین بوقوع پیوست نتیجه جز این نداد که همايون بسوی هرات فرار نمود.

و به برادر دیگر خود شهزاده محمود پناه برده بمقابله شاه زمان در خواست امداد نمود اما او قبول نکرد.

و قتیکه ناامید گشت هرات را گذاشته رو به قندهار نهاد در بین این دو شهر اخذ مقام نمود.

اتفاقاً قافله که از قندهار بسوی هرات عازم بود به او پیش آمد. همايون راه کاروان را گرفته رجال آنرا کشته و اموال شان به یغما گرفته قوچ خود را به آن مسلح ساخته به جنگ زمان خان برادر خود دوباره آمد.

این خبر به حیدر ابن زمان رسیده سه مذاقعه او بر آمد اما تاب نیاورد و شکست خورد.

و همايون به شهر قندهار داخل گردیده با اهالی از راه درشتی پیش آمده نجا را ازار داده مال شان را ضبط نموده قوچ خود را بدان مرتب نمود چون شاه زمان واقف گشت جانب قندهار عسکر خود را حرکت داده و بر همايون یورش برد. در نتیجه همايون هزیمت یافته به ملتان گریخت و والی آنجا با او

[۱] زمانیکه تیمور شاه در کابل وفات نمود قبل از شاهزاده همايون والی قندهار شاهزاده زمان والی کابل باتفاق امراء دربار به پادشاهی انتخاب گردید. مترجم

مقاومت نمود تا که او را شکست داده پسرش را کشته و خودش را با سارت گرفته
به حضور شاه زمان فرستاد و شاه زمان به کور ساختن او امر داد .

خلاصه اینکه شاه زمان به کومک قاضی فیض الله خان و سر دار پائنده خان
و بختیاری خویش اورنگ پادشاهی را بعد از پدرش از دست مدعی خلاص نمود
با جود یکه امراء در باز فوائج خود را در خصوص مقرر نه نمودن رحمت الله خان
به رتبه وزارت به گوش شاه رسانیدند اما شاه نشنید و رحمت الله خان را بر تبه وزارت
مفتخر ساخت از این رهگذر ماده فساد در جمعیت ایشان متولد گردید
که تفصیلات آن در آئنده ذکر خواهد شد

دستبرد شاه زمان در بلاد دیگر که زیر سلطه آباء واجداد او بودند نفاذ یافت مثل سنده
و کشمیر و ملتان و دیره و شکار پور و بلخ در قبضه اقتدار او کاملاً درآمدند .
بعد از آن شخصاً بسوی قندهار عزیمت نمود و در اثناء این گذارشات شهزاده محمود
برادر او در هرات دعوی استقلال کرده عساکر خود را مجهز ساخته جانب قندهار
حرکت داد .

زمانیکه شاه زمان خبر یافت بمقابله او بر آمده در حدود کرشک و زمیندار
تلاقی فریقین شد .

اولاً شاه زمان از برادر خود شهزاده محمود در خواست صلح کرد لیکن محمود
به قوت خود معرور بود از قبول صلح انکار کرد و نائره جنگ در گرفت و در
نتیجه محمود هزیمت خورده بسوی هرات فرار گردید و عده زیادی از امراء در بار او
بدست برادرش شاه زمان اسیر افتاده خزانه اش به قوه تصرف عساکر شاه زمان درآمد .
بعد از این واقعه به شرایط ذیل صلح منعقد شد که هرات و فرامدر قبضه حکومت شهزاده
محمود باشد و خطبه بنام شاه زمان خواند سکه را در آن بنام شاه زمان مکهول سازد .

اختلاف تیمور شاه درانی

هنگامیکه شهزاده همایون خبر وفات خود را در قندهار شنید خوش را
پادشاهی خویش را در قدم خود رسماً معرفی نمود.

پس شاه زمان جانب کابل مراجعت نموده از اینجا عازم لاهور گشته آن را تحت
نظارت و ربط خود آورد و علاوه بر تمام علاقه جات قریه لاهور را تصرف کرد.
و این ظفرها و فتوحات عسا کر او را نرومنند گردانید.

در حالیکه شاه زمان در لاهور بود شنید که شهزاده محمود معاهد را شکستاده به اراده
فتح قندهار اراده از لاهور علی العجاله مراجعت نموده عازم هرات شد و قتیکه محمود
از حرکت شاه زمان خبر یافت عسا کر خود را فراهم نموده از هرات برآمد در اثناء
حرکت خود شنید که امرائیکه در هرات گذاشته است به جیت مقرر نمودن او را به رتبه
وزارت مقرر گشته در هرات بر علیه او شوریده اند لهذا محمود به مراجعت خود مضطر
گشت زمانی که در هرات داخل گردید قلیچ خان رئیس ایماق طائفه است از (ترك)
بعسا کر زیر اثر خود مجدداً به مخالفت قیام نمود شهزاده محمود وزیر شیعی خود را
به آرام ساختن او شان فرستاد شورشی ها و راغبوس ساخته بدون سرکشی راه اطاعت
را نه بپیمودند.

در این احوال شهزاده قیصر ابن شاه زمان به نواحی هرات نزدیک رسید شاه محمود
چاره جز فرار ندید بایسر خود کامران به بلاد ایران گریخته به فتح علیشاه قاجار
جدا شده موجوده عجم پناه برد و شاهزاده قیصر بلا مانع به هرات داخل گردید بعد
از آن شاه زمان پدرش در هرات فرود آمده او را به ولایت هرات مقرر نمود.

چندی بعد محمود به نواحی هرات مراجعت نموده بعضی از عسا کر را برای فتح نول
فراهم گردانید لیکن کامیاب نه گردیده هزینهت یافت و مراجعت خود را نزد فتح

علیشاه پسند نه کرد لهذا به شاه مراد امیر بخوا راینه برد بعد از آنکه هشت ماه باشاه
مراد گذر الید اجازت رفتن خوارزم را حاصل کرد و از اینجا رفتن زد فتح علیشاه
ایران بارتانی عزم کرده رفت

چندی آنجا توقف نموده و اخیراً از اوامداد يك فوج جراری را گرفته سوی
قندهار حرکت داده بلامانع قبضه کرد :

و در این جا فتح محمد خان ابن سردار یائنده خان با او ملاقی گشته در سوق دادن
قشون بسوی کابل با او شریک گردید زمانیکه شاه زمان از این واقعه خبر یافت
به دفاع ایشان برآمد و قتی که تلافی عسکرین بعمل آمد جنگ بسیار شدیدی بوقوع
پیوست و خونهای بسیاری از طرفین ریختانده شد و در نتیجه شاه زمان شکست
خورده بدست شاه محمود اسیر افتاد به امر او در چشم شاه زمان میل کشیده شد
و وزیر رحمت الله خان خائن که به امید پادشاهی خود شاه را به قتل سائر امر او داشته
که در آن جمله پدر فتح محمد خان سردار یائنده خان را نیز به قتل رسانیده بود
در قبضه شاه محمود آمده لباس او را کشیده بپوشانید و بالای خرسوار
کرده در شهر کابل شهرش نمود و بعد از آن اعدایش کرد

و قتی که قیصر ابن شاه زمان مقاومت با کاکای خود کرده نمیتوانست هرات را به
برادر حقیقی محمود شهزاده فیروزالدین گذاشته به شاه ایران پناه برد در اثر این
واقعات سلطه محمود بر پای تخت افغانستان انجام یافت چون محمود بسوی تشیع
میلان داشت لهذا سنی ها متفرک گردیده عرق جمعیت او شان به شور آمده بر علیه
او شوریدند بعد از آن شیعی ها نیز او را ناکام گذاشتند و تمام ایشان به سرزنش
او متفق گشته در بالا حصار محبوس ساختند شاه زمان کور را از محبس بر آورده
تا زمان رسیدن شاه شجاع به حکومت خود مقرر نمودند

پنج روز بعد ازین واقعه شاه شجاع از پنجاب به کابل رسید اهالی محمود را به

حضور شاه زمان حاضر آوردند تا قصاص چشم خود را از او بگیرد شاه زمان از روی
 رحم از او در گذر کردیده امر داد که او را پس به محبس بالا حصار به بردند چندی
 بعد ازین شاه شجاع بایک لشکر جرار برای تأدیب والی کشمیر عطا محمد خان
 پسر شیر محمد خان که عصیان نموده بود سوق داد زما نیکه به مظفر آباد قریب
 کشمیر رسید نما ننه عطا محمد خان به حضور شاه حاضر گردید عذر
 مخدوم خود را به پیش شاه عرض نمود از اطاعت و بندگی او اطمینان داد
 بعد از آنکه شاه شجاع از معاهدات او اطمینان حاصل کرد بسوی کابل مراجعت
 نمود در اثنا راه شنید که محمود یا امرائیکه با او محبوس بودند محافظینی قلعه
 را ذبح کرده از حبس فرار کرده

وزیر فتنح خاں نیز از محبس قنند ها رهبر آمده هردویشان
 در اطراف قندهار با شهزاده کامران یکجا شدند کامران درین وقت
 در سرحدات افغانی تردد داشت از آن اجتماع شان اهالی کابل در شدت اضطراب
 بودند شاه شجاع حین ورود خویش پریشانی اهالی را دیده بسیار تأسف میگردند
 محمود بعد ازین اتفاق نزد شهزاده فیروزالدین والی هرات رفته استمداد خواست
 مگر تا کام مراجعت کرد شهزاده فیروزالدین هدایا و لباس های فاخره را بکمال
 احترام بحضور ایشان قدیم داشته از داخل شدن شهر نزدشان عذرخواست چون
 بگرفتند کک کامیاب نیامدند دست خالی مراجعت کردند و در اثنا رجوع دو قافله
 که از هرات بقندهار و از قندهار بهرات میرفتند تاراج کرده و بذریعه آن عسکر
 تهیه نموده قوه چهار هزار سوار برای فتح قندهار آراسته چون بنزدیک شهر شدند
 درالی بمقابله برآمد عالم خان والی مذکور قندهار را اسیر نموده بعد مدتی
 بر قندهار مسلط گشت و صد هزار لشکر را از قندهار باخود گرفته در حدود غزنی
 با شاه شجاع مقابله نمود پس ازیک جنگ خونین شاه شجاع از غزنی شکست خورده

بواسطه بی اعتمادی که بر مردم کابل داشت توقف نکرد. شاهزاده حیدر ابن شاه زمان را در شهر گذاشته بسوی پشاور رفت کابل در تصرف ثانوی محمود در آمده محمود به نشان دادن امارات مراحم و شفقت خود به رعایا آغاز نموده فتح خان را به وزارت خود برگزیده اختیار امور را بدست او داد.

ویسر خود شاهزاده کامران را به ولایت قندهار والی نمود

فتح خان سائر برادران خود را به فرمانفرمائی ولایات افغانستان مقرر کرد. و در ضمن این وقایع شهزاده قیصر ابن شاه زمان را که خبر گریختن او به سوی ایران قبلاً تحریر گشته در ایران خبر یادشاهی کاکای خود شاه شجاع را شنیده به مملکت خود عودت نمود در این اوقات بدست شهزاده کامران والی افتاده یورس آورده که والی قندهار گردیده بود افتاده او را به قتل رسانید و شاه شجاع از پشاور کشته شده پس با عطاء محمد خان والی کشمیر باب مراسلات را کشوده از او پول امدادی در خواست کرد عطاء محمد خان جواب داد که جواهری که نزد خود شماست اگر میفرستید مبلغ سی لک رویه به شما میدهم چون نزد شاه شجاع جز در بای فور دیگر جواهر وجود نداشت (۱) آنرا نزد عطاء محمد خان فرستاده مبلغ (۱۵) لک رویه را نقد از او گرفت و (۱۵) لک دیگر را وعیده نمود و به کسر د شاه شجاع در بای نور را برای عطاء محمد خان والی کشمیر برگرد داده لشکر برای جنگ بیا راست و بسوی پشاور حرکت داد تا بطرف کابل آنها را سوق دهد چون این خبر به محمود در سید شاه زمان را که نزد شاه محمود محبوس بود بیرون آورده مخاطب ساخته گفت که مملکت محل تهدید خرابی و نفاق است خون مسلمانان بهدر میرود باید دست اتحاد بهم داده نفاق را با نفاق مبدل و با مورانی توجه نمائیم که حسن عاقبت مملکت را فراهم میآورد و بر من است که بر تمام فرائض و لوازم حیات شما برادران خود پرداخته هر کدام

شمارا به مراتب لایق رسانیده حقوق برادری را بجا آورم و تمام منصبداران محبوس
 را از محبس رهائی دادند و بر شما لازم است که رتبه و منزلت بزرگی مرا مراعات
 نمایند زیرا از کلان ترین پسران پدر هستم چون شاه زمان این خطاب را شنیده
 بشاه شجاع برادر خود حقایق واقعه را تحریر نمود شاه شجاع این مکتوب را وسیله
 تهدید عطا محمد خان ساخته با اتفاق برادران او را می ترسانید و برای او نوشت که
 اگر به مال و رجال امداد مرا نمائی من بایرادر شاه محمود متفق شده ترا از بیخ
 خواهیم کند عطا محمد خان این مسئله را اهتمام داده پنج هزار لشکر آراسته
 در پشاور آورد شاه شجاع خورسند بود که عطا محمد خان به معاونت او می آید
 لیکن عطا محمد خان عذر خود را پوشانده و علی الغله پادشاه را دستگیر نمود و در قفسی
 انداخته به کشمیر فرستاد و در محاصره او خیلی اهتمام نمود مکتوبی حکومت
 انگلیس در هند نوشت بامن متفق شده به پنجاب لشکر کشی نمایند و بعضی حمص
 پنجاب مقبوضات حکومت افغانی را که رنجیت سنگه بت پرست در این خانه
 جنگیهای داخلی افغانها متصرف گردیده است با تفاق هم دیگر ازور هانیده
 بشما تسلیم نمائیم و شما بمدا فعه شاه محمود در هنگام سوء قصد او
 بامن مددگار باشید شاه محمود چون این مکتوب بدست جاسوس های رنجیت سنگه
 افتاد رنجیت سنگه آن را نزد شاه محمود فرستاده جهت هجوم بالای عطا محمد خان
 از و مدستی را طالب گردید شاه محمود رنجیت سنگه با عطا محمد خان جنگ نمود
 عطا محمد خان را اسیر گرفت لیکن شاه محمود او را عفو نموده شاه شجاع را از حبس
 رهانید و وزیر فتح خان پسر خود سر دار محمد اعظم خان را عوض عطا محمد خان
 والی کشمیر مقرر نمود و رنجیت سنگه شاه شجاع را با خود گرفته به لاهور برد
 دو سال بعد در لاهور از حرس و آزر رنجیت سنگه و آنها مات جعلی او به تنگ
 آمده به نزد انگلیس ها پناه برد و رنجیت سنگه دلدان آذر را بولایت کشمیر نیز ساخته

هشتاد هزار عسکر با خود گرفته به کشمیر یورش نمود سرارد محمد عظیم خان این سردار پاینده خان که از طرف شاه محمود والی کشمیر بوده هزار عسکر مسلمان را برای مدافعه سکه ها به کمین گاهی نشانیده بود چون لشکر سکه ها بیک وادی رسیدند عسکر غیور مسلمان از هر طرف ایشان را احاطه کردند چهل هزار نفوس شان را اسیر و قتل نمودند و چهل هزار دیگر او را بوطن فرار نموده بهزار رنج و زحمت جان بسر بردند.

در نجیت سکه خجل گشته و برای محمود مکتوب اعتذاری نوشته مراحم او را خواستگار گردید این عزم خود را بحركات شاه شجاع حواله میکرد چون شاه شجاع خبر یافت دور شدن از لاهور را اراده کرده در نجیت سکه بجواهر او طمع نموده از پیش میداد تا بوی دهد شاه شجاع آن را نمیداد ولی بطور امانت نزد وی گذاشت که در این جمله دریای نور هم داخل بود (گمان میکنم این جوهریست که امروز زینت تاج امپراطور برطانیه است) شبانه خفیه نزد حکومت انگلیس گریخت؛ در نجیت سکه متأسف گشته مراجعت او را خواهش کرد؛ چون شاه نه پسندید جواهرش واپس مسترد نمود؛ حکومت انگلیس این روزها را از خدا میخواست لهذا در قدر دانی شاه بسیار کوشید؛ درین ایام شاه زمان بحالت نایبانی بمزار فیض اثار در بلخ که برومیه سید تاعلی معروف است و از آنجا به بخارا و از آنجا به ایران و بعد به بغداد و از آنجا به حجاز سفر کرد در آن مقام دنیای فانی را یدرود گفت میر حیدر امیر بخارا و فتح علیشاه ایران و داؤد شاه والی بغداد مقدم شاه را گرامی داشتند و شاه ضیئه خود را باز دواج امیر بخارا درین سفر داد.

(صوفی اسلام)

درین آوان ۱۲۳۲ صوفی السلام صوفی جهریه بخارا از بیک بان از بیک گریخته و شهزاده فیروزالدین والی هرات را که از طرف شاه محمود بود بر خود فریفته ساخته

پنجاه هزار مرد جنگی از اهالی هرات قندهار و قندوز و میمنه و اندخوی و فاریاب
 فراهم کرده در قلعه شکیبان با محمدخان قاجار نائب الحکومه خراسان در میانه هفت
 فرسخی هرات معرکه نمود و در بین ۳۶۶ نفر از مخلصان و فداکاران او که در
 محاذ جنگ حاضر بودند از یکسر کشته شدند (صوفی الاسلام که در قلب عسکر به حوضه
 ازین در وسط مخلصین مذکور نشسته بود بقتل رسید و جثه او را در دادند و پوست
 سر صوفی الاسلام را کشیده از کاه میر ساختند نائب الحکومه خراسان محمدخان قاجار
 آن را بدر بار ایران فرستاد و اتباع صوفی الاسلام عقیده داشتند که بر صوفی الاسلام
 وحی نازل می شود و به برکت انفس او شهزاده فیروزالدین به تخت سلطنت نائل
 خواهد شد: این است جزای کسانی که بین مسلمانان تولید نفاق و خونریزی مینمایند
 بدعوی دروغین تصرف در عالم کائنات ادعای قوه الهیه و اسرار بانیه مینمایند
 بعد از قتل صوفی الاسلام فیروزالدین بهرات مراجعت کرد برای دفع ضرر ایرانی
 ها بدادن خراج مصالحت کرد و خودش بین سنیت و شیعت و مصالحت و مخالفت
 مضطرب بوده و ما بین حسن علی میرزا پسر فتح علی شاموالی خراسان
 و حاجی فیروزالدین آتش کینه مشتعل شد را شهزاده فیروزالدین
 از دست درازی او به علاقه اش مخوف بود و در صورت جنگ از برادر خود شاه محمود خان
 امداد خواست بناء علیه محمود این موقع را غنیمت دانسته بسرکردگی وزیر فتح محمدخان
 عسکر جبار فرستاد و فیروزالدین مرعوب گردید و ایشا را
 بدخل اذیت نمیداد و زیر فتح محمدخان از طرف با دار خود دعاهای
 بود که هرات را قبضه کند بدون حیل چاره ندید فیروزالدین را برای استشاره
 بار دو گاه خود دعوت داد و حسب وصایای با دار خود او را با عائله بقتلندرها
 محبوس فرستاد:

کهن دل خان برادر خود را به تسخیر غوریان گماشت و اهالی خراسان را بذریعہ

اعلانات دعوت اتحاد داده بمحاربه ابرایان تشویق میکرد. و چون حسن علی میرزا از این مسئله باخبر گردید برای محافظه آن بلاد عسکری فرستاد در حین مقاومت مهاجمین و مدافعین وزیر فتح خان از اهالی قندهار و هرات و بلوچستان و سیستان و قبائل جمشیدی و هزاره و فیروزکوهی لشکر عظیم الشانی را آراسته کرده آنها را با توپ ها و زنبورک ها برای استیلای غوریان و سایر بلاد خراسان حرکت داد. فوج افغانی در کوسینه و فوج ایرانی در کافرقلعه رسیدند و بعد آنها از همدیگر به اندازه دو فرسخ بود درین جا وزیر فتح خان به حسن علی میرزا قاصد فرستاد و غوریان را در خواست نموده از روی تهدید گفت که فتح عاقبت جنگ معلوم نیست و غالباً خود بینی و غروریکه بواسطه شهزاده کی در ذات خود پیدا کرده اید موجب تزلزل سلطنت پددرت خواهد شد.

او بجواب پیغامی بوی فرستاده گفت با دار شما احسان دیده شاه ایران است لایق نیست که چنین پیغام بما بفرستید علاوه بر آن تو خائنی هستی که با با داران سدوزائی خود بسر پیکاری بودی چون پیغام قاصد نتیجه خوبی نداد فتح خان لشکر خود را بطرف کافرقلعه متوجه ساخت بعد از کشتار بسیار ایرانی ها رو بهزیمت نهادند و کله بدهن فتح خان خورد مشارالیه از آن رو بهرات مراجعت کرده شاه محمود شهزاده کامران مرعوب گردیده خان ملاخان و ملا شمس مفتی هرات را نزد فتح علیشاه فرستادند که این تحریک از طرف وزیر فتح خان بود بدون استبدان ما هجوم برده شاه ایران گفت من از شاه محمود وقتی راضی خواهم بود که فتح خان را نزد من بفرستد یا کورش نماند.

کامران بشنیدن این خبر سرا سیمه کشته از بزدلی و بی عقلی وزیر را که باعث تخت نشینی پدرش بود کور کرده با برادرش شیردل خان محبوس نمود کندل خان برادر دوم آنها از آنجا به نادعلی گریخته قبائل غلجائی را با خود متحد ساخته برای

برهائی برادران خویش جماعتی را مردمان غلجائی تشکیل داده هجوم آورد و کاهران
از خوف و رعبی که از قبائل حس کرده بود خود را با برادرش رها نمود.

(دوست محمد خان)

چون سردار محمد عظیم خان ازین واقعه مهمه که عبارت از کمر ساختن برادر جوانمرد
و جنگی خود باشد خبر گشت سردار دوست محمد خان و سردار یار محمد خان برادران خود
را از کشمیر به پشاور فرستاد تا شهزاده ایوب برادر شاه محمود را بر سلطنت افغانستان
بر آورد و لذا بنام سلطنت خواهی شهزاده ایوب دوست محمد خان از راه جلال آباد بکابل
حمله برد و فتح کرد و محمد زمان خان برادر خود را بطلب شاه شجاع بپند فرستاد
شاه شجاع با سمندر خان والی دره در آویخته مغلوبش نمود و برادران فتح خان
که به ۲۰ نفر بالغ می شدند با (پسران تیمور شاه که به سی و دوفتر میر سیدند)
با همدیگر متحد گردیده در شرق و غرب افغانستان دوره کردند و ریشه های
حکومت شاه محمود را از وطن برکنندند بالاخره افغانستان را در بدل چشم های وزیر
فتح خان برای خود اختصاص دادند پسران تیمور شاه چندی بعد ازین قتل ها را
را نیز از تصرف شاه محمود کشیده حکومت او را در هرات محدود ساختند ۱۲۴۱ شاه محمود
به پسر خود بدگمان گردیده بطرف فراه برآمده قبائل را بمخالفت پسر خود به شورش
در آورد کاهران حسن علی میرزا را برای دفاع بدر خود دعوت داد و به معاونت حسن علی
میرزا شاه محمود را شکست داده حسن علی میرزا را بهرات خواسته کلیدهای خزائن
خود را بوی سپرد در اثنا این فتنه ها کار نجیت سنگه بت پرست قوت گرفته
در حالیکه محمد عظیم خان والی کشمیر بملاقات دوست محمد خان برادر خود بکابل
رفته بود نجیت سنگه مذکور بر کشمیر قبضه نمود در سال ۱۲۴۵ شاه ایران را دو باره
به مخالفت بدر خود دعوت داد به مجرد رسیدن سفیر بدر شاه محمود دراز مرض و با
وفات کرد قاصد مذکور در ایران با حاجی فیروزالدین خان والی سابق هرات که در فتنه

قندهار از مجلس گریخته بود ملاقی گشته در بر طرفی کامران با او متحد شد
 قاشاه بموافقت وی اعداد نماید بعد از محکمی عهد چون بطرف هرات با برخی
 از افواج بازگشت در عرض راه بعضی ایرانیان با ملازمان قیرزاالدین مشغول منازعه
 بودند او بطرف داری مسلا زمان خود بر آمده ایرانیان او را نا دانسته کشتند.
 در سال ۱۲۴۸ عباس میرزا عزم فتح هرات کرد و پسر خود محمد میرزا را
 با فوج جرار بانسو گماشت بعد از جنگ هرات محاصره شد مستر کمیل سفیر انگلیس
 برای منع محاربه کوشش زیاد نمود مگر ناکام گردید در عین محاصره خبر وفات عباس
 میرزا رسید و او به مصالحت مستعد گشت کامران برای انعقاد صلح بار محمد خان وزیر
 خود را که در مشهد حبس بود وکیل مقرر کرد مصالحت باین صورت منعقد شد که در
 هرات سکه بنام فتح علی شاه زده شود و سال ۵۱ هزار تومان نیز بدر بار ایران
 فرستاده شود.

زمانیکه انگلیس ها دانستند تسلط ایرانی ها بر بلاد افغانی اخیراً موجب
 اتحاد هر دو دولت میگردد و در نتیجه انگلیس ها را در هند صدمه می رساند
 بنا برین اردوی مکملی را مجهز ساخته پاشاه شجاع یاد شاه سابق افغانستان
 بسوی افغانستان حرکت داده راجه رنجیت سنگه والی پنجاب و امیر سند
 میر غلام علی را به تقویه شاه شجاع واداشتند اگر چه اینها تحت سیطره انگلیس ها
 نبودند اما بموجب او امر انگلیس ها به تأیید و معاونت شاه کمر بستند شاه باسی
 هزار سرباز هندی از راه پنجاب و هند وارد قندهار گردید و بعد از مقاتله سختی سردار
 کمدل خان و برادرانش قندهار را ترک داده بطرف هرات هزیمت نمودند.
 و در آنجا از نزد شاهزاده کامران برادرزاده خود کو مک خواست کامران از کمک
 و یاری او انکار نمود پس از برداشت زحمات و تکالیف زیاد وارد بلوچستان گردید
 و از آنجا به هندوستان گریخت.

خلاصه اینکه اداره ناسازگار نیمور شاه و انهمالك اود در شهوات و لذات ها و كثرت
اولاد و احفادش از بطون مختلفه اسودكى و امن و آسائش اهالى را بىست و نا بود
ساخته هزاران نفوس بيگناه در راه آرز و اغراض اولاد او تلف شدند
در نتیجه دست اندازى بمراتب ایشان در بدست آوردن ديهيم و كلاله سرورى سبب
ناكامى عمه ایشان گردید

در سال ۱۲۵۰ شاهزاده كامران عزم تسخير سيستان كرد و الى آنجا به بارگاه
محمد شاه شهزاده عباس ميرزا پناه برد شاه ايران نعرش شاهزاده كامران را به سيستان
بپايله تسخير هرات گرفته با لشكر آراسته به تسخير شهر هرات متوجه گشت
و تا وقت درازى شهر هرات را محاصره نمود در اثناء محاصره افغانها از شهر برآمد
دلاور بهاي عجيب و غريبى را نشان مى دادند اما در وقتيكه شاهزاده كامران از
مشقت هاى محاصره به تنگ آمد نادر ميرزا پسر خود را بسوى ميمنه و شيرغان
و سريل فرستاد تا از بكها و هزاره ها را بمدافعه ايرانيها دعوت نمايد مردمان آن
ولا دعوت كامران را پذيرفته به مدافعه رسيدند

لشكر اتوبه از يك هزاره به سر كردگى نادر ميرزا به بسيار حشمت و شوكت به
حدود هرات رسيده با محاصرين ايراني در آويختند تا شهر هرات را از محاصره
نجات بخشند بين اردوى مذكور و قشون شاه ايران جنگهاى متعددى بوقوع
پيوست و عده بسيارى از جانين تلف شدند با لخره قشون شاه مظفر گردید
و كامران از اهمه آن سراسيمه گشته با وزير خود در اين امر كننگاش نمود در نتیجه
رأى شاهزاده و وزير به اين قرار گرفت كه جنگ را بلباس مذهب نمودار سازد
در اين موضوع به ملا عبدالحق و ديكر علماء اعلام هرات مذاكره نمود ملاى مذكور
در روز جمعه اهالى را به جنگ مذهبي اعلان حرب داد

تمام باشند گان شهر و دهات نزدیک در آن پند و نصائح او آماده پیکار گردیدند
پس همه غسل جمعه نموده ناخن های خودشان را که تار ساخته کفن هارا در کردن
انداخته بر اردوی ایران هجوم نمودند.

در اثنای محاربه به تعداد زیادی از اعیان و سز رگان ایران را به قتل رسانیدند
و دادمردانکی دادند و شجاعت افغانی خود را به محاصرین ایرانی بخوبی نشان دادند ولی
چون عده شان کافی نبود در نتیجه به استیصال محاصره و کشتن ریشه مهاجمین
ظفر نیافته به شهر مراجعت نمودند.



۱۲۳

بعضی از شاهان افغانی که در تاریخ افغان ذکر شده اند



سلطان غیاث الدین غوری شهنشاه افغان
(۸۵۵۸ - ق)



سلطان محمود غزنوی شهنشاه افغان
(۸۳۸۸ - ق)



شاه محمود هوتکی شهنشاه افغان
(۸۱۳۵ - ق)



میرویس خان بابای هوتکی موسس
سلسله هوتکی ها
(۸۱۲۷ - ق)

۱۲۴

بعض از شاهان افغان که در تاریخ افغان ذکر شده اند



اعلیحضرت احمد شاه بابای غازی شهنشاه افغان اعلیحضرت تیمور شاه غازی شهنشاه افغان
«۱۱۶۰ ق» «۱۱۸۷ ق»



اعلیحضرت شاه شجاع
«۱۲۱۶ ق»

اعلیحضرت شاه زمان
«۱۲۰۷ ق»

عبار به افغان و ایران در هرات

و مساعی مستر مکینیل انگلیس در تصادم افغان و ایران برای حفظ امارت هند
زمانیکه محاصره هرات بطول انجامید سفير انگلیس که در دربار طهران از جانب
حکومت خود مامور بود طهران را گذاشته در حوالی هرات به اردوی شاه ایران
ملحق گردید.

مستر مکینیل سفير حکومت برطانیه دید که فتح هرات نزدیک است چنانکه هرات
بدست شاه ایران بیفتد قوه ایرانی ها و افغانها با هم متحد خواهد شد و این اتحاد
قوی به سلطه انگلیس ها در هند صدمه خواهد رسانید چاره دفعه را از حکومت استعماری
خود چنان اندیشید که بخدمت شاه ایران عرض نماید و به بهانه وارد هرات گردیده
افغانها را از تسلیم باز دارد سفير مذکور به عملی نمودن آن مفکوره اقدام کرده
به حضور شاه عرض نمود که ذات خسر وانه اگر اجازه میفرماید خودم نزد کامران
میروم و او را به تسلیم نمودن شهر و اداری سازم شاه عرض او را راست دانست اجازه
داد هنگامیکه داخل شهر هرات شد کامران رادل پری داده گفت که به دلاوری
و یا فشاری خود استوار باش توپ و گلوله و دیگر لوازم جنگی برای شمای رسانم
بفراستی ها تسلیم نشوید بعد از آنکه کامران را وعده کومک داده حضور شاه مراجعت
نموده به عرض رسانید که هر چند کوشیدم بند مرا نشنید نه خودش و نه فوج جنگی
اوبه ترغیب من گوش دادند و نه از تهدید بدم ترسیدند.

شاه ایران امر داد که در اردوگاه هرات اندازه مس که دستیاب میشود فراهم گردد
از آن مس جمع شده يك توپ بزرگ قلعه شکن آماده نموده بر فراز پشته بالا کرده
به گلوله باری آغاز کردند محصورین شهر علاوه بر تنگی ارزاق و تکالیف قحط
به بلای دیگری دچار شدند ۱۴ هزار غریاء و ضعفاء را از جهت قلت ادویه از شهر

بیرون نمودند شهزاده کامران پیام تسلیمی را نزد شاه فرستاد و سفیر انگلیس
سراسیمه گشته به کامران پیغام خفیه داده و نمود ساخت که در رفع این مصیبت از سر شما
میکوشم قدری استقامت نمائید بحضور شاه آمده عرض کرد که بین شما و حکومت
انگلیس معاهده و داد و جود دارد و این اقدام شما را جع به تسخیر هرات موجب تولید فتنه
و شورش هند میگردد آرزو دارم که ذات ملوکانه ازین عزم خود باز آید عرض
قبول نشد شاه ایران از طول محاصره خسته گشته بود براسپ خود سوار شده حاضر
اردوگاه گردیده عسکر را امر هجوم داد.

کلوله باری توپها و هجوم سپاه در حصار شهر رخنهها انداخته قریب بود که
هرات بدست ایرانیها فتح شود اما سفیر انگلیس مداخله نموده به عرض رسانید
که سه روز مهلت داده شود تا شاهزاده کامران را با و زیرش بدون خونریزی
و چور و چپاو به شاه تسلیم نمایم توقع دارم که شاه شرف انگلستان را مد نظر
ناشته مرا ناامید نکر داند و بر عایت و حیثیت انگلستان عرض مرا بپذیرد.

شاه اجازت دخول هرات به سفیر داد مستر مکنیل وارد هرات گشته پنج هزار
پوند به شاهزاده کامران امداد داده گفت که تا سه روز جنگ ملتوی است شکست
و ریخت شهر را به این پول ترمیم نمائید و قدری استقامت جوئید که جهازات ما به
خلیج فارس وارد گردد شاه از تحریکات وی واقف شده از اردوگاه خویش طردش
نمود و شاه بر آشفته آتش دادن را به قشون ایران اصدار نمود و قتی که میدان کارزار
گرم شد ایرانیها بر فراز حصار شهر بالا میشدند و افغانها سرگرم دفاع بودند
از طرفین خلائق بسیار به قتل رسیدند.

در اثنای این جنگ جهازات انگلیس بر خلیج فارس رسیده جزیره خارق
را تصرف کردند.

بمجرد شنیدن این خبر شاه ایران دست از محاصره هرات برداشته به

مدافعه انگلیس ها از خاک ایران توجه نمود .

تمام مامورین سیاسی انگلیس در زمان محاصره هرات رؤساء کابل و قندهار را بهمدافعه ایرانها تشویق میدادند و علماء را بهمسکوکات طلا و نقره فریب داده میرفتند . تا این جنگ را لباس مذاهب بیوشانند اما در مساعی خود کسانمایاب نشدند مدت این محاصره بیش سال و هشت ماه طول کشید این بود واقعه سال ۱۲۵۵

خوف انگلیس از اتحاد افغان و ایران

هنگامیکه انگلیس ها از میل افغانها بسوی ایرانی ها دانسته شدند یعنی از احوال دوست محمد خان امیر کابل و کندل خان والی قندهار و برادران دیگرشان (که بعد از سقوط اولاد تیمور شاه مملکت را در تصرف آورده بودند) در اثنای محاصره هرات پادشاه ایران مکاتبه داشتند و راه دوستی را پیموده بدر بار شاه سفراء میفرستادند و اوقف گردیدند لهذا انگلیس ها از نزدیکی ایشان میترسیدند که بمبادا اتحاد ملتین ایران و افغان سایه حکومت برطانیه را از کشور پنهانور هندازا اندماید .

بر علاوه این خوف خود در جستجوی فرصت استیلاء بر بلاد افغان بودند چون ملاحظه نمودند که افغانها از امرای نوین خود بدین بین میباشند فرصت را غنیمت شمرده قرار دادند که حمایه شاه شجاع را از برای پیشبرد آرزوی خود بهانه بتراشند تا توسط او افغانستان را تصرف نمایند .

اردوی جرار را از قشون منظم و غیر منظم تشکیل داده منصبداران ماهر کنار و امرای از باب مراقب بزرگ و مدارج سترگ را (انگلیس) بکومک شاه شجاع مامور نموده از راه بلوچستان و سیستان وارد قندهار گردیدند اردوی مذکور قبل از رسیدن خود به حدود افغانستان از روی پرویا کنند مبلغین فرستاده در بین اهالی آوازه انداختند که وارث حقیقی تاج و تخت و مستحق فرمانی شاه شجاع بود ماست و بگوش افغانها می رسانیدند که متسلطین موجوده غاصبین اورنگ و دیهیم

مملکت اند اقتدار ایشا سرا بکا هید و باشاه شجاع یاری نماید
زمانیکه شاه شجاع بعد از این آوازه ها به حدود قندهار رسید سردار کندل خان
چون قوه مقابله نداشت و تمایل اهالی را بسوی شاه شجاع دید باینج صدر سوار رهسپار
طهران شد شاه ایران مقدم او را گرامی داشته پذیرائی خوبی از او نموده شهر
بابک را در بلاد فارس با دارقوی سپرد.

حکومت شاه شجاع

شاه شجاع ولایت قندهار را به زمانمداری * مستر قانو * انگلیس گذاشته جانب
عزیزین حرکت نموده بعد از کشودن قلعه غزنین متوجه کابل گشت
امیر دوست محمد خان در خود نیروی مقابله نمیدید به امید یاری گرفتن از امیر بخارا
به بخارا رفت بجای اینکه آرزوی او نتیجه بخشد از طرف امیر بخارا اهانت و تحقیر
نسبت به خود دیده بوطن باز گردیده خود را به حکومت بر طایفه سپرد حکومت
انگلیس امیر موسوف را به کلکته فرستاده شاه شجاع * میجر یاتنجر * را که از نامداران
انگلیس ها بود به کابل والی گذارده بلا جنگ و جدال جلال آباد را بدست آورد
حکومت انگلیس میجر یاتنجر را بابیست سوار انگلیس و سه صد هزار یونگ تره
شاهزاده کامران به هرات فرستاده باطاعت شاه شجاع دعوتش داد شاهزاده کامران
بول مذکور را به ترمیم قلعه و استحکامات شهر و فراغی از وقفه لوازم جنگ صرف نموده
تا انجام این مرام * یاتنجر * را بار فقاء او در هرات نگهداشت و بعد از فراغ طوریکه
آمده بودند بهمان و تیره از هرات بدرشان کرد.

و از محمد شاه شاه ایران اعتذار تجا و زات خود را خواسته
به ذمه خود قبول نمود که سکه و خطبه را بنام شاه ایران رواج خواهد داد این بود
واقعات ۱۲۵۷

به هر حال علی الظاهر حکومت شاه شجاع و فی الحقیقت حکومت انگلیس ها به اکثر

مناطق مملکت سایه انداخت از این کامیابی انگلیس ها مغرور گشتند که تو قف
سه سال و چند ماه ایشان در خاک افغانستان اهالی را به قبول سیطره ایشان آماده
ساخته تاجز مملکت خود گردانیده از دست افغانها زمامداری شان را بر بایند

طلب کردن شاه شجاع مالیه را از قبائل

در ماه جمادی الثانی (سال ۱۲۵۸) شاه شجاع برای گردآوری ردن مالیات
از قبائل هیتی را فرستاد قبائل از تادیه مالیه سر تابی نموده بر خاش جزئی بین
قبائل و محصلان به وقوع پیوست.

زما نیکه خبر این سرکشی به شاه شجاع رسید یک دسته عسکری را به تادیب
اهالی سوق داد قبائل سرکشی تاب مقابله نداشتند به قله های کوهها برآمدند در غره
رجب همان سال "جمعه خان غلخانی" با سه نفر از خزانین قوم سر از اطاعت کشیده گروهی
را از قبائل باخود متحد نموده راه کابل و جلال آباد را در حدود سه فرسخی
کابل مسدود ساخته مر دم راهرو و قوافل تجارنی را تاراج میکردند

ورود سردار محمد اکبر خان

در این زرد خورد قبائل سردار محمد اکبر خان که بعد از بندی شدن پدرش در
اطراف وطن مصروف دوره بود به میان رسید و اهالی دور او را گرفته جمعیتی
به هم رسانیدند

و با جماعه سرکش غلخانی یک گروه دیگر غلخانی ها نیز پیوستند زیرا
نائب السلطنه انگلیس ها در هند مواجب ایشان را از کمال خساست خود لغو نموده بود
اخیراً این جمعیت به سرکردگی سردار محمد اکبر خان اتفاق کردند و فتنه رویه
ترقی گذاشت و دامنه آن وسعت گرفت

حکومت انگلیس مستر مکنائین و مستر منتیس را با یک دسته عسکری به خاموش
ساختن این فتنه اعزام نمود و قتی که از کابل بیرون شد به فاصله سه فرسخی کابل

رسیده بودند که دفعه‌ای یک گروه غلخائی سر ایشان ریختند و چند نفر عساکر را کشته از راه رفتن باز داشتند.

بعد از آن جزا، سیلا انگلیس با قطعه عسکری خود با راده جنگ سردار محمدا کبر خان برآمده در عرض راه باد سته اولی عسکری پیوست اما از یورش افغانها بسیار در هراس بودند شب ۲۱ رجب از هرگز کومک خواستند به بحر رسیدن قشون امدادی به سنگرهای سردار محمدا کبر خان متوجه شدند در عرض راه دو روز با افغانها دچار گیر و دار بودند و ظفر نیا فتند.

در این اثناء شاه شجاع حمزه خان غلخائی را محبوس نمود غلخائی ها از حکومت شاه شجاع دل آزرده گردیده سه هزار نفرشان راه های کابل را از هر طرف بستند میجر کریفس از شهر برآمده در عرض راه با افغانها مقابل گشته با هفتصد نفر از ارکان قشون انگلیس به قتل رسید.

در غر شعبان اهالی شهر به شور آمده دکانهای خود را بسته با قامتگاه الکساندر بارنس یورش بردند بسیاری از مجاهدین در عرض راه به شهادت رسیدند در انجام کار او را سر راه بدار او ریختند.

سپس به خزانه انگلیس که زیر نگرانی ستر جانسن بود متوجه گشته ناراحتی کردند و قتی که شاه شجاع در بالا حصار ازین واقعه خبر یافت پسر خود را بایک دسته فوج و دو توپ اعزام نمود لیکن در خاموش ساختن آتش قننه سودی نبخشید.

جنگ باغ شاه

۱۴ - شعبان برای قطع کردن خط اتصال اردو گاه انگلیس و گد ام خورا که مجاهدین افغان به قلعه محمد شریف و باغ شاه حمله برده سنگر ساختند قلعه گد ام که هزار زره طول و شش صد زره عرض داشت از طرف مجاهدین افغان محاصره شد.

مستراتس وارن انگلیس بایکدسته عسکر محافظ اردو یانی ویک فوج هند و های هند
محصور مانده انگلیس ها خوش بودند که قلعه را به افغانها بگذارند هر چند که شیدند
که خودها را از محاصره نجات دهند مگر کامیاب نشدند

«کپتان سوین» بایکدسته عسکر برای مدافعه محاصرین و نجات دادن کپتان
ارسن وارن از اردو گاه بسوی کدام حرکت نموده مجاهدین افغان کپتان سوین را
باعده زیادی از رفقایش کشتند و بقیه السیف را به فرار مجبور ساختند پس از این
واقعه مستراتسن کارون بایکدسته تازه عسکری برای رفع محاصره از محصورین
کدام اعزام کرد دید ایشان نیز بهمان راه رفتند که دسته سابق ملی نموده
بود و حشرن شان یکسان شد بعد از آن کپتان بویست بحضور سرافسر اردو عرض نمود
که کدام را کر به افغانها تسلیم کنیم پنجاه هزار یوند از درک قیمت اجناس
خورا که کدام خساره میکشیم و از خوراکه دو روزه اضافه تر در دارد و گاه
حبه نخواهد ماند و بدست آوردن آذوقه درین موانع بی شمار کار آسان
نمی باشد پس چه خواهیم کرد ؟

سرافسر اردو نزدانسن وارن پیغامهای بیایی میفرستاد که ثبات نمائید و قلعه را
از دست ندهید عنقریب کومک بشما خواهد رسید انسن وارن جواب داد که امشب
اگر معاونت نرسد ما از دشمن نجات نخواهیم یافت زیرا افغانها به یکی از برجهای
قلعه نقب می زنند رفقای ما از این رهگذر از خوف و هراس به لرزه افتاده اند بعضی
از مستحفظین قلعه از قوس خودها را از قلعه بطرف بیرون انداختند اگر امشب
چاره جوئی نشود دشمن قلعه را بدست خواهد آورد .

فوائد بهره

متصل به رسیدن این جواب سرعتر اردوی انگلیس با افسران عسکری مشوره نمود
و هیئت مشوره از رئیس خود فکر خواستند که سنگر و قلعه کدام را چنان از دشمن
خلاص خواهند کرد ؟

در نتیجه رای عمومی به این قرار گرفت که مجاهدین افغان از اصول حفاظت و ضرورت
بیدار خوابی بی خبر اند باز هم احتیاطاً جاسوسان خود را برای کشفیات فرستادند
کیهان مستر جان فرستاده ایشان خبر ناامیدی آورد که افغانها بیدار هستند و در
تدابیر متصرف گردیدن قلعه با هم چرکه دارند چون امکان رسیدن کومک نبود آن
شب از اعزام دسته های معاون عسکری صرف نظر نمودند وقت سپیده افغانان
به قلعه یورش برده سخت ترین حمله ها و اقدامات را بکار برده دروازه کدام را
سوختانند محافظین کدام از دروازه دیگر به اردوگاه گریختند .

شهادت عبدالله خان

اردوی انگلیس از تنگ مغلوبیت و خوف گرسنگی برآشفته و یکدسته عسکری
را به زبردستی يك نفر میجر حکم هجوم به قلعه محمد شریف دادند قائد دسته گاهی
آشکارا و گاهی پوشیده راه می یمود و انگلیس ها این اوضاع او را پسندیده
و فردا بزبردستی مستر کریفقس يك فوج دیگر را به معاونت دسته اولی امر یورش داد
کیهان اندرسن که از شاه ملین این فوج بوده عبدالله خان را بدرجه شهادت رسانیده
و نیمه باغ شاه و قلعه محمد شریف بدست فوجی های انگلیس افتاد .

افغانها دادمهت داده به بسالت و شجاعت خود که ابراز می نمودند نیمه اراضی از
دست رفته خود را پس به تصرف آورده عده زیادی از عساکر انگلیس را به خاک
و خون غلطانیدند

شماره لیت قزلباشان با افغانها در جنگ

روز هشتم شعبان قزلباشان کابل با افغانها همدست گردیده به سنگر قلعه محمد شریف درآمدند از این همدست شدن ایشان خوف و وحشت انگلیس ها بجای زیاد گردید که اضافه تر از آن تصور نمیشد در این اوان سراسر قشون انگلیس ها مریض شد وزیر مختار انگلیس سرولیم به تقرر نائبی برای او توجیه نمود «بریک دیر مشیلتان» راه به این عهده دعوت داد و او قبول نموده افواج بالاحصار را خواه به شاه شجاع خواه به انگلیس ها تعلق داشتند عموماً فراهم نموده به سنگرها تقسیم نمود لیکن عوض اینکه فوج را دلیری ساخت به بیشکاک عسا کر بیابانها بران نمود که عاتاب مقابله افغانها را ندارند اما اگر در این جای فشاری نمایند همه بر باد خواهند شد مناسب است که از کابل کوچیده به جلال آباد فرو دآئیم و آنجا محصور باید شد.

(مقابله نمودن با افغانها در میدان در آمدن در دهن شیران است)

سر عسکر گفت که از کابل بر آمدن و در صحراء با افغانها مقابله نمودن در دهن شیران در آمدن است لهذا بر آمدن ما از کابل خلاف احتیاط است از خوف و هراس ارای شان به اختلاف انجامید.

و جرگه افغانها با هم قرار دادند که قلعه های را که از سوی شرق و غرب برارد و گاه انگلیس مشرف اند با برج رکاه باش تصرف نمایند زیرا نیکه مقامات مذکور را اشغال کردند برارد و گاه انگلیس کلوله باری و تیر باران آغاز نمودند.

وزیر مختار نایب (سراسر) را بیدار ساخته امر نمود که به برج رکاه باش هجوم نمائید فوج خود را آماده ساخته از طرف آفتاب بر آمد حرکت نمود کپیطان بلویار ققاء خود را را غلط کرده با افغانها و پیرو شده شانهائش تکیان خورده به لرزه

افتاد و قبل از مقابله خواهمند سرگ کرده اند افغانها سرشان ریخته همه را تفریق ساخته کشتار فوق العاده به عمل آوردند کریل مکرلان و لغتنت برت که متفقاً برای کومک کپیطان بلو برآمده بودند بین ایشان و کپیطان بلو مجاهدین افغانها حائل آمده با هر دو فوج انگلیس درآویختند چون سلطان این هول را ملاحظه نمود عرق حمیت او به جنیش آمده کل فوج حاضر را امر هجوم داد افغانها مدافعه کردند دو باره امر هجوم دادند افغانان باز دفاع کردند بار سوم امر هجوم شد این دفعه به جرأنت برت و یکنفر دیگر از دسته های انگلیس کسی زنده نماند و از جمعیت مجاهدین افغان فقط سی نفر سوار به شهادت رسیدند.

در این یورش ها و گریزها انگلیس ها بر قلعه رکاباش و قلعه ذوالفقار قبضه کردند و از قلعه رکاباش چیزی غله کشیده بسوی اردوگاه اعزام بودند که تاریکی شب رسید و شیران افغان حمله آورده گنبد را از ایشان گرفته قلعه جات مذکور را متصرف شدند و سنگرهای جنگ آماده نمودند.

حرص و آزار انگلیس ها در عین ضعف و کمزوری

روز ۱۳ شعبان افغانها سه عراده توپ را بایک گروه افراد جنگی بر کوه بچه جانب افتاب نشست بالا کرده بمقابل انگلیس ها میپا کردند و در دوزیر مختار سلطان امر یورش داده گفت که میجر شطوین باید بایک دسته عساکر بسوی جنگ حرکت نماید در آخر به فاصله دوازده گز از اردوگاه با افغانها رویرو گشتند افغانها در این روز بکمال خوبی امتحان بسیار بزرگی دادند همینکه میدان کار زار گرم شد طائفه سوار افغانها پس گشتند پیاده های افغان از این حرکت قهقری سواران مشوش گردیده رجعت نمودند انگلیس ها پشته را متصرف گردیده بکتوپاز سنگر افغانها را شکستاده دوی دیگر را به اردوگاه رسانیدند در این روز انگلیس ها خیلی فرحت و شادمانی را نشان دادند اما از طرف جنرال سیل مقیم جلال آباد

خبر آمد که قبل از گذشتن زمستان با مداد شما رسیده نمی توانیم این خبر پأس
آوری به انگلیس ها موقع نداد که در تلافی خساره های گذشتهدر کامیا بی نوین
خود خورسندی میکردند با وجود آن به پائندی از زندگانی خود حرص
و آزارشان می دادند

لشکر محمد خان افغان

در فریب دادن افغانها و بدست آوردن سنگرهای شان
و قبضه کردن استحکامات محمدخان ترتیبات داشتند حیلها اندیشیده مستراستوارت
مهندس اظهار کرد که انگلیس ها تاب جنگیدن افغانها را ندارند محمدخان که راه
بالا حصار را گرفته و خورا که باب را نمیکذاشت که به بالا حصار برسد از بیابان او
مغرور گشته بسوی بیمارورخ نمود تا راه دیگر ادوقه رسائی انگلیس ها را مسدود نماید
انگلیس ها میجرش توین را برای نکهتانی راه مذکور فرستادند اما افغانها شتاب
نموده قریه بیمارور را در تصرف خود آوردند در این جا محاربه سختی بوقوع پیوسته به
غلبه نشینی انگلیس ها خاتمه یافت وضا بظان زیاد فوج انگلیس با کمال ناگامی
رجعت نمودند.

به تاریخ ۱۲ شعبان محمد اکبر خان از بامیان آمده با افغانان خود متحد گردید
در این روز انگلیسان به تسلط قلعه بیمارور باهم اتفاق نموده وزیر مختار میجر کارش
و میجر شطوین را با یک فوج حرکت داده بر قلعه که بالای یک بلندی واقع بود و بدون
یک توپ و چهل نفر آدم دیگر قوه نداشت امر هجوم داد محاجمین انگلیس بی راه
بی راه رفته بر قلعه هجوم کردند* میجرش توین «زخم خورد و یک هیئت از رفقای او
به قتل رسیدند چون شلطان این مصیبت را ملاحظه نموده میجر کارش و صد نفر مهندس
را امر داد که استحکامات را بطوری طرح نمایند که از دسته دشمن مأمون گردند
و قبل از اینکه بنیاد استحکام را بگذارند ده هزار مرد از اهالی کابل را بر فراز
کوهی دیدند که ایشان را تیرباری می نمایند فی الحال کرنیل اولیور را امر آماده کی

داده عسکر را بشکل دائره قلعه ساخته پشت این قلعه اسانهار سائل سوار را حرکت داده
امر هجوم صادر شد سواران افغان عجله نموده بر میمنه فوج انگلیس یورش برده
لگنت واکر را محاصره نمودند در این یورش یکی از سرکردگان افغان زخم یافت
سپس افغانان از هر طرف حمله کرده ایشان را به تنگ آوردند در این پا فشاری
افغانان راه گریز را نیافتند زیرا سواران فوج انگلیس دل انداخته پشت سر کر بخته
بودند افغانها توپ ها و ذخائر حربی فوج انگلیس را بدست آورده بواسطه زخمی
شدن یکی از سرکردگان خود به طرف قریه مراجعت نمودند انگلیس ها از موقع
استفاده گرفته بر فراز کوه برآمده توپ های خود را دوباره تصرف کردند و همان
توپ ها را بر مجاهدین افغان سردادند .

افغانها از این اوضاع برآشفته به شدت وحدت زیادی هجوم آورده جمعیت فوج
انگلیس را پراکنده ساخته به گریز مجبورشان نمودند شکستی هایکه بیکه بسوی
اردوگاه می گریختند و افغانها در تعاقب بودند بدون دیوار های استحکامات
اردوگاه مانع دیگری بیش روی خود ندیدند

تخم انگلیس را در وطن خود نگذارید

زمانیکه ساحه را انگلیس ها تنگ آمد گذاره خود را خیلی دشوار دیده به سلاح
التجاء نمودند وزیر مختار نزد افغانها قاصدی فرستاده آرزوی سلاح نمود افغانها
جواب مشروط داد که احدی از نژاد انگلیس در خاک شما توقف نه نماید و برخی شرائط
را ناقابل قبول دیده از جرگه فرستاد های افغانها بر خواسته گفت
که روز قیامت نزدیک است عنقریب ما و شما در میدان حشر حاضر شده ظالم و مظلوم
و حق و باطل آشکارا خواهد شد .

بعد از این مقافاهه بین افغانها و انگلیس ها دوباره محاربه شروع گردید . افغانها

قلعه محمد شریف را در ۱۶ رمضان بارد یکرید ست آوردند نفس انگلیس ها به لب
رسیده بقین کردند که بعد و ن صلح خواهی نه خواهی چاره دیگر ندارند
وزیر مختار انگلیس يك ورقه را که بر معاهده افغان و انگلیس مشتمل بود نکاشته
از شلتان و دیکتل و جیمز بران آمضاء گرفت .

جرگه دوم افغان و انگلیس در خصوص تخلیه وطن

به تاریخ ۱۱ رمضان وزیر مختار انگلیس با کپتان لارنس و ترزور و مکینزی و
يك هیئت مرکب از افراد جماعت خود به فراز پشته سیاه سنگ برآمده بارو سای افغان
جرگه نمود وزیر مختار در بین جرگه برخاسته برای استمالک افغانها
خطا به ایراد نمود که گفت از دیر بست که ما انگلیسها امیر دست
محمد خان را قدر دانی کردیم و منزلت او را عالی پنداشته ایم و در هر نقطه از نقاط
مملکت خود اقامت او را گرامی داشته ایم بعد از آن ورقه ترتیب داده خود را که بر این
مضمون مشتمل بود به حضور مجلس قرائت نمود :

حکومت انگلیس تعهد می نماید که قندهار ، غزنین ، جلال آباد و سایر بلاد افغانستان
را تخلیه نماید بشرطیکه افغانان یکی از بزرگان خود را بطور گرونی تا وقتی که به انگلیس
هابدند که آنها از مملکت شان به سلامت برآیند و حینیکه عساکر انگلیس به حدود
هند واصل گردند امیر دوست محمد خان را بسیار به زودی بوطنش خواهند فرستاد .
و بعد افغانان لازم است که سالانه يك لك روپیه مواجب به شاه شجاع . خواه در داخل
و خواه در خارج بپردازند این وظیفه مستمری او به ذمه افغانها خواهد بود .
و به ذمه انگلیس این امر لازمی است که بدون رضای افغانها بر خاک افغانستان
فوج خود را داخل نه نماید .

زمانیکه این سجل به حضور سردار محمد اکبر خان عرض شد بعد از جرح
و تبدیل چنان تقرر یافت که به ذمه انگلیسها فرماست که در طرف سه روز

تمام شهرها و قریه جات افغانستان را تخلیه نمایند و محمد اکبر خان در فراهمی
کراهه کشان بایشان کومک خواهد کرد.

حکومت انگلیس به نقل دادن عساکر از بالا حصار آغاز نموده به کمال ذلت
و مسکنت که بالاتر از آن تصور نمیشود قلعه های کابل را تخلیه نمودند
و محمد اکبر خان در تهیه کراهه کشان تعلل می نمود و میگفت که تا وقتی که
انگلیس ها تمام قلعه ها را تخلیه نه نمایند به ذمه من ابقاء عهد نمائون تهیه
کراهه کشان لازم نمیشود.

قوة سفید فضائی زمستان کابل

تاریخ ۱۸ رمضان که برف باریدن شروع نمود مصائب و مشکلات انگلیس دو چند گردیده
برای تخلیه غزنین و انتظار عساکر آنجا در تشویش افتادند.

به ۲۰ رمضان برای انفصال کار خود به افغانها جر که کردند افغانها نیمه ذخائر
حر بی از قبیل توپ ها و جبه خانه کما انگلیس ها داشتند خواست کردند انگلیسها
بادل ناخواسته این خواست افغانها را پذیرفتند کیطان کیلی و کیطان ابری را بطور
کروی حسب خواست افغانها به افغانها سپردند تا زمانیکه عهد خود را ا کمال نمایند.
به تاریخ ۲۲ رمضان مستر اسکندر که نزد سردار محمد اکبر خان اسیر بود بحضور
وزیر مختار آمده اظهار کرد که محمد اکبر خان پک امر دشوار را از حضرت وزیر
درخواست می نماید که شما باضا بطان نامدار خویش به حضور سردار حاضر شوید
تا معامله را با شما دفعه فیصله نماید.

وزیر بدون قبول این درخواست چاره نمی توانست کرد اما خوف و هراس بر او
مستولی بوده به عساکر خود امر تیاری و آمادگی داد تا بیرون استحکامات اردوگاه

آماده جنگ باشند و خودش باضا بطان از دو سوی پشته هارفته قدم سردار
محمد اکبر خان را منتظر بود ساعتی نگذشته بود که سردار محمد اکبر خان با جمعی از
خوانین افغان حاضر گردیدند.

سردار با شخص وزیر و خوانین با ضابطان عسکری رو برو شدند سواران افغان
یکه یکه دود می رسیدند بعد از ساعتی سردار قوم خود را آواز داده گفت هر کس
مقابل خود را بگیرد دست وزیر مختار را بریده کشان کشان او را میبردند وزیر
راویلا و اغوا فریاد میکرد و پناه و امان میخواست به ازان سرش را از تن جدا
کرده در کوچه های کابل تشهیر کردند

و مستر ترور را سر راهی بدار کشیدند و لغتتاری که بدست محی الدین افغان
اسیر افتاده بود در روز نامه خود سخافت عقول انگلیس ها و بر دلی
منصبداران انگلیس و ضعف آراء شان را می نگارد

و قتی که او را به حضور سردار محمد اکبر خان حاضر کردند سردار بادهای شعله
انگیز خود بسوی او تکرسته گفت ای انگلیسها شما بودید که طمع مملکت
ما را بدست خود پرورانیدید اجزای اعمال خود را به چشم سردیدید اکنون هم به کشتن
تو ضرورت ندارم ترا بخشیدم رنگهای تی ترا به ملا موئمن خان سپردم میجریا تنجر
که زمام وزارت مختاری را بعد از سرو لیم مکنان گرفته بود دوباره مراده
صلح خواهی با افغانها نمود و گفتند صلح بشرائط ذیل پذیرفته خواهد شد.

۱ - عساکر انگلیس تمام توپ های را که دار د بجاوا گذار شوند مگر شش
ضرب عراده توپ که برای حفاظت خویش با خود برداشته می توانند.

۲ - مال گرانبار و آلات متعلقه خزانه را بجا سپارند.

۳ - سرکردگان انگلیس را با آل و اولاد بجا سپارند.

۴ - ۱۴ لک روپیه را که وزیر مختار بجا وعده داده بود آن را بپردازند.

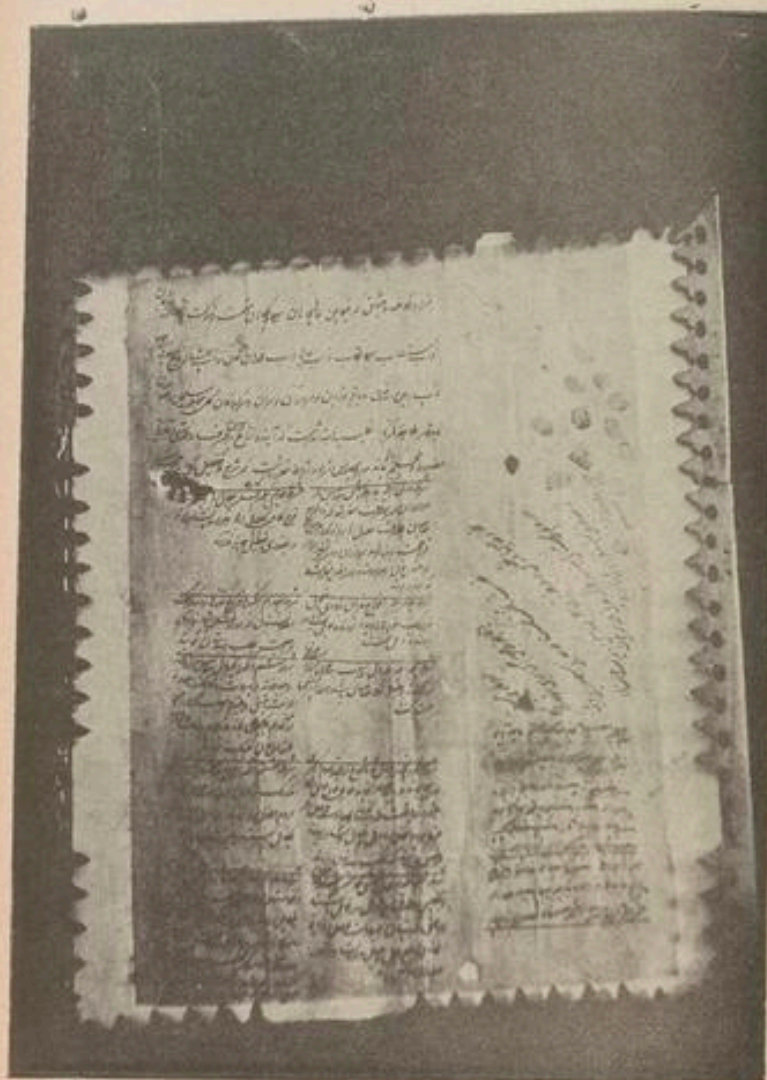
چون این شرط را شنیدند دانستند که این مقام مقام حیلہ بازی هاورو باہ
بازی هالمی باشد .

بلکہ قوۃ جنگ و شعلۂ شمشیر و سر نیزہ نیز از برای قبول آن شروط بحال نمی دهد
و وجدان شخص حر آزاد ہم بآن راضی نمی گردد .

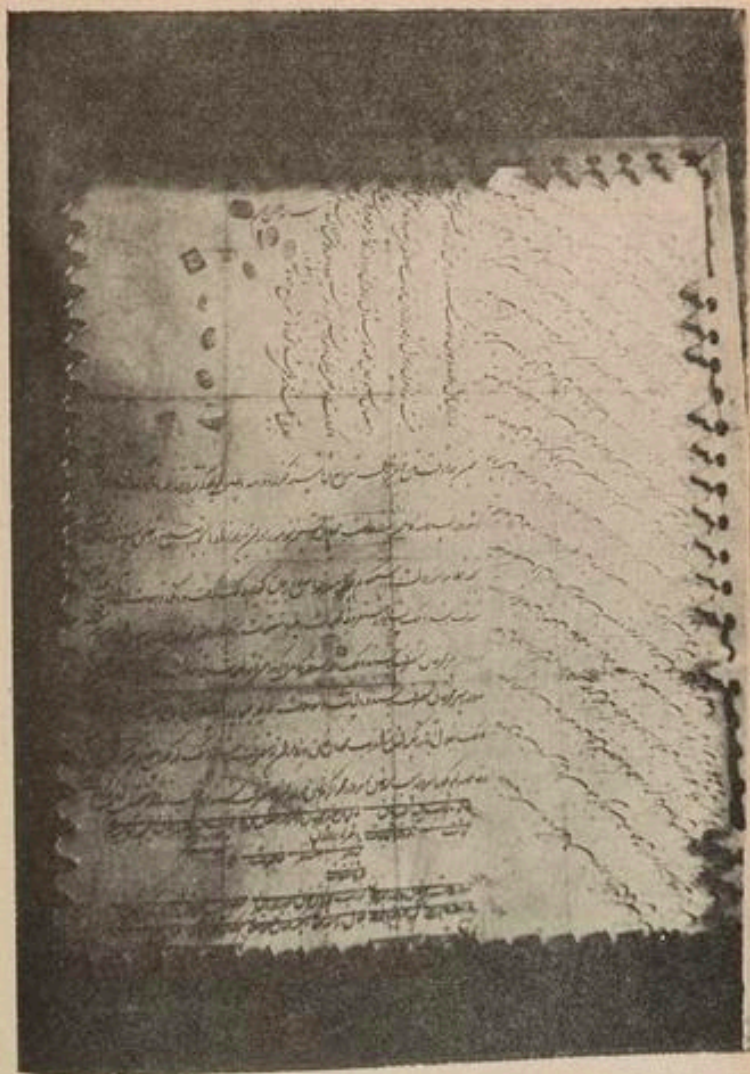
بلی ! جنرال الفستون هر چند اراده نمود کہ شجاعت و حماسست خود را
اظهار نموده مانند کر بہ خود را بدماند لاکن انتفاخ او در خون انگلیس حرارتی تولید
نموده بلکہ جذبات عسکری شان در ۲۹ رمضان بگرو دادن (کپتان درمند)
و کپتان واکسن و کپتان وادبرتن و کپتان دپ) بہمراہ زن ہا و اولادشان
شیجہ بخشید و بعد از ان مجروحین را در جای یکی از افغانہا بایرخی از اطباء
گذاشته پنج ضرب توپ شاہی را ہم با افغانہا تسلیم نمودند .

اخراج اجائب یا حرکت اردوی انگلیس

در روز ۶ شوال آمادۂ سفر گردیدہ با ۹ ضرب توپ و ۱۲ ہزار اشتر بغرض
سواری مردہا و زن ہا و اطفال و بدنبال آن عساکر انگلیسی حرکت نمودند پس
در حد دریا ٹی رسیدند کہ مرور شہن ازان لازم بود حال اینکہ بالای دریا
مذکور بدون یک پل بیش وجود نہ داشت بناء بعد از زحمت ہا و صعوبات و تلفات عدۂ کثیری
از نہر مذکور گذشتند و یک قدری مسافت را طی کردہ تا بگرام رسیدند افغانہا
بعائد کرکھای کر سنہ دنبال شان را نگذاشته در ہر جا آن ہا را لخت و تاراج نمودہ
یک توپ دیگر را ہم گرفتہ بمحمد اکبر خان تقدیم کردند .



معا هذه افغا لها با انگلیس در وقت تخلیه افغا تنقان که عیناً
در موزه کابل موجود است



عهد اعمه پسران سر دار پاينده محمد خان در وقت طوائف الملوکی
افغانستان که عیناً در موزۀ کابل موجود است.

(هیجان افغان ها از عهد شکنی انگلیس)

بعد از آن محمد اکبر خان بالای شان شرط گذاشت که شش نفر دیگر از کبرای خود را بیز کرو بدهند انگلیس ها قبول کردند و با او عهد نمودند که بالای هیچیک افغانان تازمانیکه بتاراج وایزای جانی انگلیس ها دست درازی ننمایند انگلیس ها فیر های تفنگ و استعمال سلاح نمیکشند و الحاصل انگلیس ها باین ذلت و مسکنت بعد از زمان اندکی به بتخاک رسیدند .

روز ۸ شوال افغانها فیر های خود را بالای شان دو باره آغار نمودند و (مبجرتوین) بعد افعه شان همت گماشت لکن نتوانست با افغانها مقابله کند بعد از آن محمد اکبر خان بک گروه دیگر را علاوه بر نفری سابق از آنها بعنوان گروی طلب نمود آنها قبول کرده و نفری را تسلیم نمودند و براه خورد کابل بقیه السیف روان بودند .

خورد کابل عبارت از شیشه هائست که چند میل طول داشته و راهی که مرور از آن لازم است در دامنه کوه واقع و بک طرف آن رانهر یکه ۶۰ گزیابا تیر از دامنه کوه میباشد احاطه کرده قلعه کوه از طرف دیگر بآن مشرف است در همچو بک موضع مدفن افغانها برایشان باز هجوم آورده محصور شان کردند توپ دیگری هم از آنها غنیمت گرفتند و تا خورد کابل سه هزار نفر (تلفات) داده غالب قسمت ذخایر شان به دست افغانهای جسور افتاد . روز ۹ شوال که زنده ها بر مرده ها حصد می بردند قشون انگلیس اداره تهیه کوچ و حرکت داشتند درین اثناء از جانب محمد اکبر خان نسبت بیست و زن ها و اطفال و زخمی ها اطلاع اطمینان بخشی رسیده فی الجمله از رسیدن خبر مذکور قدری مطمئن شدند .

روز ۱۰ شوال در حالیکه انگلیس ها در شرف حرکت و قطع مسافت بودند ناگاه افغان ها بر آن ها هجوم آورده راه گریز را از هر طرف بر انگلیس ها

مسدود نمودند و همراهان شمشیر قرار دادند انگلیس ها قیوت حرکت نداشته حتی عساکر هندی هم اسلحه خود را می انداختند و فرار میکردند مگر از پنجه مرگ راه گریز و نجات را بدست آورده نمی توانستند بلکه تا قبر جبار نرسیده بودند که شمشیر افغانها ریشه حیات شان را از بیخ و بن برکنده اموال و متاع و ذخایر حربی آنها را چور و تاراج کردند و برای نفری باقیمانده باستانی يك ضرب توپ بیش نماند معبر "هفت کو قل" از کثرت نعلش مقتولین مسدود گردید و الحاصل از تاریخ برآمدن قشون انگلیس تا روز رسیدن بکته سنگ ۱۲ هزار عسکر منظم شان بقتل رسیدند اما تعداد مقتولین عسکر غیر منظم شان را بجز خدا دیگر کس نمیداند

در آن شبی که وارد "کته سنگ" گردیدند يك جماعت شان اسیر و يك دانه توپ با قيمانده شان هم بتا راج رفت. در روز ۱۱ شوال از کته سنگ بطرف جگدلك روان شده عصر روز بيجگدلك رسیدند در آن جا بالای تلی برآمده استقامت و جلالت و رعب خود ربه افغانها نشان میدادند ازین رو غضب افغانها بجوش آمده بر بلندی های آنجا بالا شده و آنهارا سخت محل کلوله باری قرار دادند بعد از آن محمد اکبر خان (اسکینز) را طلب نموده برای او گفت که بدون اینکه (شلتان) و (جاسن) را هم بما گروند هیچ چاره نداری درین گفتگو از يك طرف نامعلوم کلوله آمده اسکینز را هلاک نموده و قضا که انگلیس ها واقعه مذکور را ملاحظه کردند بطرف جلال آباد عزیمت کردند افغانها با شمشیر های برهنه از هر طرف بالای شان هجوم آورده بقتل آنها آغاز نمودند در نتیجه عسکر انگلیس درین موقع بیشتر از خوردن کابل تلف گردید.

فردا روز ۱۳ شوال افغانها ملاحظه نمودند که تعداد از دوی انگلیس خیلی کم است

بنشاء آن ها را احاطه نمود بعضی را قتل و حصه را اسیر کرد بدون
دکتور (بربدون) احدی از دست افغانها نجات نیافت و فقط دکتور مذکور
بحيله فرار نموده بجلال آباد رفته خبر واقعه را بانگلیس های آنجا رسانید .

چون افغانها میدانستند که ثنافت فریب حيله گران و مکاران و خادعان
بدون جریان خون آن ها پاک و چشم طامعین و حرص پرستان بدون خاک قبول
سیر نمی گردد بنشاء خون های انگلیس ها را ریختانده چقو ریهای جبال خود را
گودال های مقتولین شان ساخته تلخی بیمان شکنی را بآن ها فهمانده و خوب
چشاندند .

تلطف محمد اکبر خان برضعفاء و اسیران

بعد از آن محمد اکبر خان اسراء و زنهای و اطفال و مجروحین و بعضی ضباط
انگلیسی را با خود گرفته بکابل آورد این بود انتهای احوال قشون انگلیسی که در
کابل بوقوع میوست .

اما قشون انگلیسی که در شهر عزیزی توقف داشت از نصیبیکه باردوی اول رسیده
بود آنها هم حصه گرفتند . حتی بعضی شان از خنکی و کرسنگی هلاک و برخی هم در نه
تغ افغانها جان دادند و باقیمانده اسیر گردیدند چنانچه اسیرها را چندماه نگاه
کرده بعد از آن بکابل فرستاده در کما بل اسیرهای مذکور را محمد اکبر خان
بملاطفت استقبال نموده با کرام و عزت برای آن ها جای داده همه تردمیجر یا تینجر
جمع شدند . بعد از آن محمد اکبر خان به ضابطان انگلیس شمشیرهای شان را پس
داده و هم بعضی را به بخشش طلا توازش نموده با زنهای و اطفال ملاطفت
فرمودند .

قتل شاه شجاع

درین بین شجاع الدوله خان بارکزائی شاه شجاع را بقتل رسانیده يك هرج و مرج مدهشی در افغانها تولید گردیده با حزاب و تفرقه ها و منازعه ها دچار آمده جمعیت شان پراکنده و مملکت را خوانین در بین خود تقسیم نمودند مخمد اکبر خان در بیرون شهر ترقیمات عسکری گرفته و (فتح جنگ) پسر شاه شجاع هم بآن شامل شد

آمدن اردوی انگلیس بکابل

در اثنای این فتنه ها اردوی انگلیس کهزستان در قندهار محصور بود تدبیرا بل آمده بعضی قوای امدادیه دیگری بآن ها پیوست درین وقت اولاً در مابین لشکر انگلیس و سردار محمد اکبر خان بعضی مناقشات رخ داد ولی در نتیجه مسئله به مصالحه انجامید محمد اکبر خان اسیران انگلیس را رها داد و جنرال (بولوک) بر فرستادن امیر دوست محمد خان و عائله او تا خاک افغانستان متعهد گردید و قفا که عساکر انگلیس تشتت و تفرقه افغانها را ملاحظه نمودند و نیز دانستند که قائدیکه آن رها برای مقاومت و جنگ و فعالیت سوق دهد در بین وقت در بین شان وجود ندارد بنا بران دست تطاول را دران بلاد دراز نموده چهار چننه شهر کابل را که از زمان اورنگ زیب تیموری در انجا وجود دارد برای چوکه های بیابانی که طول آن به ۶۰۰ قدم و عرض آن ۳۰ قدم بوده و بدیوارهای آن تصاویر نیکو و نقوش مزین مشاهده میشدند بگناه اینکه افغانها دران جانشین وزیر مختار انگلیس (سرولیم مکنتن) را آویخته اند آن را آتش زدند و بر قریه استال ف چپاورد مجروحین و زن ها و اطفال و کسان را کانهجا یافتند قتل عام نمودند (درین فرصت محمد اکبر خان و تابعین او بکوها بالا شدند) بعد از آنکه بزعم خود عساکر انگلیس از افغانها انتقام گرفتند بصورت فوری از خوف انتقام و جمع آوری افغانها بطرف هند کوچیده و فرار نمودند

والحاصل طمع سلطنت شاه شجاع را به کاوش قبر خودش وادار ساخت و حرص و شغف فرمانفرمائی در بلاد افغان انگلیس ها را به این درجه رسانید که خانه های خود را قبرهای خویش بسازند.

اگر چه افغانها مجروحین و زن ها و اطفال انگلیس ها را سیاحت نمودند بالمقابل انگلیس ها مریض ها و زخمی ها و زن ها و اطفال قریه استالاف را قتل عام کردند تا با نظر عالم ظاهر شود که شهادت افغان ها بیکه در کوه ها و دشت ها زندگانی بسر میبرند و از تعلیم و تربیه و نعمت علم و معارف هم محروم میباشند باسجا یای مدنیت انگلیس تا چه اندازه متفاوت و متمایز است ؟

رهائی امیر دوست محمد خان از قید انگلیس

و قتیکه امیر دوست محمد خان را انگلیس ها را داده وارد کابل شد متعاقباً بر جلال آباد و ولایت کابل و مضافات آن استیلا نمود اما کسندل خان برادر امیر دوست محمد خان (که سابق بیان کردیم) بسا برادران خود بهایران پناه گزین بوده زمانی که از تخلیه انگلیس ها نسبت به قندهار واقف شدند به معانت شاه ایران يك اردوی مختصری تشکیل داده بقندهار آمد در قندهار بعد از منا قشات اندکی که مابین او و بعضی سدوزائیها واقع شد قندهار را تصرف نموده نفوذ او در قندهار قائم گردید بعد از آن در مابین او و امیر دوست محمد خان محاربات واقع شد که در تمام آن ها غلبه بجانب امیر دوست محمد خان بود و بر هرات هم لشکر کشی کرد اما تا کام شده و افسر رجعت نمود.

هجوم رنجیت سنگه

پس از چند سال سلطنت امیر دوست محمد خان رنجیت سنگه بر قشون پشاور هجوم آورده جنگی که در مابین هر دو لشکر چند بار واقع گردید طور (سجالی) بود (یعنی هر دو حد از متخاصمین گاه غالب گاه مغلوب می شدند) و قتیکه زمان محاربه بطول

انجامید و تعداد مقتولین زیاد گردید و انگلیس ها ملاحظه نمودند که گرفتاری شهر می ماند
پشاور که کلید پنجاب است در تصرف افغانها دال بر قوه امیر دوست محمد خان و
موجب تزلزل ممالک هندیه انگلیسین میباشد بطوری در مابین شان مصالحه نمود
که شهر مذکور در تصرف رنجیت سنگه باشد و درین مصالحه حکومت انگلیس نه تنها
مداقمه خلل را از بلاد هند در نظر گرفته بود بلکه اراده داشت که بغرض گرفتن
واستیلای پشاور اساس و طریق کشاده باشد زیرا میدانست که حکومت سکها قسمیکه
رنجیت سنگه تشکیل داده بود اساس ندارد و بک نمونه واهیات است چنانچه باندک
فرست بعد از مصالحه بر شهر مذکور حکومت بر طایفه استیلا نمود.

مرگ کندل خان

به تعقیب این وقایع مرگ کندل خان اتفاق افتاد تا اینکه در بین برادرها و پسران
مذکور نزاع افتاده سرانجام کارشان به معقالت و سفاکی و هرج و مرج انجامیده در
آخر کار امیر دوست محمد خان را در بین خود حکم مقرر گردانید پس امیر با قشون
خود بطرف قندهار رفته هر کدام از ورته کندل خان را بغرض دفع شرارت شان
بمعاشی راضی ساخته خود امیر هم بر قندهار مستولی گردید و به سبب تصرف آن بر غالب بلاد
افغانستان سلطه و تکمیل شد محمد اکرم خان پسر خود را بطرف بلخ فرستاده تا مردمان
آنجارا که در زمان استیلای انگلیس از حکومت افغانی سر برداشته در کار خود مستقل
شده بودند مطیع نماید همان بود که اهالی آن سامان را واپس تحت تسلط آورد
اکنون هم موضی از بلاد اصلیه افغانیه خارج حکم امیر دوست محمد خان نمائندالا
شهر هرات که در تصرف کامران بود.

خاتمه کار سدو زائیه

کامران همان جوانمردیست که مدت بیست ماه با وجود کمی عدد و قلت سامان جری در
مقابل عساکر ایران به نهایت ثبات و متانت و مقاومت مقابل نمود و در انجام کار شهوت و هوا

برو غالب آمده به مسکرات مشغول و بار محمد خان بامی زائی وزیرش او را آله ییش برد
مقاصد و بازیچه ساعت تیری خود قرار داده بود با آخره او را در یک قریه خارج
شهر خفه نموده و بجای او نشست و بعبارة دیگر بمرگ او رسوخ خانواده سدوزائی بکلی
سقوط نمود.

خلاصه آنکه احمد شاه سدوزائی بوسیله شجاعت و تدبیر و عدالت و اقتصاد آنچه را اندوخته
مملکت وسیعی را که تحت تصرف خود آورده بود اولاد و احفاد او بسبب جبن و حماقت
و ظلم و عیاشی و غلور در شهوة به فنا و ضیاع رسانیده بالاخره چراغ حکمرانی شان خاموش
گردید.

بار محمد خان بیو سته باشا ایران طرح عکا تمبر بخته بواسطه حمایت او هرات را از دست
برد دیگر امراء افغان سیانت می نمود.

(سید محمد خان) پسر بار محمد خان بمعاونت شاه ایران بعد از بدر حکمران هرات گردید
لاکسن چونکه سید محمد خان بد خلق احمق و ظالم بود اهالی از او ناراضی
گردیده برو شوریدند و شهزاده یوسف سدوزائی بدون مانع وارد هرات گردیده
سید محمد خان را بقتل رسانید.

سقوط هرات از دست ایرانیها

بعد از آن در هرات فتنه های چندی واقع گردیده ناصرالدین شاه فرست را
غنیمت شمرده تحت قیادت سلطان مراد میرزا بر شهر هرات قشون کشی نمود
چنانچه بعد از محاربه چند روزه شهر مذکور را مفتوح ساخته ولایت هرات تحت
تصرف ایران درآمد: انگلیس ها از فتح هرات بدست ایرانی ها بسببیکه شهر هرات
را کلید دروازه هند میدانستند بغضب درآمد و جهازات جنگی خود را بخلیج فارس
سوق دادند و بندر بو شهر و جزیره خار قرا بغرض تهدید ناصرالدین شاه و سدخللیکه
و وقوع آن مهلك ثابت میکردند و دفع انقلابیکه از اشاعت قشون ایرانی بطرف بلاد

افغانی در هند بظهور رسیده بود مواضع فوق را تصرف نمود بعد از مدت یکسال
از این واقعه در بین انگلیس و ایران (بشرط اینکه شاه ایران يك افغان را
بهرات حاکم گماشته عساکر آنجا هم افغان باشد) مصالحه بوقوع آمده مواضع مذکور
را انگلیس تخلیه نموده با حکومت ایران سیردوشاه ایران به تصویب انگلیس سلطان
احمدخان پسر کا کا و خسر امیر دوست محمدخان را بر هرات والی مقرر نموده بر مشارالیه
شرط نمود که سکه و خطبه را بنام شاه ایران اجرا نماید. با وجود آن خوف انگلیس
بر طرف نکرد بده بعد از چند سال امیر دوست محمدخان را بر شهر هرات ترغیب
داده متعهد شد که برای امیر و جانشینان او يك رقم کافی سالانه جهت اعاشه
قشون و ساختن استحکامات حربی تسلیم می نماید تا حکومت (افغان يك سد محکمی
در آسیای وسطی بین روسیه و ایران و حکومت هند باشد) پس امیر دوست محمدخان
لشکری آراسته بر هرات هجوم برد و شهر را يك مدت دراز محاصره نمود در
انتای مهاجمه و مدافعه عساکر طرفین بد اخل شهر مرگ سلطان احمدخان
اتفاق افتاده بعد از مدت اندک امیر دوست محمدخان هم در معسکر خود فوت نمود
سپس رؤسای عساکر به مهاجمه امر داده در اثر مهاجمات متعدده شهر مذکور در
۱۲۸۰ مفتوح گوید.

امیر دوست محمدخان شخص عاقل و متحمل و نرم طبیعت بود و بظلم و احجاف
میل نداشت چنانچه بحسن استمالت و سلوک خویش دل های برادران خود را بدست
گرفته تا اینکه باو تابع گردیدند باوجود اینکه در بین برادران او کسانی وجود داشتند
که از و کلا نترسیدند امیر به تدبیر و حکمت خود اساس سلطنت را نهاد و نیز پسران
زیاد داشت که رشید ترین و عاقل ترین آن ها محمد اکبر خان بود (همان
محمد اکبر خانی را که بلافاصله بعد از اینجه طمع انگلیس نجات داده بود ولی عهد خود
مقرر نمود) وقتاً که مشارالیه در زمان حیات او فوت شد برادر اعیانی او شیر علیخان

را ولی عهد تعیین نمود زیرا امیر حقوق محمد اکبر خان را که بروی خصوصاً و بر تمام افغانستان عموماً اشیات نموده بود نسبت به برادر اورعایت کرد لاکن مشارالیه حقوق دیگر مردمان را رعایت نکرد و ملا حفظه ضرر هائی را که باین امر مرتب میکرد بد هرگز در نظر نیاورد بعضی برادران کلاش که بطاعت اورا می نمیکردیدند بر و شوریدند و از انقلابشان خون ریزی و خرابی مملکت و تاراج اموال مستلزم گردید بلکه امیر دوست محمد خان هم که در حیات خود بهر ولایت یکی از پسران خود را والی گماشت نهایت خطا و زیاده بود زیرا مملکت افغانستان مملکت قانونی نیست گویا بدست خود دروازه فتنه و فساد را در بین بلاد کشاده هر کدام را به طغیان و عصیان قوت و قدرت عطا کرد.

حکومت اعلیحضرت شیر علی خان

زمانیکه امیر در حین محاصره هرات چنانچه بیان کردیم فوت نمود در معسکر اواز پسرانش شیرعلیخان ولی عهد و محمد اعظم خان و محمد امین خان و محمد اسلم خان حاضر بودند محمد رفیق خان وزیر شیرعلی خان که از طائفه غلجائی و یک شخص خائن بود بشیرعلیخان پیشنهاد نمود که تا برادران تو حکمرانان مطلق العنان باشند رسوخ تو بدون اینکه برادران خود را هم گرفتار نمائی تکمیل نمیکردد خصوصاً گمانیکه از شما کلان تر هستند پس این خبر در عوام شائع گردیده برادر اینکه در معسکر وجود داشتند از شنیدن این خبر از معسکر فرار نموده بولایتی که در زمان پدر خود بران حکومت داشتند خود را رسانیدند اما شیرعلیخان وقتیکه از گریختنشان واقف شده بتنظیم شهر هرات عجلت نموده محمد یعقوب خان پسر خود را بران والی گذاشت و خود راه بلخ را پیش گرفته بولایتیکه در عرض راه واقع و همان برادرانش که از معسکر گریخته بر آن ها استیلا نموده بودند هیچ تعرض نکرد و تصمیم گرفته بود که محمد افضل خان برادر کلان خود را که در قوه عسکری از تمام برادران

فوقیت دارد و در نزد اهالی بارسوخ تر است فریب بدهد و او را گرفتار کند.
و قتیکه بحدود بلخ رسید به محمد افضل خان مکتوب نوشت که شما برادر بزرگتر
ما میباشید بر شما لازم است که در اصلاح مملکت و رفع فساد و اتحاد برادران
کوشش نمائید من عهد میکنم که هیچگاه از امر شما تجاوز و از نصیحت شما مخالفت
و از حلقه اطاعت شما خارج نشوم و قتیکه مکتوب با و را محمد افضل خان بهمین مضمون
ملاحظه کرد بازی خورده بیای خود نزد شیر علیخان رفت بنه او را گرفتار ساخت
عبدالرحمن خان پسر محمد افضل خان به بخارا فرار نمود و ولایت بلخ را شیر علیخان
مقتصد و فیض محمد خان برادر خود را بر آن والی گذاشته بکابل مراجعه نمود.
بعد از آن اردوئی تشکیل داده بریاست محمد رفیق خان وزیر خودش به بخارا رفت
محمد اعظم خان در کرم سوق داد محمد اعظم خان در اول واقع شکست خورده
ببهد فرار نمود.

قتل کاکا و برادرزاده

و قتیکه ارکار خود فراغت یافتند ابراهیم خان نام فرزند ضعیف الرای خود را
بشم رکابل حکمران ساخت و خودش به نفس خود بغرض گرفتاری برادر حقیقی
(محمد امین خان) بقندهار رفت محمد امین خان با عساکر قندهاری بمقام قلات
بمدا فعه وی برآمده هر دو برادر با هم در آویختند.

در این محاربه محمد علیخان پسر امیر شیر علیخان و محمد امین خان برادر حقیقی
امیر از طرفین کشته شدند.

در این واقعه بر شیر علیخان و سوسدها مستولی شده و عموم کارهای
حکومت و اداره عسکری را پس پشت انداخته در قندهار گوشه نشین گشت.
چون عبدالرحمن خان از گوشه نشینی و تغیر احوال امیر خیر گشت از بخارا
بطرف بلخ مراجعت کرده بمعاضدت فیض محمد خان بعد از جنگ اندک بر بلخ مستولی گشت.

محمد اعظم خان از بد معامله کی انگلیسها ناراض گشته هندوستان را دواع نموده
با عبدالرحمن خان در بلخ ملحق شد.

ازین اتحاد اعتبار شان بلند گشته يك فوج جرار آراسته کرده بشهر کابل
هجوم بردند و قبل از رسیدن لشکر ابراهیم خان پسر شیرعلیخان با عساکر سرداران
مذکور مقابل نمودند ابراهیم خان در جنگ با جنگاه شکست خورده کابل را
از خوف و بزدلی گذاشته بطرف قندهار گریخته رفت.

حکومت محمدافضل خان

در بنوقت محمدر فیق خان وزیر شیرعلیخان که در کابل بود بکمال بشارت
ب استقبال سرداران از کابل بر آمده خود را تسلیم نمود سرداران بسلا متی
و سرور در شهر داخل شدند بعد از آن برای تسخیر جلال آباد يك دسته عسکری
را فرستاده فتح کردند چون کار بشد و وخامت انجامید شیرعلیخان
از خواب غفلت بیدار شده از اثر قتل برادر و پسرانند و کین گشت و لشکر
تهیه کرده بطرف کابل حرکت کرد چون از غزنی گذشت در مقام شیخ آباد
بمدافعه و سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان با يك فوج جرار
مقابل آمدند و آتش جنگ مشتعل گشت در نتیجه محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان
غالب آمدند و شیرعلیخان مغلوب گشته بطرف قندهار مراجعت کرد و محمد اعظم خان
وارد غزنی شد محمدافضل خان برادر بزرگش را که اینجا اسیر بود از اسارت
رها نمود و محمد اعظم خان با سایر عسکران سلطنتی پادشاهی باو گرفته بیادشاهی قبول نمودند.

قتل محمدرفیق خان

وقتی که برای آن ها غلبه حاصل شده بکابل مراجعه نمودند محمد اعظم خان که
ملاحظه نمود محمدر فیق خان در انقلاب و فتنه و انداختن شقاق ما بین خود این کوشش

نمود بناءاً بکيفر خيانت سابقه خودش که در مقابل منافع با دار خود مرتکب شده بود و هم او را ترک کرده اخیراً بازار فساد دست بردار نگردید امر بکشتن و خفه کردن او نمود بعد از آن لشکر خود را محمد اعظم خان جمع کرد بطرف قندهار حرکت نمود و با امیر شیر علی خان در حدود قلات غلجائی ملاقی شده از مصداقه هر دو لشکر مقاتله سختی واقع شده امیر شیر علی خان در واقع مذکور نهایت در جه شجاعت و بسالت خود را نشان داد اما چون لشکر او بمناسبت شکست های متوالی خوف و بزدلی بران ها غالب بود در مقابل اردوی محمد اعظم خان تاب نیاورده امیر شیر علی خان هم به ترک قندهار مضطر شده جانب هرات رفت و بعد از چند ماه بایک فرقه سوار بطرف بلخ رفته در آنجا بسیار نفری از محاربین افغان و ازبک را با خود گرفته به همراه فیض محمد خان از راه کوهستان بر کابل حمله برده در حدود پنجشیر با عبدالرحمن خان مقابل گردید فیض محمد خان کشته شد گویا اقبال و ادبار و فاق و اتفاق و اسباب سكرات مو تش گردید بناءاً شیر علی خان شکست خورده توپهای خود را سر کوهها گذاشته خود را به چالاکی در بلخ رسانید از آنجا بهرات رفت چونکه میدانست عبدالرحمن خان او را تعقیب خواهد نمود بعد از این واقعه محمد افضل خان در کابل وفات نمود و محمد افضل خان يك شخص عالم و فاضل جوان بود علم و علما را خیلی دوست داشت و ظلم را بسیار بد میدید

حکومت محمد اعظم خان

بعد از وفاتش برادر اعیانی او امیر محمد اعظم خان جانشین او گردید عبدالرحمن پسر برادر متوفی خود را والی بلخ مقرر نمود محمد اسماعیل خان پسر محمد امین خان مقتول راحت اثر او گماشت تا عبدالرحمن خوشتر با ملقای نائره که در آن حدود مابین افغان و ازبک مشعل گردید بود و موفق گردد.

مضرات خود سری

محمد سرور خان پسر خود را والی قندهار مقرر ساخت و نیز عبدالعزیز خان پسر دیگر خود را که عمر او از ۱۶ متجاوز نبود بقوماندا نی عسکری قندهار مقرر نمود : این قوماندان جوان را غرور و خود نمایی بجمع آوری قشون مجبور ساخته بدون علم پدرش ارد وی خود را بطرف هرات سوق داد و قتیکه بقریه گرشک رسید با محمد یعقوب خان پسر امیر شیر علیخان مصادم گردید : قوماندان جوان قندهار با دوسد نفر پیاده دفعه بر قلب اردوی و خصم هجوم برده توپچی دشمن را کشته توپ آن را استیلا نمود و قتا که لشکر محمد یعقوب خان قطع مدد را از و ملاحظه کردند فی الفور او را احاطه نموده دستگیرش نمودند چون خبر اسارت قوماندان قندهار به اردوی او رسید بر عایه عادت شرقی خود که از فقدان رئیس خود متشت میکرد شکست نمودند محمد یعقوب خان بصورت فوری اردوی خود را امر حرکت داده شهر قندهار را بدون مانع در تصرف آورد بعد از آن شیر علیخان قوی دل شده از فتح قندهار در وجودش روح عزم و اراده دمیده شهر قندهار را به محافظت سوارهای جهشیدی و فیروز کوهی گذاشته خودش با محمد یعقوب خان پسر خود و بعد از جمع آوری قو به طرف کابل حرکت نموده در وادی مقر که بقاصله شش فرسخ از غزنی واقع است با محمد اعظم خان مقابله شد درین اثنا هر دو عسکر باستحکامات و سنگرها و خندق های خود اخذ موقع نمودند : زمانیکه محمد اعظم خان از عزم هجوم شیر علیخان واقف گردید به محمد اسمعیل خان خائن خط فرستاده او را با قوه معیت او بگمان اینکه شیر علیخان پدرا و را کشته و او را خیلی اهانت نموده بکابل خواست مشارالیه از بلخ با قشون معیت خودش حرکت نموده در حدود کوهستان تازمانیکه هر دو لشکر در دشت مقر با هم مقابل گردیدند توقف نموده در همین اثنا بر شهر کابل هجوم آورده شهر کابل را با امید اینکه او را شیر علیخان مانند پدرش والی قندهار مقرر نماید بنام شیر علیخان فتح آن را اعلان نمود و قتیکه این خبر به عسا کر محمد اعظم خان رسید نا امیدی ایشان را فرا گرفته قنور و نفر قدر جمعیت ایشان ظاهر شده و درو حدت آرائی آنها تشتت و اختلاف بروی کار آمد.

زیرا خود هارا بین دوار و محصور می دیدند و از رسیدن اذوقه پریشان بودند.
محمد اعظم خان ملاحظه نمود که برای این فوج بزدل و ترس خورده که حواس خود را
باخته اند اعتماد نمودن درست نیست خصوصاً در وقتیکه سواران جمشیدی بر اردو
گاه یورش آوردند و تهاجمات خود را ادامه دادند.

محمد اعظم خان از انجایای خود را کشیده نزد سردار عبدالرحمن خان به مزار شریف
بنام برد شیرعلی خان بعد از مفارقت عطا علی به کابل وارد گردیده از طرف
اهالی شهر به کمال خورسندی و بشاشت پذیرائی کرده شد.

شیرعلی خان از روی همت عالی و اخلاق پسندیده و خود داری از ظلم در دل
اهالی محبوبیت داشت پس محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان در تجمع افواج از ک
و افغان مساعدت خود را به سرف رسانیده از راه هزاره جات به غزنی حمله بردند
بعد از جنگ خونینی که بین ایشان بوقوع پیوست محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان
هزیمت نموده بسوی مشهد فرار شدند در این شکست عبدالرحمن خان از کاکای
خود جدا شده جانب بخارا رفت و سر قندرا افاعت گاه خود ساخت. و تا حال در آنجا است

حکومت اعلیٰ حضرت شیرعلی خان بار دیم

و محمد اعظم خان در حالیکه غایب طهران بود در عرض راه بمقام نیشاپور وفات شد
محمد اعظم خان عدل دوست و دانای مدیر بوده لیکن ایجابات وقت او را به جور و ستم
ناچار ساخته بود.

انتخاب او بر جوان بی تجربه خود را به امور مملکت داری سبب ناکامی
وزوان حکومت او شد لیکن انتصاب او به قوماندانی عسکر قندهار از جهت بی اعتمادی
بر خوانین و سرداران افغان بوده زیرا محمد اعظم خان در دوره زندگانی خود خوی
نا ستوده که از سرکردگان افغان مشاهده می نمود

این سرکردگان خیانت را ذات نمی شمردند از امور بیکموجب تنگ و عار باشد
دست نمیکشیدند اکثر یقایشان که به دو فریق جنگی منقسم گردیده بودند ۲۰ بار
مسلک خود را نسبت به جنبه خود تبدیل داده گاهی در یک جنبه و گاهی در جنبه
دیگر درآمده بودند.

محمد اعظم خان عقیده و حدت را وجود داشته به سوریان از روی مصلک تقلید و اعتقاد مذهبی داشت خلاصه اینکه تا ۱۲۸۵ حکومت افغانستان بر امیر شیر علی خان بدون رقیب جنگ و جدل باقی ماند.

امیر شیر علی خان دعوت حکومت انگلیس را پذیرفته بمقام ابواله هند رفته همان معاهده فریب آمیز دوست محمد خان را که با انگلیس ها عقد نموده بود تجدید نموده باییمان های که در اصل محض تمویهات داشته میشد موثق ساخت.

عمودت امیر شیر علی خان از هند و اقدامات در داخل

بعد از آنکه امیر شیر علی خان از هندوستان بوطن خود باز گشت محمد اسمعیل خان را بسیار در انش بسوی هند جلاء وطن گردانید سپس پسر مر دانة خود امیر محمد یعقوب خان را از ولایت عهد خلع نموده عوض او سردار عبدالله خان پسر خورد سال خورا به ولایت عهد مقرر نمود تا مادرش خورشید گردد (شهبانکه چشمه را کور و عقل ها را تیره می سازد بدست) محمد یعقوب خان در ولایت هرات بناء سرکنی گذاشته چندی بعد با عسا کر پدر خود جنگیده ظفر یافت پس دعوت پدر را اجابت نموده فرمانبردارانه به کابل وارد گردید امیر بجای اینکه او را دانداری نماید به زندانش نمود با وجود این اقدامات چون ولی عهد جدید قوت نمود آرزو های او بر سر رسید.

سال ۱۲۹۵ رجال کاری دولت انگلیس را او هم و سارس فرا گرفته سفارت روسیه را در افغانستان خسار چشم خود می دانست چند نفر مهندس را با یک هزار سوار نیز د امیر افغانستان فرستاده از زیر قن این سفارت انکار آورد زیرا پولیکه از سالها به حکومت افغانستان می دادند بی موجب قطع نموده بود.

انگلیس ها از این خود داری و منع حکومت افغانستان بر آشفته عسا کر خود را تنظیم داده جانب افغانستان متجاوزانه سوق داد.

فصل چهارم

در بیان قبائل متعدده که در افغانستان سکونت دارند و اخلاق و عادات و مذاهب
و توضیح طرز حکومت ایشان
اخلاق حماسی افغانها

عنصر غالب ملت افغان از روی تعداد قوم پشتون است که در حصص جنوب
و شرق جنوبی سکونت پذیر اند

جذبه هجوم و اقدام، غریزه انتقام، و شجاعت و حماست در محاربات و تهور
در مخاصمات و منازعات که به کوچکترین سببها به وجود می آرند، خاصه جیلی
و طبعی ایشان میباشد.

هیکل های باصلابت ایشان که باچین های جبین توأم گردند قوای جسمانی
و شوکت حماسی آنها را اثر جمعی مینمایند.

با وجود عمومیت این احساسات و جذبات رعب افرا در بین شان چهره های بشاش پیدا
میشود در بعضی معاملات کمال بردباری و شکیبائی دارند باز هم در شتی زبان پشتو
و کلفتی آوازهای آنها به سختی مزاج شان گواهی میدهند.

چور و چپاو و هیجانات را دوست داشته، از جهت همین ملکات که نمابنده
شجاعت و مردانگی میباشد به غزوات و محاربات عشق ازنی دارند.

ترتیبات قشونی

از صد ها سال به این طرف چون در طبائع آنها دلاوری و میل طبیعی بسوی
محاربات جا گرفته است لهذا عموم رجال افغان همچو نظام تربیت یافته عالم طبیعاً

ز بیه عسکری را گرفته اند در تشکیلات عسکری این قوم منصبداران عالی رتبه
و ضابطان کوچک وجود دارند

در درستی صفوف و قطارهای سیاه و استحکامات حربی و تعینیه های فوجی
اهتمام تام میورزند ضابطان عسکری در هنگام سوقيات جنگی از قطارهای عسکری
پیش بیش به قیادت عسا کر قدم میزنند زمانیکه امر هجوم داده میشود و محاربین
داخل خط آتش کر دیده در سنگرها و مورچه ها موقع خود را اشغال می نمایند
و امر آتش داده شود ضابطان از خط آتش برآمده به ساحة عمومی میدان جنگ فرود
میآیند و ضابطان نسبت به امر نقل و حرکت از راست به چپ و از چپ به راست و سوق
دادن و توقف دادن و ترتیب نهاجمات و اقدامات قطعات عسکری مصروف میگرددند علاوه
بر اجراءات فوق در میدان جنگ نسبت به تکفین و تجهیز و تدفین کشته گان
محاربه صدور اوامر و نواهی از وظائف منصبداران بشمار می آید تا از توهین
دشمن محفوظ بمانند و نعلشان بدست دشمن نیفتد .

مجازات فرار از جنگ

فرار از جنگ را افغانها بحدی بدمی بینند که فراری را سزای قتل میدهند
و در حال گریز اگر کسی از دست دشمن کشته شد نعلش او را گور کردن
هرگز روا نمیدانند و اگر گریزی از دشمن سر به سلامت برد او را اعدام مینمایند
در وقت محاربه افغان در اصفهان يك نفر سپاهی را ضابطی دید که از خط آتش رجعت
قهقری مینمود ضابط باعدامش اقدام نمود ' سپاهی دست راست خود را از آسین
بیرون کرده نشان داد که دستم در محاربه قطع شده نمیتوانم اسلحه را استعمال نمایم
ضابط افغان از اعدام او صرف نظر نمود اما رجعتش را نپسندید و گفت ای نامرد !
پس بگرد و جنگ بنما !! اگر دست راست بریده شد دست چپ داری !! اگر

آنهم بریده شد پس دندانها داری گوشت دشمن را بدندان بکن و تانفس پسین بادشمن
مصروف کار زار باش .

اطاعت و فرمانبرداری

سر بازان عسکر افغانی در اقیاد و فرمان بر داری به آمر ما فوق بحدی
راستکار اند که مانند ایشان " در هیچ يك عسکری از عساکر سلاطین متمدنه"
اطاعت و فرمان برداری دیده نشده به حالیکه در دشت ها و بیابان ها که ها و جنگل
ها فوج افغان پراکنده گردیده بیکه بیکه میشو اند چون دعوت منصبدار را می شنوند
به کمال شتاب دویده دویده بدورضا بطان و قوماندان خویش فراهم میگرددند .

همچنان در حالت مخصه اگر خوراک پیدا شود ولی امر قوماندان به احضار
اوشان صادر گردد فی الحال خوراک را گذاشته به تعمیل امر حاضر میگرددند .

حسن اطاعت عسکر افغان بحدی است که در وقت تسخیر کدام شهر بر ثروت
اگر امر خود داری از چور و تاراج از طرف قائد فوج برسد فوری از یغما و چپاول
خود داری می نمایند در این حال اگر زنهار با تاج های مرصع و جیفه های دانه نشان
و ایراق های طلائی و جواهرات بیش بها از پیش روی شان گشت و گذار نمایند اصلا به آن
الفاظ نمی نمایند و ذره زحمت به راحت احدی از مقتو حین نمی رسانند .

میگویند در وقت جلوس شاه اشرف در اسفهان بین دو طائفه افغان نزاع تولید
گردید و خصومت شان به مقاتله انجامید دکانداران شهر دکانها را بسته کرده از
خوف مرگ هرج و مرج بخانه ها مراجعت نمودند از حضور شاه اشرف اعلان صادر
گردید که دکانها را بکشایند در اثناء هرج و مرج مقاتله اگر مال کسی تلف شد
تاوان آنرا شاه می برد نازد محاربه مذکور چند روز متوالی در شهر جریان داشت
لیکن به احدی از اهالی اسفهان کوچکترین زیان جانی و مالی نه رسید .

فنون حربی

عموم افراد افغان در تیراندازی، شمشیر بازی، نشان زنی و نیزه زنی کمال مهارت دارند و بسواری میل و نشاط مفرط دارند. بعد از عمومیت آلات ناریه در استعمال توپ و تفنگ و غیره آلات ناریه لیاقت خوبی حاصل کرده اند از عصر امیر دوست محمد خان ترغیبات و تربیه عسکری در افغانستان با وصول ناز و عصری آغاز میشود از نقطه نظر عملی به علمی تمام افغانها با استعمال آلات جدید مهارت خوبی دارند تعداد نظام تربیت یافته فوج عصری امیر دوست محمد خان به شصت هزار بالغ بود.

رفاهیت و نه ن

با وجود که تمام طبقات ملت افغان بسوی تمدن مائل اند و به رفاهیت تمدن مرفه اند مثل پستونهای ولایات قندهار، غزنین، جلال آباد و بعضی صحرا نشینان در ملت افغان پیدا میشوند که راه آسایش و حیات ترفه را تا حال نه بیموده زندگانی ساده و بسیط دارند درشتی در لباس و سادگی در خوراک عادت گرفته به کمترین لذائذ حیات قانع می باشند حتی اینکه چون کوسفند را میکشند، پشم کوسفند را توسط آب گرم کنند و به آتش گرفته پوست از موها صاف کرده به نظافت و صفائی شسته پوست سفید آنرا با گوشت پارچه پارچه کرده خشک ساخته ذخیره می سازند (۱) نان را بسالای زمین سرد ستر خسوان می چینند و بسدون قشاق و پنجه و میزها به زمین متفقا نه بسدست می خورند به نظافت تسوچه نمی کشند به صفائی و نظافت خانه ها و اطباق ها و شهرها اعتنا نمی نمایند از این جهت اکثر شهرها از فضلها خالی نمی باشند و در قشله های عسکری لاش های حیوانات دید میشود و به دور کردن آن زحمت نمی کشند

(۱) و این گوشت خشک را لاندی میگویند (۲) از زمان اعلیحضرت شریعی خان مثله نظافت در عسکر و بعد از محاربه دوم افغان و انگلیس صفائی شهرها از وظایف کوتوالی و بعد از آن از وظایف بلدی تحت اهتمام است.

و صحراء نشینان پوشاک درشت می پوشند در کوهستانی ها رجالی پیدا میشوند (۱)
که بعد از خوراک دست ها را به ریش خود و دستر خوان می مالند و به آب نمی شویند
و اشخاصی در این کوهستانی ها دیده میشوند که اگر لباس نو بپوشند به آن
اهمیت نمیدهند بعضی ها بجدی غلو می نمایند که آستین را قصداً به روغن چرب
نگاه میدارند تا داغ استه شود که در خانه آنها روغن بجدی زیاد صرف میشود که
به لباس او هم سرایت می نماید و یا اینکه به لباس اعتناء ندارند و کوچکی ها و دیهانی
ها لباس را در مدتها آتش نمی کنند.

سادگی و مساوات

خوانین ملکی و منصبداران نظامی افغان در مجالس خویش بر کرسی ها و میزها
نمی نشینند مجالس خود را به فالین های ابرانی فرش می نمایند و نمدهای
وطنی را نیز برای فرش استعمال می نمایند و همچو 'مراء و روسا اقوام دیگر تظاهر
جاء و جلال را در محضر غربا نمی پسندند با ملازمین خود و غرباء یکجا نان
می خورند و از شمولیت او شان استنکاف ندارند.

لباس صحراء نشینان

بادیه نشین ها لباس را به وضعیت عجیبی برش می پوشند کوشی نام لباسی که از

(۱) متذکره در شرق اروپا و عموم بلاد دنیا همان حال بدو است اشخاصی میباشند است این چنین کوه نشینان در افغان
استان نیز پیدا میشوند در پی پروائی از تظاهر لباس استغناء خود را نشان میدهند از این نقطه نظر که این اشیاء به نزد
مردان اهمیت ندارد و کار مردان شجاعت و کارزار است آرایش و زیبای از خصائص زنهامیباشد و در عدم
ازاله جری تظاهرات ثروت و عدم اعتناء و مظاهر ثروت در صرقات منزل مد نظر داشته می باشند.
خلاصه اینکه کوهستانی تظاهرات حری و مالی را دوست دارند و استغناء از غیر و اینکه
به نفس رانی پسندند سادگی لباس و خوراک را خوش دارند در افغانها ضرب المثل است که (جنگ
به وسله کتیری او تنگ به غله کتیری) جنگ و تنگ از مفاخر افغان است برای این امر سادگی
خوراک و لباس و مظاهر ثروت و بی مالانی به امور تعیش لازم است موافق عقول و استه
لال هندی کوهستانی خود به آن رفتار دارند (مترجم)

نمد می سازند که آستین های دراز آن مثل خرطوم های فیل به زمین سرازیر می باشد و صدره نام يك لباس دیگر از این نوع است که قد آن تار آنها و آستین های آن کوتاه می باشند. شهری ها کرمی ها و بالاپوش ها را از برک می سازند که دارای آستین های تنگ می باشند و چین ها را از پارچه های رنگدار چیت می دوزند.

ویوستین های زمستانی از پوست بره های وطنی می سازند و این پوست ها را طوری بخوبی آتش میدهند که درز می مانند ابریشم معلوم میشود باز این پوست ها را رنگ زرد روشن داده حواشی آنرا ابریشم کاری می نمایند بعده مثل چین های دراز دامنه دار برش می نمایند پوستینچه های غریب کاران تابه آرنج دست آستین دار می باشند و قد آن ها تابه زانو می رسند.

پوستین های طبقات اوسط و ارباب صنعت دارای قد دراز و آستین های کشال و تنگ می باشد و پوستین گفته میشود.

امراء و خوانین از ابره کشمیری و کرک چین های سازند و پوستین های سمور و سنجاب را می پوشند و اکثر افغانها لنگی های خیلی را بسر می بندند و سردار ها و اکابر شالهای رنگارنگ کشمیری را سرمی کنند و اهالی گرمسیر چیلی یامی نمایند و صدرئی ها و قمیص های که تاقیمه ساق می رسند با آستین های فراخ می پوشند و اکثر ایشان کمر بند های بردار را به کمر می بندند که از زیر سینه الی رانها می پوشاند این کمر بند ها از پارچه می باشند (۱)

لباس زنهای صحراء نشین

زنهای افغان لباس های دراز می پوشند و سینه بند ها را بجای قریب پستانها می بندند که پستانها نمودار می گردند و در گوش ها گوشوار های نقره و بلور و آهن

(۱) که در افغانی ملا و ستنی و در فارسی لنگی کمر می گویند

و من بصورت حلقه های کلفت می اندازند

اغلب زنهای کوهستانی موی اسپویره را به یک اندازه معین بریده زیر موی اصلی خویش می بافند و بر پیشانی همچو گل ها قطار کرده پیوند می نمایند و این را آرایش و زیبایی می دانند در لغت افغانی این را یرکی و در فارسی پیچه یرک میگویند

زنهای قبائل غلجائی موهای پیشانی را به شکل مدور و قرص نما می بافند و اطراف آن را فروخته بر پیشانی کشال میگذارند و این موها به درازی از حدود ابروها گذشته تا به بینی میرسد و عرض آن باستقامت پیشانی تا شقیقه ها می باشد این احاطه موی همچو برقع سیاه مدور چهره را احاطه می نماید

حفظ شرف ابناء بشر در افغان

افغانها بیع بندی های راجع نمیدانند اگر چه غیر مسلم باشند و غریبان و مسافران را قدر دانی مینمایند و دزدی را غالباً بد میدانند اگر چه به چور و تاراج فخر مینمایند. ازین مسئله و نادانند که مابین چور و دزدی فرقی نیست الا اینکه تفاوت ضعف و قوت است چون اخلاق بدویت در ایشان متمکن اند از آن رو مکرانی که نتایج ترقه مینمایند در آنها کمتر دیده می شوند و از جهت استیلا فقر اغلب شان از طمع خالی نمیشوند.

حجاب

نسوان افغانها در شهر ها و روستا های خود را پوشانده ستر مینمایند و در قراء و سحرا روی برهنه می گردند و با مردان آمیزش دارند و در مصافحه همه ایشان دست های مردان هم دیگر را میگیرند و در محافل خوشی بصورت دائره رقص مینمایند و گاهی مردان افراداً در میله ها و اعیاد به صورت دائره رقص مینمایند. و این رقص را در عرف خود آقن میگویند.

کسب و معیشت قحان های ده نشین

اغلب صحرائشینان و کوهستانی های افغان به مال داری گذارده می نمایند برخی از ایشان زراعت پیشه می باشند و تجارت کمتر می کنند مگر تجار لو هائی (نوخانی) و به اصول عجیب تجارت دارند این ها مال التجاره خود را سر شترها بار کرده تا حدود چین و سایر بلاد و انصول می رسانند و در اقطار هند گشت و گذار می نمایند این قبیله از دیگر افغانه در پوشا که امتیاز کلی دارند مثل ارناؤدها و آذر بانجانی ها قبا های طرز معینی می پوشند دستارهای چهار گوشه که دارای گوشه های متقابل می باشند بسر می نمایند قباها در حد و دسینه تنگ و در کمر چندار و در دامن قراخ و کشاده میباشند عموم افغانهای غیر نوخانی تجارت کمتر می نمایند مگر اهالی قندهار که نسبت به برادران دیگر خویش اضافه تر میل تجارت دارند خصوصاً طلبه علوم در قندهار از تجارت حفظ واقف دارند

اهالی قریه جات و شهر نشین به زراعت و فلاح و سبزی کساری مشغول می باشند به صنایع کمتر تمایل دارند کارهای صنعتی از قبیل آهنگری و نجاری و بافندگی و امثالهم در ایشان خیلی کم است.

مذهب

سائر افغانها سنی حنفی المذهب اند ' مردوزن دهائی و صحرائشین بایند روزه و نماز اند الا قبیله توری که در تشیع بعدی توغل دارند که با همسایه های سنی خویش مصروف بیکساری باشند از نماز و روزه غافل مگر به امام حسین (رض) درده اول محرم اهتمام میورزند پشت و شانه برهنه به زنجیرهای زنند در برخی از قبیله کاکر (که در حواشی ایران اند) باجودیکه مسلمانان را اصول مزدکی دیده میشود

مزدک

در زمان قباد شاه ایران مزدک نامی دعوی نبوت کرد شاه ایران و چهل

هزار ایرانی متا بعتا و نمودند مزدك از روی شرع خویش زن و مال را از ملکیت شخصی خارج ساخته حقوق مشترک جامعه قرار داد و علت این را چنان ظاهر میکرد که زن و مال موجودات شقاق و نفاق اندا که ملکیت آن از افراد سلب شد جنگ و نزاع از بین مرتفع خواهند گردید امن و آسایش عمومی روی کار خواهند آمد چون قبادوفات کرد تخت کیان را نوشیروان متصرف گردید بزرجمهر وزیر به شاه مشورۃ داد که حکومت بدون مال و نسب قوام نمی پذیرد و این شارع جدید می خواهد که هر دو را محو سازد تا اساس حکومت از روی زمین برداشته شود.

نوشیروان برای استیصال او تدبیری اندیشیده مزدك را نزد خود خواسته گفت که می خواهم بابت شرع شما باشم زیرا خوشم آمده که اصول شرع شمار اتباع کنم ولی خوف اهالی را منگیزم گردیده است اگر جمعیت خود را در یک مجلس بمن معرفی نمودید باعث دل بسته کی و موجب قوت الظهر من خواهد گردید مزدك سائر اتباع خود را در یک محفل بحضور پادشاه حاضر آورد شاه با اعدام شان حکم صادر نمود سه نفر از اتباع او فرار شده و باقی عمده کی تبع واقع در آن سه نفر بکنفر زن مزدك هم بود نظام الملك در تاریخ خود نگاشته که اباحین ایران از اتباع مزدك اند و اصول مزدکی را از آن سه نفر آموخته اند که از دم شمشیر نوشیروان نجات یافته بودند.

خوارج

در اهالی خوست و کرم بعض عادات خوارج دیده می شوند و ایشان مجسمه ها را تیار کرده در غره محرم زیر زمین دفن می نمایند و روز عاشورا از زمین کشیدۃ با هلهله و شادمانی گردن مجسمه را میشکند اند این فرقه از ختنه نفرت می نمایند (۱)

(۱) یکی از علل شورش که در اواسط حکومت سراجی در جنوبی بوقوع پیوسته و بدست بابرکت اعلیحضرت شهید رفع کرده شده مسئله ختنه بوده است این علاوه بر عوامل سوء اراده ایست که در کتاب نادراقتان شرح ذکر گردیده بواسطه توهم داخل شدن زهر در جراحت ختنه و سایه نایاک از ختنه خود داری میکردند و حاکم میخواست که آن را درین ایشان اجرا نماید لذا مردم شوریدند.

و اگر چه اناری از این عادات در زمان حاضر وجود ندارد لیکن گمان میرود که در زمان خلافت بنی عباس که خوارج باین نواحی پناه آورده بودند از اولادشان تا عصر مؤلف وجود داشتند.

روا داری و احساسات ملی

افغانها باشندت تعصب دینی مذهبی و جنسی در حقوق کسی معار من نمی شوند اگر شیعی یا غیر مسلم مراسم دینی و مذهبی خویش را در ملک ایشان اجراء نمایند پروا نمیکند - از نیل مراتب عالیة در حکومت خویش با کسی مزاحم نمی شوند از این رو در حکومت افغانی شیعی ها بمناسب عالیة مقرر میکردند هرافغان گمان میکند که اشرف ترین اقوام قوم افغان است اگر چه فقیر باشد و اسلام خالص را بدون عرب و افغان در دیگران یقین ندارند

هر قبیله که ارادة اجرای يك امر مهم را می نماید از اكا برو خوا بین و امراء و سرکرده گان جرگه (مجلس موقتی مشوره) تشکیل میدهند و در جرگه از او شان رأی می گیرند.

چون یکی از افراد قبایل را فرد قبیله دیگری بکشد هر فرد از قبیله مقتول قتل یکنفر از قبیله قاتل را بر خود لازم میداند و بقصاص گرفتن حکومت قناعت نمی نمایند و از قصاص گیری بشخص خود نمیکزدند اگر چه سالها بگذرد (۱) الا اینکه بایشان پناه به برند هم چنان دو خاندان مقاتل با هم انتقام میگیرند

درا فغانها مثال مشهور است ببتون سل کاله پس پلار او کاهه خلتو او ویل چه میره می او کره یعنی حسن انتقام درا فغان ها بعدی زیاد است که انتقام بعد از صد سال برایش بسیار معجل معلوم می شود.

افغانها پناه گریزان را حمایت نموده به خون ها و مال های خود از او معاونت و توجه مینمایند. اهالی قراوه ها قبیله ها و شمشیر ها و اسلحه های خورده خورد دیگر که عرفاً سیلاوه (چاره) و خنجر ها و تفنگ ها و تفنگچه ها شهرت دارند میگردند و غالباً تفنگ های اهالی کوهستان پلته می میباشد محاربات در بین قبائل و عاقلان شان قطع نمی شود چنانچه بسیار واقع شده که پدر پسر و برادر را قتل کرده اند. در بین دو قبیله دشمن صلاحیت بجز خویشی (رشته نکاح) صورت ندارد اکثر ساکنین کوهها و دشت ها به پادشاه بدون قوه جبر به اطاعت اندازند بلکه همیشه منتظر فرست بوده میخواهند کدام وقت شلافی شاهی از گردن شان رفع شود (جذب) حریت در افغانها بعدیست که مالیات را خلاف حریت میدادند با اینکه حکومت عصر های سابق بطور استبداد گذاره می نمودند.

غذای غریب افغان

بعضی از قبائل بجواری برخی به ارزن چندی بجوعده میکنند قوت خود را بدست می آرند غالباً نان خورش شان پنیر و گوشت است در فصل زمستان آن ها را پخته میکنند نان خود را اکثر بتاوه می پزند در سفر ها سنگ را بآتش حرارت داده بعد از آن آن را در خمیر گز قند با تش انداخته می پزند و این قسم نان را کاکه میگویند برخی قبائل مانند قبیله یوسف زائی و اچکزائی پیاز را نیز می پندارند و قتیکه شخص را روی را دیدند نزد او رفته رجا میکنند که مریض داریم اگر کدام دانه پیاز مرحمت فرمائید شاید مریض ما بآن شفایاب گردد؛ قبیله اچکزئی در بسی اوقات قافله ها را قاراج و غارت مینمایند اگر بعد از سعی و کوشش موفق بغارت قافله شده نتوانند به یک دو کلیچه پیاز مصالحه مینمایند محمد اعظم خان وقتی که بلاد هندی را ترک کرده در قبیله یوسف زائی بخانه یکی از بزرگان ها پادشاه خان چالاک برخاست

در حالی که بر روی او آثار خوشی ظاهر بود اتفاقاً پیاز را آورده به خدمت محمد اعظم خان
تقدیم نمود (زیرا در دشتهای خشک زندگی دارند) .

میله ها

اکثر قبایل و باشندگان دره ها و قریه ها به میله ها و بازی ها مائل اند در روز
های بیکاری دایره نماتن میکنند شمشیر بازی اسب دوایی می نمایند ساکنان
کوچه ها سرد سیر همچو خوست (یعنی جنوبی) و کرم سفید چهره و ساکنین بلاد
کر سیر همچو قندهار و جلال آباد گندم رنگ اند .

مراسم ماتم

تسوان ختک در ماتم رویهای خود را زعفرانی مینمایند بقیق هامی زنند و بناخن
هامی کنند .

عادت افغانهاست که تا ۳ روز پس عائد گمان مرده ها و مهمانان شان را نان
میدهند این کفاله را همسایگان و قریه جات قریبه ادا میکنند و در بعض قبایل
ورنه هیست باین امر از مال خود قیام می ورزند .

اعتقادات

افغانها قبور اولیاء و امیران میدانند و زیارت ایشان می روند در مزارات قریانی
ها و کشتار میکنند بعض قبایل یحیی غلو می نمایند .

که روزی یکی از قبیلۀ افریدی که بهراهنی و چور و تاراج مشهور اند نزد شخصی
بازاده چور کردن نزد او خود را رسانید مسافر عذروالحاح آغاز کرد و خدا و رسول
را شفیع می آورد لیکن از تجاوز افریدی ایمن نمی شد بالاخره خالک ملایار محمد
(شیخ مشهور) را شفیع آورده نجات خواست افریدی گفت جل جلاله مرا به کفر
رسانیدی راه او را گذاشته رفت . از عوائد جاریه دینی آنها یکی این است که چون

مردی می‌میرد از مال او قبل از تقسیم بیسه و بولی گرفته آنرا بفقراء و مساکین
علماء به نام اسقاط صلواته میدهند.

علماء

اهالی شهر ها و دهات به سوی تحصیل علم میلان خوبی دارند ' علوم ادبی از قبیل صرف
و نحو ' معانی ' بیان ' بدیع ' و از علوم شرعیه اصول ' تفسیر ' حدیث ' و از علوم
عقلیه منطق ' فلسفه ' حساب هیئت هندسه می‌آموزند و بعضی طلبه طب را نیز بران
می‌افزایند برخی از اهالی دهات به تحصیل فقه محض بدون تحصیل عربیت اکتفاء
می‌نمایند و عوام ایشان تا زمان اكمال تحصیل کفالت از زاق طلبه را بذمه خود
می‌گیرند هر خانه حصه از ما حضر خود را از طرف صبح و شام برای ایشان جدای می‌کنند
طلبه خورد سال به خانه ها میگردند و حصه معینه طلبه را فراهم می‌نمایند در بعض
حصص مملکت اگر حصه طلبه از بیروانی موکل در خانه ها بماند صرف نمودن
آن را اجازت نمیدانند.

نقد علماء

در بلاد افغانی شئونات علماء بس بزرگ است سلطه تامه روحانی و نفوذ کاملی
در اهالی دارند ' تا بحدیکه اکابر قوم و بزرگان مملکت و امراء از ایشان می
ترسند زیرا دل‌های عوام بدست ایشان است چون اراده کنند اقوام را به مخالفت
هرایریکه بخواهند برانگیزانیده می‌توانند اکثریه ایشان از ملاقات امراء خود
داری می‌نمایند با وجودیکه هدایای مردم را می‌پذیرند از تحف امراء خود داری
می‌نمایند و از دیدار رجال حکومت استکبارا برهیز می‌کنند و اگر حاکم يك منطقه
بدیدن ایشان بیاید از طرف ایشان بدیدن حاکم فروتنی به عمل نمی‌آید
به سبب این سلطه چنان مضراتی از ایشان سر می‌زند که به عقل و شرع برابر
نمی‌آید زیرا ایشان وقتیکه خلاف خواهشات خود را از مردم به بینند به فسق

و کفرشان فتوی میدهند بلکه برخی از ایشان دیگران را در ذات البین خود به غرض
انحصار ریاست در دست خود نسبت کفر میدهند؛ خصوصاً در این زمان اخیر که مذهب
و هابیه در هندوستان نشر شد؛ پس هر که سلطه خود را انفاذ میدهند و میخواهند که میدان را
از اثرات مقابل خود خالی کنند؛ بجانب مقابل خویش برای منفه رساختن او حکم و هایت
مینمایند؛ حتی که حکام را با اجرای مجازات بزرگ تکلیف میکنند؛ تا فتوای
ایشان بر محکوم جریان یابد؛ در قندهار یکی از علماء به کفر شیعه حکم کرد
دل های اهالی را بمقابل ایشان برافروختانده جنگ را بین شان بروی کار
آورد خون ریزی های بسیاری دوام کشید؛ و هم چنان در کابل یکی از
علماء بکفر شیعه فتوا داده بود و بد آن سبب عداوت ها بین سنی و شیعه جنگ
امتداد یافت.

نقد مشایخ

بعضی از طبقه علماء به جاده مشیخت روان بوده و برو ساده طریقت و ارشاد
تیکه می نمایند بمصلای رهنمایی می نشینند این جماعت خاقاها و منازل را برای
اقامت زائرین و غایبین تهیه نموده وقت بوقت بابشان خوراک میدهند منزلت
و نفوذ و مقدار مصارف ایشان باندازه هدایا و تذویرست که عقیدت مندان
به آنها تقدیم میکنند و از ایشان رجالی وجود دارند که بواسطه حسن سلوک و صلاح
ظاهری در دلهای عوام اثری قوی و نفوذ نامی را تولید می نمایند. و صاحب نام بلند
و نفوذ کامل میگردند و از هر طرف هزارها فقر بقصد زیارت او شان وارد میشوند و بی عالم
باشیخ موسوف نازمان اقامت زائرین طعام و مایحتاج شانرا تهیه میدارد؛ طوریکه
در تمام اوقات مهمان خانه او از نان و آب و البسه سدها فقر مهمان خالی نمیشد.

حکومت مشایخ علماء

بعضی از علماء بر يك حصه از بلاد افغانیه اختیار تامه داشته و از صوبه جات

متعلقه خودشان متمتع گردیده متصرفات خود را محافظت و از مهاجمه همسایگان
خوبش آنرا حمایت میکنند بلکه گاهی هم بالای همسایگان خود بدلیلی از دلایل
دینی هجوم میبرد.

خدمات عسکری آخوند صاحب صوت و ساده گوی او در حیات

چنانچه از جمله همین قسم علما (شیخ) عبدالغفور مشهور (باخند صاحب صوت) (متسلط بر (صوت و بنیر) بوده و در نزد عموم افغانها بل در هندو بخارا هم معتقد
و صاحب نفوذ است.

فقیه مشارالیه و زاهد ریاضت کش و در معیشت زنده گانی خود ساده
و درشت پوش 'بجواری و کال و ارزن کوهی و شیریزی که در کوه ها بدریغه
گیاه خود رو برد می شود قوت می نماید و بحضور او علی الدوام به تعداد از هزار نفر
از مریدها و بسیار کسانیکه بغرض هجوم و چپاول بر انگلیس ها جمعیت
و ترتیبات گرفته می روند و آخند صاحب صوت و سوط ایشان
اعلانات و خطوط را در بلاد اشعار می دهد تا بسبب آن اهالی را برای جهاد
دعوت نماید پس هزار ها نفر نزد او جمع میشوند و معظم الیه را درین مسلک
اتباع سید احمد و هابی که از خوف مسلمانان سنی از هند هجرت نموده به (صوت)
و بنیر توطن گرفته اند تأیید و مساعده می نماید.

آخند صاحب صوت و منع مسکرات

این شیخ یعنی آخند صاحب (صوت) که بحضورش از زائرین و مسافرین وارد
میگردند هر کدام را نظر باحوالیکه و رتبه و زوت و راحت فقریکه و خدا بتعالی نصیب
شان گردانیده باشد عزت نموده و با آنها تقرب می جویند چنانچه نزد معتبرین مطابق
شان و حیثیت آنها و فقر او و غوان خشک و بیاز تقدیم می نماید.

وقتاً که دانست که در اطراف و اکناف بلاد افغانیه اوازه اعتبار کدام شیخ بلند
میگردید یا بغرض اشغال منصب ارشاد مستعد بود و آماده گئی دارد دفعهٔ یو هایت او
حکم مینماید تا در قلوب اهالی نسبت تولید نفرت به او نموده به هیئت و صورت
نهایت فجیع تشهیر کرده شود.

تمام علما شرب دخانیات را با تمام اقسام آن مانند علمای بخارا حرام میدانند
لاکن به منع عامه ازان تعرض نمی کنند الا (آخند صاحب سوات) که مشارالیه
از پیش خود شیخان را باطراف و اکناف بلاد افغانیه (۱) امسال مینماید تا مردمان را
از استعمال دخان منع و چلم ها و قلیا های شان را بدست آرند و بشکنند.

علماء افغان با وجودیکه مذهب یهود و نصاری میخورند ذبیحه مردمان شیعه را
حرام میدانند گمان میکنند مردمان شیعه مرتد شده اند و ذبیحه مرتد حلال نیست
اما خوردن ذبیحه اهل کتاب شرعاً جواز دارد. (۲)

تمام شان بر شانه های خود جای نماز های نازک و درشت را بر طبق مواسم
و فصول از برای ادای نمازی بردارند بلکه این عادت عمومی تمام افغانهاست از طرف
تمام آنها در راه دین تعصب خود را ظاهر نموده و بر احکام شریعت و اعتقادات غیرت
می نمایند مگر تسامح و اغماض درین امور اگر در بین شان موجود شود راجع به
مرتد خواهد بود و بس.

طلاب ننکرهار چون احترام عوام را نسبت بخود بسیار قریب بینند لهذا بواسطه غرور
این قوه بر اهالی جور می نمایند ' جنبه ' جنبه باقر بونه ها و تفنگچه ها مسلح میگردند
از اهالی چون کمی اهانت به بینند بسر قریه های شان یورش می آرند و تا زمانی که ناآرامی
توهمین طلبه را ننکیرند از تجاوزات باز نمی آیند چنین طلبه این سمت یابند نماز

(۱) آخند صاحب سوات برای حفظ یضه اسلام در افغانستان خدمات بزرگی نموده
از کواکبه الی کشمیر در هر قوم بزرگ یک نفر مأمون مقرر نموده بود که مدافعه انگلیس ها را می نمودند
و اصلاح عوام میکردند (۲) این مسئله را نمیدانم سید کجاییده است آثار آن در وطن وجود ندارد؟

و روزه نمی باشند (این طبقه را طبقه چت میگویند و طبقه سبقی ماوراء ایشان است که پایند تحصیل و عمل اند) در بعضی مواسم سال تمام صحبت مجالسی تشکیل میدهند و هزار ها نفر طلبه را بسمه این صحبت ها دعوت میدهند و اهالی را به تهیه خوراك با تکلف برای ایشان مکلف می سازند - يك امرد خوش اندام را النکی به سر می بندند و چوری بدست او میکنند و خطاب پادشاهی را به او داده سرچوکی صدارت می نشانند و تا زمانیکه مجلس دوام دارد حکمرانی او جاری می باشد هر کرا بخواهد جرم نماید می تواند و هر که را بخواهد بزند زده می تواند هر گاه خواستند که مجلس را اختتام دهند وزیر او حاضر میشود و بحضور پادشاه عرس می نماید : شاهها برای عسکر تنخواه نه رسیده بقاء شورش و بلوا دارند « آن امرد خوش قیافه نقاب را از روی خود برداشته نواز را در کف دست انداخته بطرف مجلس دست دراز می نماید اهل مجلس نزدیک میشوند و هر فرد از این نواز چیزی برداشته صرف می نماید و این کتابچه از اختتام مجلس است .

تاجک

از جمله قبائلیکه در بلاد افغانی سکونت دارند یکی قبیله تاجک است که در شهر هراة و توابع آن و در شهر کابل و نواحی آن و در شهر غزنی و اطراف آن و در دهات بلخ و بین کابل و بلخ و در لغمان و مرکز آن سکونت دارند . این قبیله بسوی صنعت و حرفت میلان داشته در کار و کسب کمال جدت دارند در حیاکت و تجارت آهنگری و معماری و غیره صنایع مصروف بوده در فن زراعت و درخت شانی و تاک داری اهتمام تمام میورزند و تجارت دوستانند از جمله ایشان اهالی کوهستان کابل اند طبعاً بسوی شرف و فساد جنگ و خون ریزی مائل اند از این جهت جنگ و فساد و نزاع و مخاصمات همواره در دهات شان جریان دارد يك ده با دیگر اختلاف داشته می باشند غالب رجال آنجا را مسلح در بر جها نشسته خواهید دید که

از خوف دشمن با سبانی می نمایند و ایشان قسمی از خنجر های دراز را حمل می نمایند
 این قبائل در هدف زدن کمال مهارت دارند کمتر کسی وجود داشته باشد که تیرابه
 هدف آرسد قبیله تاجک در امور منزلی و تنظیم لباس و آرایش و نظافت از قاعدهها
 دانا تراند در ذهن و ذکاوت افهم و درایت تیر از ایشان مختار اند ولی نسبت
 با فغانها علم کمتر دارند و در ایشان عالم چندان وجود ندارد عموم قوم تاجک
 سنی حنفی مذهب اند طوری که در بین ایشان اسرا وجود ندارد تعصب مذهبی
 مشاهده میشود کثر شان سفیدچهره اند همچو افغانها دستار های طرز مخصوصی
 را به سر می بندند .

هزاره

این قبایل بطرف شمال غربی در کوهستانیکه شمال هراة امتداد دارند سکونت
 پذیر و از سیمای شان استنباط میشود که از جنس منگولاند چشمان ایشان تنگ
 و سربالا کچی دارد و بدون چند تار موی که به زرخ شان می روید ریش ندارند
 خلاصه اینکه در سا ختمان جمجمه و چهره شان شباهت به چینی ها و تاتاری
 های اصلی دارند بعضی مورخین میگویند که این قبائل از بقایای عساکر چنگیز خان
 می باشند بلکه ناسه صدسال بزبان مغولی گفتگو میکردند لیکن کسایکه بزبان شان
 را دور از امتزاج لغات مغولی بفارسی شنیده باشند با آنکه در جوار تر کما لها
 و از نك ها توطن دارند یقین میکنند که قبل از چنگیز خان بمدتها در این جا
 سکونت پذیر بودند .

قبائل هزاره حیات درشت خویش را با بدات و مزوج بو حشت میگذازانند
 با این همه صنعت برک با فی ایشان بحدی مرقی است که مثل آن در اروپا هم
 رخت کمتر دستیاب می گردد

سایر قبایل هزاره قبا های چاکدار می پوشند و بدو آن کمر بندی می بیچانند

آستین‌های بالایوشهای شان که از برک میسازند تابه آرنج می باشد و گاهی تابه بند دست نیز می رسد چین های ابریشمی و نخ می کنند درز مستان کلاه های گوش پوشک بر می کشند زنهای شان دائماً دستار می بندند و چین ها همچو رجال به بر می کشند .

قبائل جمشیدی چون مجاورین ترکمانی و ایماق خوش لباس اند جیبه های دراز تاشتا لنگ با آستین های کوتاه و تنگ می پوشند .
کلاه های پوستی که با باقی میگویند بر می کنند در سوار کاری مشهور اند چور و تاراج را دوست دارند هزاره مانند برادران دیگر نسبی خود به شجاعت و اقدام و تیر اندازی شهرت دارند

مذهب هزاره

ماورای طائفه شیخ علی جمشیدی تمام هزاره هاشیمی مذهب اند بدون محبت حضرت علی (رض) و بعضی خلفاء دیگر و پیاداشتن مجالس ماتم در عاشورا و زدن پشت و سینه به زنجیر های آهنی از مسلک شیعیت دیگر چیزی یاد ندارند .
با وجودی که تقیه از واجبات مذهب اهل تشیع است لیکن از ایشان اگر پرسیده شود بی پروا مذهب خود را ظاهر می سازند و غالباً میگویند که " بنده علی می باشیم " و به عقیده خود اهتمام زیاد دارند .

میگویند که روزی یک سنی مذهب به کنیز هزاره خود مذهب سنت را تکلیف نمود دختر انکار آورده شوهر به تعزیر و سرزنش آغاز نمود دختر بر آشفته گفت سک شدن برایم از سنی شدن گوارا تر است .

هزاره مرده های خود را تلقین می کنند که تکبر و منکر و قبیحه بیایند و با امکان علی مولای شما حاضر می شود و آنها را بدر می سازد و کلاه های خود را بر قبر مرده پاره کرده می گذارند .

هزاره ها کم استعداد اند پول نقد کمتر دارند لهذا اجناس را به اجناس مبادله می نمایند حکومت از ایشان عوض مالیات نقدی به تعداد نفر بره های گیرند اگر در تادیبه آن کسی احوال نماید باقیات آن همه جمع میشود.

شرقاء و علویون را بسیار احترام می کنند و امتیاز سید از دیگران به ریاست وکلان کاریست که عند الوردیه محافل سلام نمی اندازند عاده الناس را در مجالس دشنام میدهند و اهانت می کنند هزاره ها این اوضاع سادات را تأویل کرده میگویند که سادات شاهان اند و به شاهان بدون این رفتار دیگری نمی زیبد.

عجیب ترین عادات زنان هزاره این است که در وقت نزاع دو نفر زن به توکل مراجعت می نمایند و هر يك از این دو نفر زن يك يك نفر زنی که به زشت گوئی شهرت داشته باشد به کالت انتخاب نموده بمیدان بدگوئی می آرند از يك طرف زن و کيله به شور دادن دست پا و ابروهای خود آغاز می نماید و به مقابل و کيله دیگری حرکت می نماید و دشنام را آغاز میکنند بالمقابل و کيله دیگر هم چنان اوضاع و حرکات را روی کار می آورد و مقابل دشنامی افتتاح می شود و قتیکه یکی از و کيله دشنامی بدهد که و کيله مقابل از جواب عاجز ماند و و کيله او ملزم شناخته می شود و نزاع فیصله می شود.

اگر قبل از اختتام جنگ شام شد یکی از دو و کيله سیدی را بمیدان آورده روی دیگری میکند ارد و خودش پشت داده می رود و اعلان التواء جنگ میکند و این سید را قائم مقام خود دانسته می گذارد و ابراز می دارد که محاربه تمام نشده فردا سید خود را برداشته بمقابل می درآید

از يك و ترکان

هر دو قبیله از نژاد تاتاری اند و بزبان ترکی گفتگو می نمایند.

قبیله اول الذکر در بلخ و آخر الذکر در میمنه و هرات سکنی دارند و هر دو قبیله

سنی حنفی مذهب اند از يك ها (به يكي از نواده های چنگيز خان منسوب اند)
غالباً به زراعت و باغبانی و تاخت و تازی و مالداري و درخت داري گذاره می نمایند

لباس ترکمنی

دستار های خوردخورد می بندند و شق آن را بر گوشهای خود شان می آویزند
نیز چین های خزیر و غیره را بقماش درشت و پنبه استر میدهند و برکنار های آن فته
مانند قبطان می بافند بعضی شان سه و چهار از همین قبیل چین ها یکی بالای دیگر
می پوشند و در سوار کاری و نیزه بازی مهارت تامه دارند و فتاکه یکی شان
بغرض زیارت دیگری وارد شود دست های خود را بطرف آسمان برداشته فاتحه
میخواند سپس میزبان یا رچه لسانی بوی تقدیم نموده مهمان آنرا با احترام تمام
برداشته بعد از کورنش و بوسه در جیب میگذارد.

در نوشیدن چای رغبت زیاد دارند و از خوردن گوشت اسب هم خود داری
نمی کنند بعضی علماء هم در بین شان پیدا میشود.

اما ترکمنانها جبهه های برك می پوشند و کلاه پایاق سری کنند در تریبیه
اسپان اهتمام و کوشش زیاد مینمایند اسپهای شان از نسل همان اسپان عربی است
که نادر شاه از تاجد آورده بود.

غالب این قبیله وحشی و بربری به حالت لغت و تاراج گذاره دارند و بر بلاد
ایران و اطراف هرات چپاول انداخته مردها و زن ها را اسیر می آورند و بنام غلام و کنیز
آنرا می فروشند و برای خود دلیل می تراشند که فروش اسیران قبایل شیعه بسببیکه
از دیانات اسلامی خروج نمودند جایز است بلکه بسیار کسانی را که آنها اسیر می آرند
از طوائف سنی میباشد بعد به ضرب و زدن و داغ بالای همان اسیر ها به شیعه
بودن شان اقرار مینمایند تا که انقیای بخارا از خریدن شان امانوززند حتی اتفاق
افتاده که يك جنبه شان يك عالم سنی را از اطراف هرات اسیر آورده پس

از این خوف که میباید بگریزد او را بزنجیرها بسته نمودند با این زمانیکه وقت نماز
میرسید او را زها می نمودند که جماعت را امامت کنند و بعد ادای نماز دوباره او را
حبس میکردند و قتیکه عالم از آن ها این رعایه را ملاحظه نمود به ایشان گفت
شما میدانید که من سنی میباشم پس بچه وسیله حبس مرا گوازا و بیع مرا جائز
میدانید ؟ در جوابش گفتند که شما از قرآن بیشتر شرف ندارید مثلیکه برای
من هبه قرآن جائز است هم چنان هبه تو هم روا می باشد کلا و حاشا
زالمی فروشم . و الحاصل این دو قبیله بظلم و شرارت موصوف بوده و نهایت شهرت
دارند خصوصاً قبیله آخر الذکر لاکن تعداد آبادی شان در بلاد افغان کم است

سادات

از طوائف موجوده در بلاد افغان یکی طائفه شرفاء (اولاد علی ابن
ابی طالب رض) موسوم بسادات میباشد شند برخی از این طوائف در پیشک از نواحی
قندهار و بعضی در کشر جلال آباد سکونت دارند ؛ چنانچه شرفاء کشر از عهد
بابر شاه تا امر وز کبراء و عظماء بوده است و افغانها با این طائفه نهایت عقیده
دارند عادات و اخلاق و لباس این طائفه مانند افغانها است .

قزلباش

از ساکنین بلاد افغان طائفه قزلباش است این لفظ ترکی و معنی آن
سر سرخ است با این لقب تمام عساکر شیعه صفوی ها شهرت داشتند
زیرا آنها با مرسلاتین صفویه دستارهای سرخ میگردیدند غده کشر
شان در کابل و باقی در غزنی و قندهار بود و باش دارند ؛ اصل این طائفه
را نادر شاه از بلاد ایران درین جا آورده بود این طائفه در ادب و صنایع

و اعمال دیوانی مهارت و شهرت دارند بلکه غالب موظفین دربار پادشاهی افغان
ازین طائفه میباشند و اکثر آنها آنهارا برای تربیه و تعلیم اولاد خود اختیار میکنند؛
و آنها در ذکاوت و نظافت و فهمیده گی از اکثر ساکنین بلاد افغانی امتیاز دارند
بشجاعت و جرات هم موصوف میباشند تمام شان شیعی مذهب اند و همه آنها در ده محرم
برای سوگواری شهادت حسین بن علی (رض) ماتم خانه ها بر پا میدارند.

بلوچ

در جنوب قندهار بقرب پشنگ بعضی از طوائف بلوچ وجود دارند این طائفه
در اصل فارسی میباشند از عادات آنها یکی آنست که موهای سر خود را بسیار دراز
و جرب میکنند چیلی یا می کنند شمشیر را بایند بگردن می اندازند آنها
بقوت و بسالت معروف و بسرقت و غارت شهرت دارند ضمناً به سخا هم معروف
میباشند از اسلام بجز نام خدا و رسول دیگر چیزی نمی دانند و بعضی حضرت علی را
هم میشناهند و فقیه یکی آنها گفته شود ای بلوچ روزه میگیری جواب میدهد
ما بزرگی را نه دزدیده ایم بلکه خان ما دزدیده بنهائی او را زجر آ ۳۰ روز از خوردن
بازداشته هم چنان اگر از نماز پیرسان کنی میگوید خان نماز میخواند وقتی که کسی
یکی از ایشان بر خورد خواه از خود بلوچ باشد یا بیگانه قبل از همه از خان می پرسند
بعد از یک سلسله مر حبا و تحیات زیاده می پرسد که طاقت مرا ملاحظه کرده برای انجام
مقصد هر چه بشوالم بخوا و الحاصل این طائفه در نهایت جهل و وحشت و بربریت
بوده به غفلت قلب معروف میباشند.

یکی از شعبات این طائفه بنام (مری) یاد شده و کار آنها چورو چپاو قافله ها
بوده رجال آنها را میکشند و بعد مال آنها را میگیرند و این عقیده دارند که
تا زمانی که صاحبان مال کشته نشوند مال آنها حلال نمیشود.

هندو

در بلاد افغانستان مردمان بت پرست هندو هم وجود دارند که نام معابدشان را درم سال میخوانند در خارج شهر کابل هندو سوزانی دارند که به مقتضیات دیانت خودشان جثه مرده های خود را در میدهند و خاکستر آن را نگاه کرده بدریای گنگ میفرستند اکثر شان بمذهب بابا نانک که ما سابقاً ذکر کردیم مطیع میباشند در تجارت و صرافی صرف اوقات می نمایند و از تماس با تابع غیر دین خود شان لهابت اجتناب می ورزند و از دست غیر آب و نان نمی خورند و اشیائی که رجال غیر دینی شان مس کرده می باشند به آن دست نمی زنند.

حکومت افغانی

طرز حکومت افغانی چون حکومت استبدادی مطلق است لاکن قدری مشابیهت با حکومت مشروطه دارد زیرا بدوین مشوره رؤسای قبائل انفصال امور مهم ناممکن است این حکومت مرکب است از یک نفر پادشاه که سلطان بلاد است و وزیر که به منزله صدراعظم است و مستوفی الممالک که به منزله ناظر مالیه و دخاله حکومت افغانی است و یک کفتر خزانه دار که محفظت نقود حکومت افغانیه را می نماید و یک نفر شاعسی که عرائض مردم را باو میرساند و با اجازه امیر مابین دو مدعی انفصال دعوی می نماید. و البیان که غالباً از خانه دان شاهی بوده بنام سردار ها پادمی شوند جنرال ها قوماندانان عساکر اند بعضی از این قوماندانها از جمله سردار های می باشند و کوتوالها قوماندان های امنیه میباشند

و در هر شهر یک مستوفی نائب مستوفی الممالک برای تحصیل مالیات حکومت و حواله معاشات مأمورین تحصیل کمرک و دیگر مالیات مسووم میباشند امیر افغان هم چو شاهان شرقی تظاهر جاه و جلال نمی کنند در دیوان حکومت که آن

وادر بار مینامند بالای قالبین های ایرانی با عیان حکومت خویش بلا امتیاز می نشینند
 يك متکای زائد در پهلوی پادشاه وجود داشته میباشد حاجب و دربان هیچ
 کس را از دربار منع نمی کند هر کس از اهالی بلا دگر چه بسیار غریب باشد حقدارد
 که شکایت خود را بحضور پادشاه تقدیم کند و بالمشافه با آواز بلند بی
 پروا و بی حجاب عرض خود را میکند: این چنین است حالت رعیت
 با و لیان و لایات بلی بحضور امیرنوسکری والا یعنی اردلیهای مسلح
 باشمشیرها و خنجرها آماده اجرای اوامر و نواهی ایستاده میباشند پادشاه
 و بر تخت روان می نشیند و بر حوزة های فیل سواری شود و در دربار
 بپادشاه خاقان خان بعنوان قاضی القضاات برای انفصال دعاوی شرعی می نشیند
 و هم چنان با هر والی يك نفر قاضی مقرر میباشد پادشاه و والیان بلکه هیچ کس
 در امور شرعی حق مداخلت ندارد و حکومت افغانی دارای قانون سیاسی نیست
 حل و عقد و انفصال قضا یا تعیین مجازات و عقاب و جریمه (جزای نقدی)
 حبس 'زدن' طرد به فکر امیر موقوف است و سائر والیان باندازه رتبه خویش کار
 میکنند "شک نیست که این طریق از غدر و ظلم خالی نمیشود قطعه قطعه نمودن و دست و پا
 بردن در این مملکت کمتر واقع می شود و به قتل مجرم سیاسی امیر جهرأ اقدام کرده
 نمی تواند مگر اینکه با کابر قوم متحد الفکر باشد تا در قبیله مجرم بواسطه تعصب و فساد
 فتنه برپا نشود امیر با بزرگان خانه دان شاهی بسختی پیش می آید افعال شنیعه
 چون قتل و کور ساختن و غیره فضا ئح را برایشان اجرامیدارد زیرا که ایشان
 ناصر و مددگار و منتقمی ندارند.

ضبط اموال و امور مالی

اغلباً امیر در وقت غضب و بدگمانی اموال وزراء را ضبط می نماید و هم چنان سرداران
 حکمران در اطراف بالای ملازمین و زبردست ها این معامله را اجرا میکنند و

ارباب ثروت از تجاران و زارعان نیز بر این بلا مبتلا میباشند: امیر از مال
 خزانة سلطنتی آنرا دانه تصرف مینماید هیچ کس حق مخالفت و مخالفت
 ندارد چون حکومت افغانیه پابند و اجبات اداری و قوانین
 ملکی نیست که آنرا به اصلاح مملکت مجبور سازد ازین رهگذر با اهتمام راهها
 و اصلاح سرکها و ممانعت قطاع الطريق و محافظت قافلهها و نگاهداشت راهها اهتمام
 نمی ورزند حتی اگر قافله از يك شهر بدیگر شهر میرود تا وقتیکه دسته های
 عسکری مسلح به تفنگ ها و شمشیر هادر بین نباشند و آماده حرب و ضرب نگردند ممکن
 نیست از يك شهر بشهر دیگری بروند و ازین جهت تجارت درین بلاد کمترست
 در بعضی بلاد افغانی محتسب هم مقرر میباشد حکومت افغانیه بحکومت عسکری
 شباهت تامه دارد زیرا همه ارباب مناصب ملکی و علمی و همه مستخدمین از وزیر
 الی کاتب نزد مردم بنام "میرزا یاد میشوند و نام آنها از قاضی القضاة الی محرر
 در دفاتر عسکری قلم بند میباشد معاشات این ها از روی سوارانیکه در روز
 جنگ حاضر کرده می توانند معین میگردد: مثلاً برای قاضی القضاة معاش صد
 سوار معین است برو فرض است که در روز جنگ صد سوار مسلح حاضر نماید
 و حکومت بر مشایخ قریه ها و قصبه ها رجال جنگی حواله مینماید ملکان سپاهیان
 را از جایداد داران و زمین داران باندازه قوه ایشان فراهم مینمایند این فراغی
 اشخاص قانون معین عسکری داشته نمیشوند چون سپاهی تحت سلاح باشد شش
 رویه ماهوار بلا خورا که روزانه برای معاش میگیرد و در اجرای آن گاهی
 تعطیل رو میدهد و حکومت حق دارد که در وقت جنگ از مردم قریه ها باندازه
 کثرت و قلت نفوس شان پیادگان خاصه دار و سواران بنام (اویره سوار)
 بگیرد آنها در وقت محاربه مصروف کار بوده و اکثر سواران از مردم جمشیدی
 و از يك میباشد

اموال مملکت به دو قسم منقسم میگردد قسم اول مالیت که از زراعت پیشه گان و فلاحین حصول میشود این رقم از قبیل زکوة شرعی است.

و قسم دوم مالیت که از دکانداران و کسبه تحصیل می نمایند و جریمه مجرمین و محصول تجارت که از مال وارده باسم کمرک گرفته میشود و هم در آن شامل است. قبائل کوستانی هم وقت در تیر دوسر کشتی می باشند تحصیل مالیات از ایشان بدون قوه عسکری دشوار می باشد لهذا در وقت حصول مالیات قطعات عسکری به قبائل اعزام میگردد.

از جهت توالی فتنه و شورش قبائل میزانیه صحیح واردات حکومت تعیین نمیشود گمان می کنم از یک و نیم ملیون پوند اضافه و از یک ملیون ۲۵ لک کمتر واردات حکومت نخواهد بود.

قبیله غلجائی در دوره ابدالی ها عوض بلجاری برای مصارف عسکری بنام سر مرده به اندازه نفوس قبیله که به سن بلوغ رسیده باشند رقمی را به حکومت می پردازند.

ولایت عهد و توارث پادشاهی

در توارث پادشاهی شرط نیست که خواهمخواه بزرگترین پسران پادشاه توارث تخت و تاج باشد پادشاه اختیار دارد که در فرزندان خودش هر یکی را سزاوار داند و لیعهد گرداند با وجود ولایت عهد و توارث حکومت مملکت از اضطرابات خالی نمی ماند چون طمع و حرص در زمامداری بسیار است مفسدینیکه موقع می یابند از عداخله باز نمی آیند معا هده دولتی در بین این حکومت و سایر حکومت دیده نمی شود. این حکومت با حکومت هند بر طائوفی معا هده دارد.

زبان رسمی حکومت زبان فارسی است از عادات پادشاهان است که در روزهای عیدین بامو کب شاهانه برای ادای نماز می بر آیند.

بعد از ادای نماز فیر توپ ها و تفنگ ها بطور شاد یانه میشود و سواران بصورت پادشاه با اسب های خوب مسابقه می نمایند بعد ازین پادشاه در دربار می نشیند و دستر خوانها هموار میشوند مردم گروه گروه برای تبریک می آیند.

خاتمه کتاب

(در ذکر اجمال احوال بلاد افغانیه از حیث عمرات و آب
هوا ، زراعت ، صنعت تجارت ، معادن

مملکت افغانستان بسببکه از خط استوا خیلی دور بوده و هم مشتمل بگوهای
بلند و دشت های پست است لذا بحیث عمومی آب و هوای آن در گرمی و سردی
با هم اختلاف دارد و بر حسب نقاط و مواقع و تبدل مواسم و اوقات دارای تغییرات
و تحولانی میباشد اما آب و هوای آن از بابت پاکیزگی و صفائی خیلی صحت بخش بوده
امراض و بایته که از فساد هوا نشئت میکنند در اینجا بسیار کم حادث میگرددند .

آبادی : شهر ها و قریه جات بحالت مجموعی بیک اسلوب و غالباً از خشت
خام بدون نقش و زینت آباد کرد شده اما شهر کابل دارای بزرگترین عمارات
خشت پخته بوده و از چوبها معماری شده است در بعض حویلی ها باغچه ها و جویچه
ها و حوضها وجود دارد در ک های داخل شهر و بازار ها کوچه های آن بدون شهر
قندهار که فراخ و مستقیم میباشد نهایت تنگ و کج و بیج ساخته شده اند

مساجد جامع محکم و مزین در زمانهای قدیم در آن بلاد آباد گردیده بودند اما
اکنون بواسطه محاربات و مهاجمات بیهم دشمنان باستثنای حصه اندکی اکثر به
خراب و ویران شده اند مگر جوامعیکه در بین اوقات انجا وجود دارد از منات
و مضبوطیت و زیبای زینت خالی میباشد .

شهر هار قصبه هارا دیوارهایی که دارای برجهای طرز قدیم میباشد احاطه نموده
اند اما قابلیت مقاومت آلات حربی را ندارند بلکه برای دفع تهاجمات سواران
فی الجمله سدی شده میتوانند .

بلی هر کدام از شهر هرات و کابل دارای دیوارها میباشد چنانچه شهر هرات بدیوار
کلی طوری احاطه شده که تاثیرات ضربه های آلات تازیانه را برداشته میتواند
و شهر کابل در بین کوهها واقع در سر کوهها بر جها و استحکامات ساخته شده که بواسطه

۱۸۴

آن تایل زمان درازی از دشمن مرا فعه ممکن است .
 زراعت : زمین های افغانستان قابل اقسام مختلف کشتندی است که از جویها
 ونهرها آبیاری میگردد لکن از کثرت فتنه ها و عدم مهارت اهالی در فنون زراعت
 نبودن پل ها و جویچه ها غالب زمین های آن خاره مانده دریاها در دشت های
 ریک زار بدون فائده جریان دارد باوجود آن اهالی آنجا



جاوس ۱۲۹۶

گندم ، جو ، جوار ، مشنگ ، بسا قلی ، نخود ، سبزیجات و سبزی برگ
 و غیره چیزهایی که قوام زنند کالی شان میباشد زراعت مینمایند همچنان از کاشت
 اندکی پنبه و تنباکو تر یا ک و دیگر گیاه ها بغرض تجارت خود داری نمیکند
 و در شاندن و تربیت نمودن درخت ها مانند تاک انگور ، ناک ، زردالو ، شفتالو
 سیب ، بهی ، انار ، بادام ، عناب ، پسته ، قوت و غیره اشجار دیگر کوشش میکنند :
 اهالی هرات کرم پله را تر پیه مینمایند در جلال آبادی شکر زراعت میشود در بعض

کوه‌های افغانیه جلغوزہ، پسته، انجیر کوهی بکثرت یافت میشود بمبارہ دیگر اقسام میوه جات به نهایت جود و فراکت در آن مملکت وجود دارد.

این بیابانیه را در کیفیت سلطنت افغانها و وضعیت جغرافیائی بلاد شان و طریق زندگی و نظام قبائل آنها ابراد نمودیم.

صنایع

صنایع در بلاد افغان نهایت کم است آنچه از یدرهای خود بمیراث گرفته اند اجرا نموده بخوبی و بهتری آن نیز همت نمی گمارند از انجمله پارچه ابریشمی می بافند یکی از صنعت های ساده کشمیری در نزدشان به یتوبافی شهرت دارد در کابل از پوستهای بره پوستین می سازند در هر ات قالین ها و فرش های اعلی هر رنگ در هزاره برک کرک ساخته میشود. همچنان در کابل و قندهار برخی صنایع جزئی دیگر از قبیل ساختن توپ و تفنگ سیلاوه، بیش قبض، کارد، چاقو، تفنگ، شمشیر هم مشاهده میشود.

تجارت

معاملات تجاریه افغانستان غالباً به هندو بخارا و ایران منحصر است صادرات آن به هندوستان پشم و پنبه و هر نوع میوه جات است. بارها بذریعہ اشتر حمل میگردد بایران برک، کرک، و پوستین ها قسمی از بای زار صادر میکنند. از کشمیر و امرتسر شالها از بخارا و هند پارچه های پشمی و نخی و سندی، چای، قند، شیشه، ظروف چینی، کساغذ، فولاد، آهن، قلعی، سیماب، تخم کرم پبله، ادویه طبعی و دیگر چیزها از ایران اقمشه و اسلحه وارد میگردد.

معادن: معادن زیادی در افغانستان وجود دارد متأسفانه اهالی آن سامان باستخراج و کار انداختن آن قدره ندارند از آنجمله معدن طلا در قندهار و معدن آهن در خوست و کرم، معدن یاقوت در کابل معدن آهن و گوگرد و یاقوت و لاچورد در بدخشان یافت میشود. برعلاوه این معادن سرزمین افغان معادن زیاد دیگری را در اغوش جبال و تلها و وادی های خود همچنان مستور و غافل می پرورد.

[نصیحت امیر عبدالرحمن افغان به ولی عهد خود]

فرزند عزیزم ! پوشیده مباد آنکه من در حیات خود زمام حکومت را بتوسپردم
میدانم که این حرکت بلاشک از نظام حکومت های دول غربی و شرقی مخالف است
لاکن غرض من درین محل آنست که ترا از طرز حکومت و اجرا آت آن باخبر گردانم
و هم فرصتیکه مملکت را مالک و باریکه سلطنت جلوس نعمانی صاحب نجر به
و بلدیت باشی .



جلوس ۱۲۹۷ و فات ۱۳۱۹ به عمر ۵۸ سالگی

بعلاوه مقصدم اینست که مقام و رتبه ترا و ساری قبائل افغانستان دانسته از قوه
تو خائف و به پیروی ارا و افکار تو مطیع و منقاد باشند .
اکنون من اراده دارم که آخرین کلمات نصیحت آمیز خود را برای
تو بگویم یقین نما که بخط مشی من رفتار نمودی مملکت به امن و سلامت خواهد بود

و نیز انطور خطائی را در حکومت خود مرتکب نخواهی شد که ضیاع نفوذت را نتیجه
دهد و صایای من اینست :

۱: ای فرزند بر تو واجب است که بر مبادی دین شریف خود متمسک بوده
مقام اول و مهم را قبل از مشاغل و سیاست خود منصب مذهبی تعیین نموده
بواجبات مخصوص آن جداً پایبند باشی و بعبارت دیگر لازم است که در دیانت و تقوا
نظر بعموم رعایات قدم نموده جمیع حسنات را اجرا نمائی .



جنرال ۱۳۱۹ و قات ۱۳۳۷

۲: لازم است که بفرص سعادت قوم و استراحت رعیت و ثبات پایه امنیت و آرامی در اطراف
مملکت نهایت کوشش و اهتمام نمائی و باید بدانی که کامیابی و نجات بلاد بشروط
موقوف است و ثروت و نفوذ بدون زراعت و تجارت و صنعت میسر نمیشود و ترقیات
این ها به تعلیم و تربیه عمومی احتیاج دارد .

فرزند من! قوم ما تا کنون در ابتدای در جات مدنیت میباشند و افراد شان بجانب تحصیل علوم و تنویر افکار همت و توجه نمیگمارند من از دل خواهمندم که بغرض تاسیس مکاتب عرفانی و انتشار انوار آن در تمام اطراف افغانستان با صولیکه در بلاد غریبه وجود دارد اقدامات نمایم لاکن اعمال هم چه مطالب بلند بمجرد اراده در اندک زمان میسر نمیکرد زیرا این مقصد به نمو و ترقیات تدریجی محتاج است بر شما لازم است که در زمان حکومت خود عطف توجه تامه خود را باین موضوع مهم گماشته یقین نمائی که احیای این مطلب بزرگ از مقدس ترین فرایض شماس زنهار در ملت خود حس شوق و رغبت تعلیم و تریه را تولید نموده دروازه این مقصد و آرزوی مقدس ما را بکشائی.

۳: چون بعد از مدت قلیلی زمام مهام حکومت بتو تسلیم شدنی است آن وقت بهترین و عاقل ترین و بزرگترین و معتبر ترین رجال ملت خواهی بود پس در حسن گذار و اخلاق ما مورین و منسوبین خود نهایت غور و خوس نموده با رعیت خود بلطف و محبت پدرا نه رویه کنی! تا آنها از شفقت و محبت تو به سعادت و راحت خود یقین کنند زیرا این محبت مو جب بزرگی منزلت تو گردیده و قارت را با نظار آنها می افزاید. لاکن با اجانب با این وضعت و معامله پدرا نه را معمول مدار تا جسارت و بیباکی آنها اضافه تر نگردد.

۴: بر تو لازم است که کار روائی های اشخاص خود را تقدیر نمائی و هم فضیلت افراد برجسته مملکت را فراموش نکرده آنها را با عزم و خوشوقت ساخته حوصله ایشان را بیفزائی تا بخدمت تو به نهایت دقت و اخلاص و استقامت بیشتر اقدامات نمایند.

۵: از لحاظ و خاطر داری و رعایت سابقه پرهیز نموده در غور رسی مظلوم از ظالم و باز خواست از مجرم اگر چه مجرم پسر و یار و جگر تو باشد هیچ مضایقه

نکته زیرا باین شیوه دلهای عموم آنها را شکار و مطیع و منقاد خود خواهی ساخت.
۶: اجانب را بدریافت هرگونه حقوق و امتیازات فرصت مده و اگر آنها را
بتحصيل ادنی امتیازی نایل سازی گویا بدست خود برای خرابی ویرانی
مملکت خود تمهید می گذاری.

۷: بطوریکه حکومت بر طایفه بامن تا کنون با اوضاع مسالمت کارانه و مصالحه آمیز
پیش آمده تو هم با آنها چون من روش نمالاکن بهر حال نصب العین خود را
باید با منیت و استقلال افغانستان دوخته باشی.

۸: از نخستین واجباتیکه نفس خود را بآن باید مکلف بنمائی هما ناحما
مصلح رعیت باید باشد.

۹: آن موادی که بمسایل سیاسی تعلق میگیرد لازم است که در حل و فصل آن
بموزر و اعوان خود اعتبار نگردد بر مسایل جزوی و کلی آن شخصاً اهتمام و غور نمائی.
۱۰: لازم است که قوای حربی تو بطوری مستعد و آماده باشد که گویا فردا
بمیدان جنگ یک عسکر قوی را در مقابل آنها سوق میدهی.

ای فرزند! تجارب عصری ما را خوب دانسته ساخته باید که از فرصت
استفاده نمود یقین نمائیم که قشون ما همیشه بیک پیمانه کاملی مستعد و حاضر باشد.
پس در اوقات سلم و راحت تزئین آلات جنگ و ذخایر حربی را فراموش
نکنی زیرا در زمان جنگ قشون تو عندالضرورت با ذوق و ذخایر و آلات مکفیة حربی
محتاج بوده و تهیه آن در آن زمان دشوار است.

۱۱: بر سلاطین لازم است که در تولید محبت و دلجوئی قشون کوشش کنند یعنی عساکر
خود را چنان خیم شوق و سعادت مند نگاه دارند که نسبت به حقوق و دوستی
آنها در موقع لزوم پشت نگردانند و بکمال شوق حیات خود را درو قایه شنوات
ایشان از روی محبتی که نسبت به آنها دارند نثار کنند.

داسته باش که عسا کر جان عزیز خود را در مقابل مراتب و معاشبکه به آنها داده
میشود میفر و شند اگر در اوقات سلم با آنها در رعایه این موضوع مراعات
کرده نشود بایام سختی در فروش جانهای خود شان و لو بقیعت کران تر و سنگین تر
هم تمام شود با شما بخل خواهند ورزید : فرزند من بدان بیت المال
حکومت ملک و مال ملت است سلطان یا امیر در یول بیت المال بدون امانت
و محافطت دیگر حق ندارد هر گاه حاکمی در مصالح شخصی خصوصی بصرف
مالیکه در نزد امانت گذاشته شده اقدامات نماید در مقابل حقوق ملیون ها اما
نت دهند که به امانت داری و صداقت و اعتماد او اعتقاد نموده اند خائن بشمار می رود .
بر واضح است که خائن در انظار ملت هیچ قیمت و اعتبار ندارد و در نزد خداوند
تعالی و خلق میغوش شناخته میشود باید که بیت المال همیشه پر و مملو باشد زیرا
نسبت بنداشتن دیگر چیز ها در قلیت بیت المال ضعف و ناتوانی حکومت زود تر و بیشتر
ظاهر میگردد .

همچنان بر تو لازم است که در اقسام واردات و مصارف غور و خوض نموده
آچه مقدور و ممکن باشد در تزیید و تولید ثروت بیت المال و سایل بهتری را
اتخاذ نمائی تا در اوقات مناسب به تجهیز آلات حربی و وسائل سیاسی و تجاری
و صنعتی و تعلیمی موفق شده بتوانی زیر عصر و ضرورت انسان را به تمام این امور
محتاج می سازد پس باین اسلوب محکم و نظام صحیح رفتار و عمل نمائ تا به دولت و
قوت و عزت خویش در حیات موفق شده بتوانی تالیف تتمه ایان (۱۳۵۶) بقلم
سید جمال الدین افغان در زبان عربی اتمام یافته و الحاق نصیحت نامه امیر
عبدالرحمن خان بزبان عربی در وقت طبع بار اول از طرف علی یوسف کر بدلی
صاحب امتیاز جریده العلم العثماني ۱۳۱۸ بعمل آمده (و کتاب را بنام امیر
موصوف اهداء نموده است .)

حصه سوم

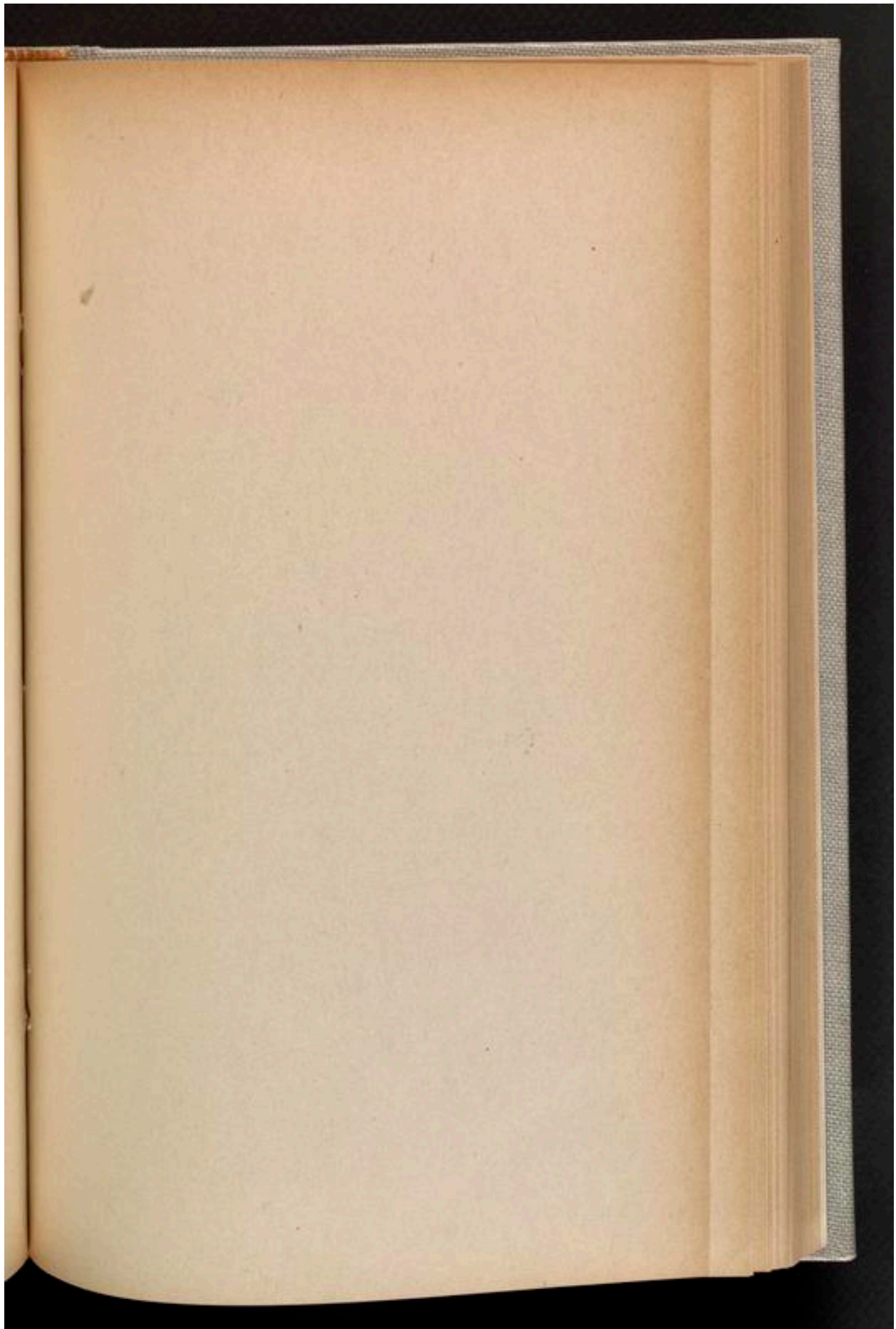
تعلیقات راجع به سید علی نرمدی

جد اعلای

سید جمال الدین

تصنیف: محمد امین خوکبانی مدیر و صاحب امتیاز

جريدة ملی اندیس



شغل خاندان فی سید علی و مسقط الرأس او

سید جمال الدین افغان که از احفاد سید علی ترمذی پیر بابای بشیری است بمناسبت ترجمه کتاب وسوانح سید جناب پیر بابا اینک ضمیمه کتاب میشود (مترجم) درویزه حکایه می نماید که سید علی ترمذی میفرمود : * پدر مشفق قنبر علی نام داشت که اهل دربار مغولی اورا امیر نظر بهادر گفتندی (۱) و پدر کلان من سید احمد نور صاحب علم فضل بوده و اوقات عزیز خود را به درس و تدریس و زهد و ریاضت صرف میفرمود از متاع دنیا و مافیها بی پروا بوده الا اینکه نظر مرحمت به این بنده معطوف میداشت و سلسله کبرویه در خاندان ما نسلاً بعد نسل از شیخ نجم الدین کبری تا این وقت جاری آمده و جدا مجد من در وقت وفات خویش بمن عاجز اجازه آن را داده دعا فرمود :

مکن ما قنذر است امیر نیمور کورگان ما عای ایشان میشد پدرم قنبر علی دربار و دربار داری را دوست می داشت وجد امجدم زاهد گوشه نشینی بوده که اوقات عزیز خود را به مشاغل علمی و عبادات خالق می گذشتند

دوره طفولیت

درویزه از سید علی نقل می کند که در هنگام خورد سالی طبیعت من خیلی آزاده بوده از مال و متاع دنیا بی پروا می بودم بنابراین مردم دیوانه ام خیال نموده در خانه هم مرا به این لفظ خطاب میکردند :

بنابر عادت جاریه از کان خاندان ما اطفال خورد سال خاندانی ها را برای تربیه و دوستی انتخاب می نمودند مرا هیچ کسی نه پسندیده و میگفتند که این دیوانه است

(۱) امیر نیمور کورگان در قرن هفتم گذشته و سید ترمذی از قرن دهم است بنابر آن همشیره زاده حقیقی امیر نیمور کورگان شده نمی تواند ممکن است از احفاد همشیره او شان باشد .

جدا محمدم (سید احمد نور) فرمودند که این دیوانه از آن من باشد من استعداد
این دیوانه را می شناسم بعد ازان عواطف پدری خود را در حق من روز افزون
مبذول میفرمودند .

دوره تحصیل ابتدائی

جدا محمدم مراقبت مخصوص پدری گرفته بودند و به نفس نفیس خویش
مرادرس میدادند زمانیکه شرح جامی را می خواندم عمر جد مبارک من خاتمه یافته
در وقت احتضار مرا بحضور انبوس خویش خواسته فرمودند که از اجزاء
قران کریم تا هر اندازه که یاد داشته باشی به حضورم قرائت نما !! من سوره
ملك را به حضورشان قرائت نمودم در خاتمه آن فرمودند که دوباره بخوان سه مرتبه
بحضورشان قرائت نمودم در حق من دعا فرموده بیان کردند آن برکاتی که از ثا بهمن
خداوند روزی گردانیده و یا از طریق سلسله محترمه کبرویه بهما از روی ریاضیت
رسید از خداوند رجاء می کنم که این برکات را بشما هم ارزانی فرماید. (۱)

(۱) دوره تنکپاری در صفحه (۱۳۸۵) الی ۱۸۶ ارشادم نگارند که شیخ علی در طریقت سلسله کبرویه
شاگرد جد خود سید یوسف نوراست و او شاگرد پدر خود سید احمد نور بخش است و او شاگرد
ابو اسحاق خستانی است و او شاگرد سید علی همدانی (که مرارش در یکپلی می باشد) و او شاگرد
شیخ محمود فرقانی و او شاگرد علاء الدوله و او شاگرد نورالدین عبدالرحمن نسوانی و او شاگرد
شیخ احمد سرفانی و او شاگرد شیخ مجدالدین بغدادی و او شاگرد سید علی لالا (مد فون غزنین)
و او شاگرد شیخ نجم الدین کسیر (که این سلسله به او منسوب است) و او شاگرد شیخ عماد الدین
یادبوسی و او شاگرد ابوالنجیب وردی و او شاگرد امام احمد غزالی و او شاگرد ابوبکر نیاج و او
شاگرد ابوقاسم کرمانی شاگرد عثمان مغربی شاگرد ابوعلی کاتب شاگرد ابوعلی رودباری شاگرد
جلید بغدادی شاگرد سری سقطی شاگرد شیخ معروف شاگرد موسی رضاء شاگرد ابوعلی شاگرد
کاه کاهای خود موسی کاظم و او شاگرد پدر خود امام جعفر صادق و او شاگرد پدر خود امام
محمد باقر و او شاگرد پدر خود (زین العابدین) و او از پدر خود امام حسین و او شاگرد
پدر خود حضرت مرتضی و او شاگرد حضرت عثمان و او شاگرد حضرت فاروق و او شاگرد حضرت
ابوبکر و او شاگرد محم مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم .

وقفه تحصیل و آغاز زهد

سیدعلی میفرمود که منم خور مشفق و مربی محقق من جدا بدم چون رخت افامت
را ازین جهات قاتی بر بست من منفرد ماندم نه از مردم خود داری
و نه به آنها اطمینان کرده می توانستم دائماً غرق تفکر می بودم و خلوت و زهد
را دوست می داشتم اما تفکر در این زهدی مربی و این تقوی بی اساس علمی موجب
گمراهی انسان میکرد مثلثی که فرموده اند.

خیالات نادان خلوت نشین بهم بر بر زند عاقبت کفر و دین

فتح هند و نقل سیدعلی از قندوز به هند

ز ما لیکه محمد هما یون یاد شاه را خداوند متعال فتح کشور هند روزی
کردا لید پسر مشفق را تیمنا و تبرکاً با خود به هندوستان برد پدر محترم
مرا لباس درباری پوشانیده با خود به دربار پادشاهی حاضر میکرد لیکن در وجود
من استعداد حیات پر تکلف دربار و آداب حضوری وجود نداشت
در مواقع لازم لباس درباری را کشیده به صحبت علماء داخل
می شدم و تحصیل علم میکردم.

تحصیل و طریقت در هند

روزی از روزها با ملازمان خویش به مزار منور شیخ شرف الدین پانی
پتی رفتم ملازمان خود را بیرون احاطه مزار استاده کرده منفرداً داخل احاطه
مزار گردیدم همانجا خداوند متعال در فکر من این مفکوره را الهام نمود که
از این جاء و جلال مادی صرف نظر نموده اوقات خود را به تحصیل علم صرف
نمایم فی الحال به عملی نمودن آن اقدام کرده از دروازه دیگر مزار برآمدم
و در تجسس مربی می گشتم پدر مشفق نیز در جستجوی من بود و مرا پیدا کرده

نصائح پدرانه فرموده و ترغیبات دلربائی بهمن دادند اما به دل من اثر نمی کرد اخیراً
برای مصارف سفر تقودی بهمن مرحمت فرمودند عرض نمودم گاهای پدرمهربان
دل از مال دنیوی سیرگشته یول را نمیگرم اما آرزوی دعا دارم که به فرزند خویش
مرحمت فرمائی تا به تحصیل علم کامیاب شوم.

تحصیل علم نزد شیخ سیلونه

در نواحی مائکپور به حلقه درس جناب شیخ سیلونه که مدرس و محقق بوده داخل
شده کافیه را تکرار آووقایه و هدایه کتب (فقه) را از جناب ایشان تحصیل کردم تنها
پدر عزیزم پدر بارعلاقه داشت ابا و آجداد تاجد اعجم (سید احمد نور) مصروف علم
فصل و زهد و ریاضت بودند مرا نیز پدر کلانم بر جاده علم و زهد تریه میفرمودند و میل
طبیعی من نیز به این امر اضافه تر بوده پس سخنان استاد محترم خود را گوش میدادم
و هر کلمه که از زبان او شان بیرون میشد بدلم اثر میکرد و هر کرداری که از جناب
ایشان میدیدم مرا بسوی خود جذب می نمود اخیراً عرض نمودم که مرا اذن
طریقت فرمایند فرمودند که این بار گران را بر داشتن و آداب آن را محافظه کردن
یک امر سرسری ندانید در این جاده پر خطر خود سری را گنجایش نیست.

این امر مهم از مشکوٰۃ بنوی سینه بسینه اقتباس شده به اهل آن انتقال یافته اما
در این هنگام بسی از زنادقه و ملاخده در لباس مشیخت داخل شده فرش بدعت را
هموار نموده بر بو ریای الحاد نشسته بسوی گمراهی و ضلالت مردم را سوق
مینمایند از چنین سالو سان مکار و گمراهان غدار خود داری باید نمود
مثلیکه فرموده اند.

مکن با سوفیان خام یاری	که باشد کار خامان خام کای
طریق بخته کساری را ندانند	به خامی میوه باغت فشانند
زاصل خویش آن میوه بریده	بماند تا قیامت نار سپیده

ز کار خام کس سودی ندارد چو حلوا خام باشد علت آرد

ایضاً

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست
این عالم با عمل و این زاهد با معرفت چون شوق مرا اضافه تر می دید میفرمود که
از جانب مریم برای من اجازه نیست که کسی را اذن بدهم لهذا مرا معذور پنداشته
صرف تعارف مرا بحق مرا خویش امدادی تصور نمائید و بسوی اهل این کار گزائید.

شیخ سالار رومی

شیخ سالار رومی برادر طریقت و پیر من است * شیخ بهاء الدین صامت * که
مری می او حضرت سالار رومی بوده شما را بحضور او شان معرفی می نمایم مرا
بحضور ایشان در مقام اجمیر بایمان حسب و نسب من و سفارش مشفقانه استادان معرفتی
گردانیدند.

و فیکه حضرت سالار رومی حسب و نسب مرا بر سیدند و از احوال من آگاه شدند
فرمودند که ای سید! سادات سنی لائق مخدومیت اند نه خادمیت اما این امر از راه
خدمت و ریاضت حاصل میشود پس به ذمه من خدمت مصلائی خود را تعیین فرمودند
من این خدمت را به کمال اخلاص انجام می دادم زما فیکه خلوص و صداقت مرا
مشاهده فرمودند به تحصیل تصوف گماشتند و قنأً فوقناً شرح بعض نکات تصوف را
برایم توضیح می نمودند و مشکلات را بصورت خوبی حل میفرمودند لحظه از لحظات
فراق از مریبی خود را گوارا نمی دیدم اخیراً مرا به طریقت امر فرمودند.

دوره طریقت

طریقت دارای دوره های سه گانه است دوره شهرت دوره کشف و کرامت
دوره رضای محض الله تعالی.

کسا نیکه به دوره اول و دوم قناعت کر دند و این امر را معراج خود دانستند
لائق حصول رضا خداوندی نمی باشند .

دوره اول من آغاز شده و هر جمع خاص و عام گردیدم .

حاجی سیف الله و ملک گدای گنگیا نری

بعضی مردم از من ازا دمنندی را در متابعت شریعت غراء که مرتبه اول تصوف است
آرزو می نمودند مثل حاجی سیف الله و ملک گدای گنگیا نری که همایون پادشاه او را
با خود از سرحد به هندوستان آورده بود اخیراً از این شهرت و علاقه مندی مردم
بمستوه آمده به شیخ خود شکوه بردم که این مردم مرا به عبادت نمی گذارند

اقامت گجرات و توصیفه شیخ

حضرت شیخ را خداوند فراست کامل روزی گردانیده بود مرا توصیف فرمودند
که بسوی کوستان بروید خودم از حضورشان رخصت گرفته به اراده رفتن بسوی
کشمیر روان شدم و قتی که به يك دهی از مضافات گجرات نوبی رسیدم کیلاس نامی
که جهت دیدن من متصل در مردم آوازه افکنده و می گفت آن شخصی را که من
در خواب دیده و می گفتم که به این راه خواهد آمد و پیشوای مردم خواهد شد همین
شخص نو وارد است من به این دعوی ازو گواه خواستم تا بدانم که این خواب
را قبل از ورود من به حضور کدام شخصی بیان کرده است یا حالا میگوید جمعی
از حاضرین به صدق مقال او گواهی دادند حتی این را نیز گفتند که از حلیه شما نیز
برای ماییمات کرده و از خال پیشانی شاهم ذکر نموده بود و اینک بوجود
شما آن خواب کاملاً تطبیق می نماید

در وقت شکست همایون از شیر شاه ملاقات سید علی با پدر

هجوم مردم بطرف من زیاد شد مدتی آنجا اقامت نمودم تا که همایون پادشاه از شیر

شاه افغان شکست خورده بالشکر شکست یافته که در تصرف داشت رو بکشد روان بود در این جمله پدر من نیز شامل بوده و در کجرات با او ملاقی شدم به آغوش شفقت گرفته مرا حم زبانی نموده فرمودند که از من سهوی سرزده بود اما جاده آباء واجداد را که علم و ریاضت است شما محافظه نموده اید.

هدیه پدر

پدرم در وقت رخصتی دو همبانی یکی از طلا و دیگری از نقره بیستم گذاشته فرمودند که این را به مصرف برسان عرض نمودم ای پدر مهربان به مال حاجت ندارم فرمودند نذر کرده ام تا بر فقراء صرف نمائی ناچار شده به خادم اشاره کردم که آنرا بردارد و با یکدیگر وداع نمودیم.

سید مصطفی فرزند ارشد سید علی بنیری میفرمود که بعد از بازگشت شیخ شرف الدین یانی پتی پدر محترم با جدایم ملاقات نکرده بودند و این اولین ملاقات آنها بود ایشان میفرمودند بعد از آنکه از مزار جناب شیخ شرف الدین برآمدند اسب و اسلحه را بدست بقالی به حضور پدر خویش تقدیم نمودند گویا پس از فراق این اولین ملاقات آنها دانسته میشد.

پیشو در عسکر افغانان هند

سید علی میفرماید که دلم از بار گران تصوف کمزور شده قاب تحمل آنرا برداشته نمی توانستم باراده ملاقات مربی خود سالار رومی از کجرات عازم اجمیر گردیدم تا خود را ازین بار طاقت فرسایر هانم چند روز سفر می نمودم و در عرض راه بالشکر شیر شاه افغان که تعاقب هما یون پادشاه را میکردند برخوردیم در افغانها درشتی مزاج و بی علمی از دیگر اقوام اضافه تر است لهذا کسانیکه در فارسی گفتگو میکردند و شاعران دشمن خود میدانستند از همین جهت سواران شیر شاه

در خصوص قتل من باهم مشوره می نمودند و من به قضاء الهی راضی بودم اخیراً
از من پرسیدند که از مال دنیا چیزی داری گفتیم دو همیانی طلا و نقره دارم گفتند
بده از آن ماست خادم را اشاره کردم و به ایشان تسلیم نمود.

وفات شیخ سالار رومی

از قضاء خداوند قبل از رسیدن من به اجمیر حضرت شیخ از این دنیا
رحلت فرموده بودند همینکه به دولت خانه شان رسیدیم پسر ارشد او شان شیخ
حسین در مراقبه بوده چنینکه سر خود را از مراقبه بالا کردند مرادیده فرمودند:
پدرم در حال به من بیان کرد که من دوچین داشتم یکی را به شخص نووارد بسیار
ودومی را یارچه یارچه کرده بر اراد تمندالم تقسیم کن فوری هر دو را خواسته
ملا حظه نمود که یکی از آن دو چین نام من نوشته بود فوراً در بر من نمودند
و چندی آنجا اقامت نمودم.

عزیمت قندز

بعد از چند روز مخدوم زادمقام فرمودند: و صیت حضرت پدر بزرگوارم در حق شما
آنست که در کوهستان اقامت نمائید حالا اختیار بشماست که بکدام یک از کوهستانات
اقامت می نمائید یا اینکه به وطن خود مراجعت می فرمائید و بر اوطن خود شما هم
کوهستان است. من به این اراده رفته بودم که این بار گران را از دوش خود بیندارم لیکن
اضافه تر سنگین شد به اراده وطن خود از آنجا عزیمت نمودم

اقامت در قوم گگیازی دو ابه هشتنفر

هنگامیکه به پشاور رسیدم حاجی سیف الله و ملک گدای گگیازی آنجا بامن
ملاقه شدند بعد از سلام و ملاقات نسبت به ارادتمندی سابقه که در اجمیر بامن
پیدا کرده بودند عرض کردند که وطن ما قریب است برای چند روز به همراه ما تشریف

ببرید تا آل و اولاد اطفال و وطن داران ما از صحبت و مواعظ شمایند هابست آرند
 و از بدعت هابست بردار شوند دعوت ایشان را قبول نموده با آنها به علاقه
 «دوا به» رفتم بسیاری از اهالی آنجا اجازه طریقت گرفتند و خلایق زیادی
 بند و موعظت شنیدند و از بدعت هار و گردان گشته برای راست سائق شدند و تازمانی
 به آن راه روان بودند لیکن در این روزها دوباره بطرف بدعت هاء مائل شده اند
 عادت افغانهاست که سخن را در موضوع خیر و شر گوش می نهند اما سخن های خیر را
 بایندی کمتر می نمایند زیرا بی علمی در افغانها بسیار زیاد است اکثر افغانه
 این آوان از شنیدن سخن های خیر گریزان می باشند و به شنیدن سخن های شر
 بسیار مائل هستند
 موجب این امر طوری که دیده می شود کثرت فساد عناد در ایشان است و تاحدی
 این مسئله عمومیت گرفته است که بند و نصحت و یابندی شریعت مطهر در آنها
 خیلی دشوار میباشد.

عزیمت بوطن و معاودت به یوسف زئی

بعد از یکسال که در دوا به اقامت کردم اراده رفتم بوطن خود قنذر نمودم اما
 دوستان و مخلصان گگیان رفتم را به بهانه مانع آمده عرض کردند که در علاقه
 یوسف زئی دو ملحد پیدا شده که از راه راست محمدی منحرف گشته و شهرت
 زیادی را حاصل کرده اند یکی بیرطیب نام دارد که از قبیله افغانه غلغای است و دوم
 بیرولی نام دارد نژاد افغان بریخی است و اکثر اهالی یوسف زئی را از راه مستقیم
 شرع انور گشتانده منحرف ساخته می روند.

مسلک بیرطیب و بیرولی

بیرولی و بیرطیب مذکور سرور در حلال دانسته دائم آنرا می شنوند مرد وزن
 خورد و کلان را به دور خود فراهم نموده سخن های بیهوده و خارج از شرع انور

۳۰۰

می گویند و از حدود شریعت با اندازه دوری جسته اند که بیرونی دعوی خدائی دارد (نعوذ بالله منها) سزاوار است که بآن حدود تشریف از زانی داشته عوام آنها را از کفر و ضلالت ایشان نجات بخشید هنگامیکه از خرابی دین محمدی شنیدم عزم رفتن را به آن سرزمین بر خود واجب دانسته عزیمت نمودم.

اخلاق و عادات یوسف زئی

و قتی که به آن علاقه رسیدم دیدم که مردم ساده لوح اند و جوانان ایشان از پیران ایشان در دیانت استوار نراند - و زنان این مردم از مردان ایشان در اسلام قائم تر و اطفال ایشان در عین خورد سالی دین طلب و دیانت پسند می باشند خدا متکبران و غلامان ایشان از امور نامشروع روگردان هستند.

اسباب بی علمی

لیکن مدرسه علم و علماء بر هیز کار ندارند لهذا تمام این مردم بی علم اند و از سبب کثرت شیخان باطل و پیران بی حاصل که ایشان را براه مخالف شرع دعوت می نمودند برخی پیرو ایشان شده و بدعت های بسیاری را بنام دیانت قبول کرده بودند و مسلمانان ضعیف الاعتقاد را اغلباً به جاده گمراهی سوق داده بودند.

عادت افغانها در خصوص روحانیون

از اصول افغانها است که در هنگام پیداشدن يك شخص نوی که از جمله علماء یا صلحاء یا مشائخ یا زهاد باشد به مجرد شنیدن ورود این چنین رجال بر او گرد می آیند و گروه گروه به صحبت او می رسند تا چیزی بشنوند.

امتیاز شخص صحیح از فاسد

افغانها فقط شایق شنیدن بند و نصیحت اند نه از عمل یعنی گفتار پسند می باشند

و از کردار غافل اند و عوام ایشان از جهت بی علمی فرق شخص صحیح و فاسد را کرده نمی توانند اهل حق را از اهل باطل جدا نکرده اقتدار علمی ایشان آنقدر نیست تا شخص نووارد را بشناسند که بر حاد حق استوار است یا از راه صحیح گمراه گردیده مکرر انايان و ارباب ذکاوت ایشان اهل حق و اهل باطل را به خوبی امتیاز داده می توانند.

دخول در ولایت یوسف زئی و تبلیغ علم و معارف

بنا بر گفتار فوق اول اول در ولایت ایشان داخل شدم و تا علاقه (سوم) رفتم مردم اطراف و جوانب گروه گروه به صحبت من میرسیدند و مواعظ می شنیدند در امور دینی با اندازه که معلومات داشتم برای ایشان بیان میکردم و ایشان را می گفتم که در راه علم و عرفان هر قدر که میتوانید کوشش خود را بکار اندازید و به شرع انور مستقیم و یابند باشید از محبت اهل هوا و اهل بدعت خود را نگاهدارید هر چه مظاهر را دوام دادم عندالموقع بیانات می نمودم چون ایشان دین طلب و حق جوی بودند بدل ایشان اثر میکرد به پند های من گوش می دادند از اهل هوا و اهل بدعت بیزار می نمودند حتی که بدعت ها و ضلالت ها به فحوائی (جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا) محو شد.

مناظره با پیران مبتدع

بعد از آن که اهالی قدری دانسته شدند عنزم مناظره با آن دو پیر مبتدع کردم تا اثبات مذهب سنت و الجماعه و رد مذهب هوا و بدعت را در مناظره ایشان بنمایم و عوام زمانه را از راه باطل آنها باخبر گردانم.

پیرولی

پیرولی بر یکی هیچ وقت با من رو برو نمیشد تا مناظره به عمل آید.

پیر طیب

پیر طیب غلجائی چون از ساکنین هند بوده عمین که از اراده من خبر شد
شبشب بسوی هزاره گریخت زیرا (خفاش) طاقت دیدن نور آفتاب را ندارد
و شب می پرد و ازان جهت (شب پره) ناامیده شد این خفاش هم طاقت دیدار
نور حق را نداشت که شبانه فرار شد الحق به این عمل او سزاوار بود.

در افعالها پیرانی پیدا میشوند که سخن های جن را می شنوند و بنام غیب
گوئی خود آرا شهرت می دهند و ایشان نمیدانند که این چنین اعمال موجب
کفر است زیرا غیب ذاتی خاصه ذات باری تعالی است (لایعلم الغیب الا الله).
پیر طیب چون میدانست که خودم از قندوز می باشم و اراده وطن دارم در مردم اوازه
انداخت که (سید علی) را از این ولایت کشیدم و به قندز انداختم (نمود بالله
من هذا الکفر الصریح) دوستان و رفقاء من به اثر این دعوی او عذروالحاج بسیاری
نموده عرض کردند که تا یک سال عزم قندوز را فسخ کرده در این ولا توقف
فرمائید تا دعوی پیر طیب به دروغ انجا مد و شعفاء این قوم به این گفته او
از جاده حق منحرف نشوند من هم مشوره ایشان را قبول نموده عزم رفتن وطن
را فسخ نموده در آن ولا توقف نمودم.

تا اهل واقامت

از اصول جاریه افعالها است که کدام عالم یا صالحی که از قبیله
ایشان نباشد او را به پسندند اکابر و کلا تران ایشان بد و ن مهر معجل
خواهر یا دختر خود را به نسکاح او میدهند برای اینکه دلبستگی آن
عالم و صالح با او شان زیاد گردد و در وطن شان سکونت اختیار نماید
و از صحبت او فیض گیرند بنابراین عادت جاریه ملک دولت ملی زنی که از قبیله

پادشاه زئی این طائفه است خواهر خود (بی بی مریم) را به نکاح من داد
خودم هر چند از پابندی عیال داری خود داری می نمودم زیرا این علائق
برای ارباب شغل امور ناموافق تولید می نماید لیکن مراعات دلبك مسلمان
هم از لوازم بود از مروت دور است كه يك مسلمان را از خود آزرده سازد ناچار
قبول نمودم در این وقت فهمیدم كه اشاره مرشد من شیخ سالار رومی (رح) به
این علاقه بوده كه توقف نمایم و مراد از کوهستانی كه مرا توصیه اقامت میفرمود
همین اماكن است فرزندان و دخترانم در این ولا قولد یافتند اخیراً اراده کردم
كه به وطن ما لوف خود رفته ز بارت و لدین را بجا آورم و به لقاء ایشان خود
را مشرف گردانم

مراجعت به قندز

آل و عیال را در یوسف زئی گذاشته تنها به قندوز رفتم پدر بزرگوارم
رحل اقامت را از بن دار تا بایستادار برگزیده بسود اما بخدمت والدۀ عمیقۀ
خویش مشرف شدم بعد از چندی والدۀ ام از گذارشات عمر گذشته پرسیدند
عرض کردم كه در علاقه یوسف زئی عیالدار گردیده ام

از روی شفقت و مهر بانی كامله حضرت والدۀ ام فی الحال تهیه سفر مرا
نموده امر فرمودند كه ای فرزند حالا بروید و اگر بتوانید آل
و عیال را با خود گرفته بیاورید و اگر میسر نشود من حق خود را بتو بخشیده ام
همانجا سكوت اختیار نما كه حق او شان بذمه ما نماند

آو طن در یوسف زئی

به اجازه مادر مهر بانم در یوسف زئی توقف اختیار نمودم و تمام مردم
را به راه حق ترغیب می دادم و ایشان دائماً به طریق حق روان بودند تا زمانیکه
بیر تار بك ملعون و جمال الدین كلال نادان در این ولا پیدا شدند و برخی

از اهالی بدعت این طاعیان از دین محمدی اعراض نموده پیروی ایشان را اختیار نمودند و از جهت شومیت ایشان خداوند این طائفه را به غضب اکبر شاه مغولی گرفتار نمود اکثر اهالی به تاراج رفتند و مملکت از دست شان بیرون شد حضرت فرموده که هر قومیکه رفس و بدعت در ایشان رائج گردد مملکت ایشان به قهر فرما نقرهای جا بر گرفتار میشود.

دو رة اصلا حات

در ویزه مینگارد: شیخ ما عادت داشت که در اطراف و جوانب این علاقه (یوسف زائی) برای امر معروف دوره ها میفرمود. چنانکه کدام مبتدع پیدا میشد برای حصول رضای خداوند تعالی نه برای وصول به عز و جاه با او مناظره میفرمود تا که او را ملزم میساخت و در عوام و خواص به او از بلند اعلان الزام او را ابلاغ میداشت و میفرمود که از متابعت این مبتدع دست برداشته دائماً خود را از او تنگه دارید تا هلاک ابدی بشما متوجه نگردد.

نفوذ و اثر سید علی ترمزی در آن ولا

در ویزه میگردد: افغانهای آن زمان عادت داشتند که کدام شیخ یا عالم نوی اگر در علاقه ایشان ظهور می نمود تا زمانی که از نظر شیخ ها (سید علی ترمزی) یا خود این فقیر (درویزه) آرا نمیگذشتانند اقوال و اعمال او را اعتبار نمیدادند رؤسای قوم فراهم میشدند و آن عالم یا شیخ نوی را با ما مواجهه می نمودند تا با او جهت اظهار حقیقت مناظره نمائیم.

مناظره سید علی ترمزی با عمر و چالاک

شیخ عمر و پیر چالاک دو برادر پیشوا یان ختک بودند و به این ولا آمدند

اهالی یوسف زائی با هم مقامه کردند تا ایشان را با مار و ببر سازند شیخ ماد است
 که این پیران جاهل از روی استناد علمی بحث نخواهند نمود لذا کاغذ پاره
 را بدستاری بیچاییده و یکی از تعلقداران خود داده امر نمود در هنگامیکه بشما
 اشاره شد آن را در بین مجلس بگذارید. زمانی که مجلس تشکیل یافت و ما مقابل
 همدیگر نشستیم شیخ ما از آن پیران جاهل استفسار مسائل علمی را مناسب ندانسته
 بخاموشی انتظار کشیدند ساعتی بعد پیر چالاک بوثره دروغ گویان و جن گرفته گان
 به دوزخ نشسته گفت: « امر و ز از آسمان هفتم بلائی فرود آمده که يك
 سر آن در مشرق است و سر دیگر آن به مغرب. آیا شما از این واقعه خبر
 دارید؟ » شیخ ما از گمراهی و بی عقلی او تبسم نموده فرمود که نه آمده و نه دیده ام.
 در این وقت به تعلق دار خود اشاره نمود که دستار بیچانده را در مجلس بگذار.
 از چالاک پرسید: از « زمین تا آسمان اول پنجاه ساله راه است و قطر آسمان
 اول هم همین قدر میباشد باین حساب تا آسمان هفتم هفت هزار ساله راه میباشد
 در صورتیکه چشم شما در مسافت هفت هزار ساله راه کار کرده میتواند پس بگوئید
 که در میان این چه چیز است؟ » گفت: « هیوه از میوه های دنیاست » شیخ ما فرمود
 تا بکشاید. حضار یار چه کاغذی را ملاحظه نمودند. آن جاهل گمراه بهر دو جهان
 خجل گردید.

مناظره سید علی بنیری بابایزید انصاری

در ویژه میگوید اگر شیخ مادرین و لاتشر بف نمیداشت معلوم نبود که آیا کسی
 از بین مردم مسلمان باقی میماند یا نه زیرا بابایزید انصاری ملحد بحدی ترقی
 نموده بود و به اندازه در دلائل عقلی مهارت داشت که عالمی از علمای زمانه با او
 تا به آخر مباحثه نموده نمیتوانست. شیخ ما به اراده مناظره او بایک جمیت اهالی
 سوی هشتغر روان شده و در آنجا با او مقابل شد این مرتد شکوه آغاز نموده

گفت که در علاقه شما مبتدعان و گمراهان بسیار است مثل پیر پهلوان و پیر طیب و پیر ولی و امثالهم . تا زمانی که ایشان را هلاک ننموده‌اید توجه شما بسوی من سزاوار نیست شیخ ما فرمود : هلاک سوری و ظاهری و طیفه حکومت اسلامیت است که درین ولا وجود ندارد . و هلاک باطنی و معنوی و طیفه علماست معنأ و شاراً هلاک گردانیده و در اهالی فساد و عناد ایشان را شهرت داده‌ام تا اهل دین و اهل دیانت دامن خود را از ایشان بچینند اگر شما هم فساد خود قائل میباشید من قبول دارم که بر کردم زیرا حق اعدام سوری شما از وظائف من نیست . عناد و فساد شما را در اهالی ابلاغ خواهم نمود مثلیکه عادت اهل هوا و اهل بدعت بوده کاهی بنرمی و کاهی بد رشتی و دشمنی بیش می‌آیند این ملحد بهمان اصول بهزیان گفتن شروع کرد سخنان فساد و عناد را به اوضاع الحاد و الاتحاد شروع کرد . من (درو یزه) بتوجه شیخ خویش و لطف و مراحم خداوندی تا حدی با او سؤال و جواب نمودم که این ملحد و خضار متحیر ماندند و آن ملحد به عجز خود معترف گشته در بین اهالی رسوا گردید لیکن از سعادت نصیبی نداشت هوای نفسانی بر او غالب آمده و اغوای شیطانی بر او مسلط گشته تا آخر نائب نکشت .

مناظره دوم

چندی بعد خودم با سیادت مآب سید هارون به مناظره آن ملحد حاضر شدیم در خصوص انکاری که از حقیقت شفاعت داشت به دلائل عقلی و نقلی او را شرمسار نمودم

مناظره سوم

بار سوم باز مسلمانان یوسف زائی را با خود متفق ساخته عقب این ملحد روان شدیم مگر آن ملحد چون از خجالت میترسید حاضر نشد شیخ ما هدایت داده بود که این بیدین خود را و پیروان خود را بر تبه منصور به حلاج موافق میداند پس این شعر

حلاج را که نوشته ام باویش بهاد ساخته و حل آن را از او پرسیدم .
 ولدت امی اباهاو زامن عجباتی انا طفل صغیر فی حجور مرشعانی
 چون این شعر از نظر او گذشت به اندازه مرعوب شده که از خواندن آن فروماند مقصد
 این کلام را ندانست . علاوه بر این شیخ ما فرموده بود اگر طلب کرامت می نماید
 عندالضرورة اظهار آن از واجبات است دست خود را بیرون کرده بهمانشان دهد
 اگر قطع شده بزمین افتاد از حق منکر نکرده چون این ملحد از تصرفات اولیاء
 باخبر بود از این مظاهرات معانعت نموده خجل گردید . در این وقت استاد محترم ما
 مشهور به ملازنگی یابینی حضور داشتند مثل من او نیز او را بیر نارنگ خواندند .

مقوله ها

سنی بودن سید و سخی بودن ملا و نماز گذاری قلندر ، سیدعلی بنیری هر سال
 ازاده دت کردن بوطن اصلی داشت لیکن نصیب او بود در خالك بنیر مدفون گردد .
 در سال ۹۹۱ در آن ولوفات یافت و مزار ایشان در بنیر وجود دارد در اسم سامی
 شان در قبائل افغانها به " بیر بابا " معروف است .

درویزه میگوید زمانی که استاد محترم مرا به اراده بیعت کردن بحضور جناب
 سیدعلی بنیری حاضر فرمود ایشان از سوانح روزگار من پرسیدند استاد محترم
 فرمود : از طفولیت شوق زهد و ریاضت داشت و در زمانه تحصیل نیز به آن پایبند
 بود از غیب گوئیهای که مینمودم مردم باو شان عرض نمود جناب ایشان تبسم نموده
 فرمودند : پیر افغانها چنان میباشد لیکن رفتار خوب نموده عبادت آنست که موافق
 فرموده خدا و رسول باشد زیادت و قلت در اوصاف و کمیت عبارت بدعت و باعت
 و نارضائی ایشان است از خداوند خواستگار تا شمارا براه شریعت مستقیم ندارد .
 میفرمودند موی گرفتن اطفال و زنهارا پیران افغانها رواج داده است و برای بیعت
 اهلیت بلندتر از این بکار است . مرید شدن نااهلان موجب الحاد ایشان است .

شیخ دائماً می فرمودند که سه چیز از عجائب دنیاست و آنها عبارت اند :

سبی بودن سید ، سخی بون ملا و نماز گذاری قلندر .

در ویژه تنگنهای ارشاد الطالبین را حسب درخواست پسرش تالیف نموده و در آن می نگارد مسائلی را که از جناب میان سید علی قزمدی شنیده ام و از مطالعات و تحصیلات خود بیاد دارم در ادب طریقت بیان می نمایم در همین کتاب می نگارد که باری حضرت شیخ ما در نهی وضو گرفته دانه به پای مبارک او شان بر آمده بود من آن دانه را فشار دادم حضرت فرمود که وضوء شکست عرض نمودم نه خیر زیرا فساد طبعاً خارج شده بود بسوی جوی روان شد تا وضوء را تجدید نماید چون وضوء شکسته بود پس مراجعت نمود . بار سوم بسوی جوی به این اراده رفت در حین تفکر پس گشت اخیراً گفت که بهتر است دو رکعت نماز را بخوانم بعد از آن وضوء تجدید نمایم زیرا (اداء الوضوء علی الوضوء نور) وقتی که یک وضوء عبادت نموده باز وضوء دیگر بنماید . گویا عبادت جدیدی نموده است .

و در همین کتاب آورده است که روزی حضرت شیخ از مسجد سوی خانه تشریف می برد سر راه دو گاو مست را دید که با هم جنگ دارند میان مصطفی پسرش کوشید تا جنگ آنها را دفع نماید چون گاوچه تنگ بوده توانست شاخ گاو به رخسار مبارک حضرت شیخ رسید چشمش زخمی شد چون به خانه تشریف برد به جناب میان مصطفی فرمود که امشب من نهجدر را خوانده بودم این از همان غفلت بود که برایم رسید . و هم در این کتاب تحریر داشته که روزی حضرت شیخ سراز مراقبه برداشته فرمود بعضی کسان را بعضاً حالت منصور دست میدهد و باز به مراقبه رفت خواستم در جنب سیر آن ملکوت را بینم در حال سر بالا کرد و اعراض بنمود که در دیده هیچ نیست و این حاصل نمیشود مگر به نفی وجود و نفی وجود حاصل نشود مگر به چهار سیر و این چهار سیر تعلق به هفت قدم دارد و این همه تعلق به جذبه الهی دارد و اگر جذبه در رسید و او را از خود

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library